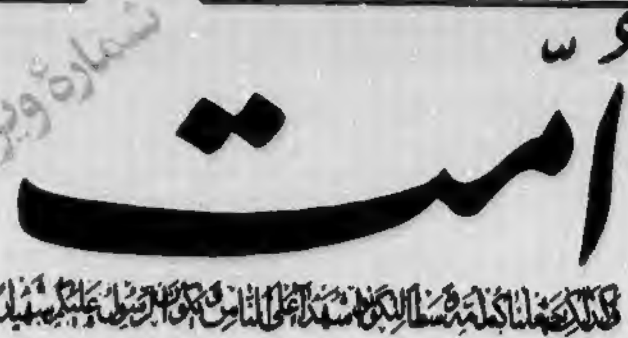


هفته‌نامه
شماره ۱۰
چهارشنبه ۳۰ خرداد ۵۸
زیر نظر شورای نویسندگان امت
بها ۱۵ ریال

شماره ویژه شهدای خرداد
۱۲ صفحه

مجلس مؤسسان! رفراندوم! یا...

هیاهو و جنجالی که از چندی پیش بر سر نحوه تشکیل مجلس مؤسسان و تصویب قانون اساسی درگرفته است ــ براستی مردم را گیج و در بلاتکلیفی و ابهام و حیرت نگاهداشته است. موج تبلیغاتی گسترده‌ای به‌نفع تشکیل مجلس مؤسسان براه افتاده است. دو راه حلّ برای چگونگی تدوین و تصویب قانون اساسی هم‌اکنون در برابر هم قرار گرفته‌اند. بعضی انتخابات عمومی و تشکیل مجلسی از نمایندگان منتخب مردم را توصیه و آنرا تنها راه دموکراتیک برای تصویب نهایی قانون اساسی قلمداد می‌کنند. بخشی از منتقدان به‌دولت، شورا و رهبری انقلاب جزء اینددسته قرار دارند، و در مجموع طیف گسترده‌ای از نیروهای مذهبی مترقی و غیرمترقی گروههای غیرمذهبی یا ــ لیبرالهـا، ملیون و مارکسیستها، نیروهای اصیل و غیراصیل و فرصت‌طلب را دربر می‌گیرند. در مقابل نظریه دومی هست که برای تدوین قانون اساسی شورای محدودی از نمایندگان منتخب مردم را پیشنهاد و تصویب نهایی آن را به‌رأی عمومی ملت (رفراندوم) موکول می‌نماید.

درحال حاضر دولت، شورای انقلاب و مقام رهبری انقلاب از این نظر حمایت می‌کنند. اساس استدلال طرفداران مجلس مؤسسان صرفنظر از انگیزه‌های متفاوت هر گروه و حزب و دسته‌ای اینستکه تنها نمایندگان تمام مردم صلاحیت اظهارنظر و تصویب قانون اساسی را دارند و چنین امر مهمّی را نباید به‌عهده معدودی از افراد گذاشت، و یا طی یک همه‌پرسی به‌تصویب مردم رساند.

لوث این استدلال در اینستکه اگر قانون اساسی در یک مجلس سیصد یا چهارصدنفری از نمایندگان همه اقشار و گروهها مطرح شود، در مشکل نهایی مظهر خواستهای عموم خواهد بود و همگان فرصت کافی برای بحث و اظهارنظر درباره آن خواهند داشت. در غیر اینصورت طرح و تصویب آن در یک مجلس از افراد معدود که معلوم نیست تا چه اندازه مظهر تمایلات عمومی باشند ــ بصورت مجموعه‌ای از خواسته‌های یک گروه درآورده از محتوای مردمی و دموکراتیک محروم می‌سازد. و تصویب نهایی از طریق همه‌پرسی فرصت اظهار رأی و نظر روی تک‌تک اصول را از مردم سلب می‌کند ــ گذشته از این نظر لوث، ظاهری مردم‌پسند هم دارد.

استدلال طرفداران نظر دوّم اینستکه اولاً انتخابات در شرایط فعلی سیاسی ایران امر دشوار و اغتشاش برانگیزی است و با توجه به‌تضادها و درگیریهای فراوان بین اقشار، گروهها و اقوام مختلف، مسئولیت سنگینی بر دوش دولت می‌گذارد و با توجه به‌این امر که مجلس مزبور فقط برای مدت کوتاهی و جهت تصویب قانون اساسی اعتبار دارد و پس از آن یک انتخابات عمومی مجدد برای مجلس شورایملی ضرورت دارد، استقبال از عوارض و عواقب سوء آن هرگز به‌صلاح کشور نیست ثانیاً بررسی عمیق روی اصول قانون اساسی در یک مجلس از برگزیدگان ملّت از کلیه ایالات بیشتر میسّر است تا در یک مجلس بزرگ و ظرف مدتی که قانون اساسی مورد بحث و بررسی این مجلس است مردم می‌توانند نظریات خودرا اعلام کنند و شورای برگزیده مردم آنها را مورد بررسی قرار دهد و سرانجام رأی نهایی را مردم تا طی یک همه‌پرسی ابراز خواهند کرد

حق با کیست؟

راستی مصلحت مردم و انقلاب در اتخاذ کدام شیوه است؟ و در این میان حق با کیست؟ پاسخ سؤال بدون یادآوری هدف انقلاب و انگیزه اساسی آن ممکن نیست، مردم انقلاب کردند تا به‌سلطه چندین قرنی استبداد و استعمار بر کشور پایان دهند و در همانحال با ازبین بردن استثمار، ظلم و بیعدالتی و فقر و محرومیت اختلاف طبقاتی را ریشه‌کن کنند، و از آنجا که رژیم استبدادی محمدرضاشاه یکسره در خدمت استعمار بود و بدون حمایت آن نمی‌توانست پابرجا بماند مبارزه مردم با استبداد متوجه مبارزه با تسلط استعمارگران و در رأس همه آنها امریکا می‌شد. تجربیات چندین ساله مبارزات مردم ثابت کرد که حل تضاد بین مردم و امپریالیسم و رژیم دست‌نشانده آن از راههای مسالمت‌آمیز و با روشهای پارلمانی ممکن نیست ــ شکست نهایی آن شیوه‌ها در پایان دهه ۳۰ و اوایل دهه چهل، ضرورت مبارزه انقلابی را ثابت کرد از آن پس جنبش از بن‌بست خارج گردید و نهضت انقلابی مکتبی و مسلحانه روبه رشد نهاد و خلق مسلمان ما آماده درگیری و نبرد با رژیم شد.

بقیه در صفحه ۲

مباحث ایدئولوژیک ۲

انسان در قرآن

دکتر حبیب‌الله پیمان

ظهور انسان

بشر برای مدتها در زمین بسر می‌برد بدون آنکه حادثه مهمی زندگیش را دگرگون سازد. از آغاز خلقت تا این مرحله موجودی است کم‌بیش شبیه دیگر موجودات زنده. امّا تدریجاً از آنها فاصله می‌گیرد ولی همانند آنها آثار قابل مشاهده و باقی‌ماندنی در زمین برجای نمی‌گذارد. زیرا مانند دیگر موجودات فاقد خلاقیت و سازندگی است ــ کسی اورا بیاد نمی‌آورد زیرا یادگاری برجای نگذاشته قدرت خواندن و نوشتن و کسب معلومات نداشته است. کتاب طبیعت برای او قابل درک و فهم نیست. نه بر خود آگاهی دارد نه از جهان چیزی می‌داند. فاقد استعداد درک و شعور و یادگیری است. فاقد اراده آزاد است. بیشتر محکوم فرمانهای غرایز جبر محیط است. ولی بشر همچنان به‌تلاش خود ادامه می‌دهد. تلاشی که ضرورت غلبه بر موانع و مشکلات محیط است. مانند زندانی پای در زنجیری در آرزوی آزادی است. تا با سرعت بیشتری و بهرکجا که بخواهد حرکت کند. می‌خواهد دستها و پاها را آزاد سازد. می‌خواهد بهر سرزمینی که خواست وارد شود. می‌خواهد دل زمین و کوه را بشکافد نیروی زندگی و ضرورت مقابله دائمی با مرگ تلاش و سختی براو تحمیل می‌کند. این رنج و تلاش تدریجاً سبب پرورش اندام و اعضاء و استعدادهای وی می‌گردد و بیش از پیش تعادل پیدا می‌کند. تا مرحله‌ای می‌رسد که قبول یک تغییر کیفی تازه و بسیار شگفت‌انگیز است. اکنون تحت‌تأثیر خود بین سنتهای الهی به‌مرحلهٔ بالائی از رشد و آراستگی رسیده است. و آمادگی لازم برای قبول یک تغیر بزرگتر را بدست آورده است.

همچنانکه هیچ امری در جهان هستی فارغ از اراده خدا تحقق نمی‌یابد به‌اراده پروردگار استعدادهای تازه از آنگونه که فقط خدا داراست در بشر پدیدار می‌گردد این تحول کیفی عظیم نتیجه همان نفخه روح الهی در بشر است. آری بشر را خلق کرد.

«ثم سوّیه و نفخ فیه من روحه» سجده ۹/ سپس اورا تسویه کرد و تعادل بخشید و از روح خودش در وی دمیده دمیدن روح الهی در انسان لازم بود یا ظهور استعداد یادگیری و ادراک و شعور و خلاقیت بهمین جهت بدنبال دمیدن روح الهی است که میفرماید برای

بقیه در صفحه ۹

جایگاه معلم شهید

در شناخت شریعتی و تأثیرپذیری راه و روش و جایگاه او در انقلاب ما، باید به سلسله معلمان «تشیع علوی» و پیروان آن آشنائی یافت. هم آنانکه «لا»ی بزرگ در تاریخ بشریت، و هم آنانکه از آنچنان «لاء» گفتن در تلاش بازآوری «الاالله» در جامعه، خود به «الله» پیوستند. برای چنین بررسی و تحلیلی لااقل در دوران معاصر باید از نهضت سیدجمال شروع کرده و راهش را تا پیروان دیگر و تا اقبال و از آن پس تا شریعتی جستجو نمود. درجوع شود به امت شماره ۵ مقاله، دکتر شریعتی در راهی که سیدجمال می‌پیموده.

در ارزیابی دقیقتر از جایگاه معلم شهید، باید به شرایط زمانی و مکانی او توجه داشت، و با آشنائی افکار او، نتیجه‌اش را در تحول و تکامل جامعه بررسی کرد. معلم شهید در دوران حیات همه همت‌اش، نسل ما را و جامعه‌ائی را که رو به مرگ تدریجی داشت، با عقل و احساس از درون مکتب اسلام به چشمه زلال توحید هدایت کرد. در دوران تسلط و اوج‌گیری قدرت استبدادی و استعماری، زمانی که امپریالیسم جهانخوار به سرکردگی امریکا، به رشد سریع سرمایه‌داری وابسته در جامعه ما هرچه بیشتر کمک میکرد و سیل فرهنگ مصرفی سرمایه‌داری، همه‌چیز را به نابودی و سقوط می‌کشانید و تهدید به مرگ می‌نمود، زمانیکه از افراد «غرب‌زده» بسوی جامعه‌ای «غرب‌زده» می‌رفتیم، و بقول معلم شهید، «جامعه‌ای که ایمان به خویش را در خود باخته است» و «به مرگ تریجی دچار شده است»، در چنین شرایط حساس و خطیر تاریخی، با تابش نور ارزشهای توحیدی، نسلی را به ایمان و ایثار خواند. و طرح ساختن جامعه‌ائی نو و قیام بسوی ایده‌آلهای توحیدی را با نفی و طرد ارزشهای حاکم و بازدارنده و ضدتکاملی آغاز کرد.

تعلیم و تبلیغ معیار و ارزشهای راستین و انقلابی اسلام اصیل و مذهب توحید در مقابل «مذهب شرک» را برای ساختن انسانهای ایده‌آل شروع نمود. آغازگر راهش مبارزه و انقلاب در ارزشها و همه آن عوامل بازدارنده‌ی حرکت بود و جایگزین نهادهای نوین ارزشی، نهادهائی که اسلام نخستین، بی‌آلایش و پیرایه‌های «قاسطین و مارقین و ناکثین» برای ساختن انسانی توحیدی و جامعه بی‌طبقه توحیدی دارد.

هجوم فرهنگ وارداتی غرب، به همراه کالای تجارتی‌اش، جامعه‌ائی میساخت مصرفی، جامعه‌ائی مسخ شده و جدا از عناصر سازنده شخصیت و شعور تاریخی‌اش، و این راه و رسم کهنه استعمارگران و استثمارگران است، که برای مقابله با این سنگرها و فرهنگ پویا، به مسخ اندیشه و فرهنگ جوامع

بقیه در صفحه دو

خرداد خونین

یاد خردادماه هرسال، یادآور ماهی خونین و حماسی در تاریخ مبارزات خلق مستضعف ماست. ماه «قیام‌کنندگان»، ماه «مظلومین همیشه شاهد تاریخ»، ماه «توانستن‌ها و شدن‌ها»، ماه «ایثار و شهادت»، ماه همیشه «نه» بر پیشانی حکومتهای قبایلی و طاغوتی، ماه پیروزی حق بر باطل و ماه...

پویائی انقلاب اسلامی دربی تداوم تاریخ سرخ خود، ماههای بسیاری را که میرفت تا به‌خاموشی بگراید با خون و پیامش به‌روشنائی صبح صادق تسویه داد و موجب رشد محرومان تاریخ شد. ماه تاریخ‌سازی که از خون شهدایش در راه خدا، خرداد را ماه اسوهٔ انقلاب و افتخار رنج‌کشیدگان همیشهٔ تاریخ کرد. آگاهان و عاشقانی که با «لا» برای پاداشتن «لااله‌الاالله» در مقابل جباران و ستمگران به‌مرگ سرخ شتافتند. خردادماه، یادآور طپش قلب مسلمانان انقلابی است که در مقابل رژیم دست‌نشانده پهلوی قیام کرده و سرفصلی نوین و نقطه عطفی در تاریخ پُربار مبارزات خلق ما گشود. خردادماه یکی از دوران‌سازترین و قاطع‌ترین ماه‌های تاریخ معاصر است که بوقوع پیوست و تجربیات بدست آمده از آن دوران، بازتاب گسترده‌ای در مبارزات بعداز خرداد ۴۲ داشت که هنوز هم میتواند نمونه‌ای برای ملل استعمارزده، برای رهائی از یوغ استعمار و امپریالیسم خونخوار باشد.

افول تسلّط استعمار انگلیس بعداز جنگ جهانی دوم در سطح جهانی، مولود نامبارکی بنام استعمار آمریکا را در صحنه تاریخ ظاهر گردانید. مللی که بعداز سالها مستعمره بودن جهانخواران دربی بدست آوردن استقلالشان به‌مبارزه روی آورده بودند و در این راه موفقیتهایی هم بدست آورده بودند، دوباره بدام این دشمن تازه‌نفس اسیر شدند و حرکت‌جدید این جهانخوار تازه بمیدان آمده موجب بلعیدن بسیاری از کشورها و ازمیان برداشتن رقبای کهنه‌کار خود گشت و قاعدتاً ایران هم بلحاظ موقعیت استراتژیک و منابع عظیم مادی، از نظر این دشمن جدید خلقها پنهان نماند.

با کودتای ضد خلقی رضاخان ــ سیدضیاء در سال ۱۲۹۹، ابرهای سیاه اختناق و هوای یأس‌آوری، فضای تیرهٔ ایران را دربر گرفت و بسیاری از آزادیخواهان و انقلابیون و نهضتها بوسیلهٔ این قزاق مزدور سرکوب شدند. از آن جمله است سرکوبی «نهضت انقلابی جنگل»، سرکوبی قیام «کلنل محمدتقی پسیان» و ترورهای «مدرس‌ها، عشقی‌ها و...» و تصویب قراردادهای خائنانه‌ای در جهت بسازگذاشتن دست استعمارگران برای چپاول و غارت سرمایه‌های ملّی و پایه‌گذاری ارتش مزدور برای سرکوبی هرگونه ندای آزادیخواهی.

بقیه در صفحه ۲

گزارشی ازمعدن انارك

«دیدار با کارگران
معدنهای نخلک»

ــ شرایط دشوار کار در معدنهای نخلک
ــ شعار جمهوری اسلامی در عمق ۲۰۰ متری زمین.

«تهیه از م. عکسری»

موقعیت معدن:

از انارک تا نخلک را می‌توان در حدود سه ربع طی کرد. و فاصله انارک تا نائین هم جمعاً هشتاد کیلومتر میشود انارک یکی از بخش‌های مهّم شهرستان نائین از استان اصفهان است و نخلک هم یکی از توابع مهم انارک و کاملا بهم پیوسته، زیرا زندگی مردم در این دو ناحیه بهم مربوط و متصّل است. معدنکاران انارکی خانه‌هایشان در انارک و محّل کارشان معدنهای نخلک است. این معدنها با قدمت تاریخی طویلی که دارند، ناشناخته مانده‌اند و این ناشناختگی به‌چنددلیل است. یکی اینکه در حقیقت برای دولتهای طاغوتی آنچنان صرفی نمی‌کرده والاّ در زمانهای دورتری که بیشتر بهره داشت از قلم مستشرقیان نیفتاده بود. و در ثانی مردم کویر کلاً فراموش شده‌اند و این منحصر به‌اینجانیست بلکه در همه پهنه کویر عمومّیت دارد.

استعداد معدنها گاهی تا مواد مختلفی می‌رسیده از آن جمله: مس و نیکل، پنبه نسوز، کبالت، اورانیم، و از همه مهمتر سُرب که بیشتر در سه قسمت نخلک، طالمسی، سیاه کوه و کمی هم در اطراف چاه خربزه بوده‌اند. در زمانهای پیشین نخلک یکی از بزرگترین معادن سرب ایران بوده و حتّی با وسایل ساده سرب را ذوب می‌کرده‌اند که هنوز آثاری از آن برجای مانده و در همان موقعها بود که مردم این مرز و بوم در پی لقمه‌نانی راهی نخلک شدند و آنرا بنیان نهادند. مالکیت معادن ابتدا در دست فئودالهای بزرگ بود که خراجگزار

بقیه در صفحه ۶

خلع ید

حرکت انقلابی مردم مادر قرن اخیر با ویژگی‌های ضد استبدادی و ضد استعماری خود فراز و نشیبهای زیادی را پشت سر گذاشته است. ملت ما که در نهضت مشروطیت به‌پیروزی نسبی دست یافته بود، متاسفانه با خلع سلاح مجاهدین تبریز از سوی نیروهائیکه ماسک انقلابی بچهره زده بودند طعم تلخ شکست و خیانت را مزمزه کردند ملتی که با رنجها و مبارزات بی‌امان و خستگی ناپذیرش تازه دستش بسلاح رسیده بود، هنوز کاری از پیش نبرده غافل گیر شد و سلاح از کفش خارج گشت و در برابر دیدگانش دستآوردهای گرانبهای مبارزاتش را دفن کردند. اما اگر نهضت عملاً با خلع سلاح نیروهای ستار فروکش کرد ولی با جنبش جنگل و جنگلیان به‌رهبری میرزا کوچک خان باز مبارزه ادامه یافت و مبارزین سر بلند کردند و در برابر استعمار و استبداد مردانه ایستادند مبارزات میرزا در شکل قهرآمیز می‌رفت تا اساس ارتجاع و استعمار را در هم بکوبد. وسلطه خارجی و عوامل مزدور داخلی را بر چیند ناگهان در اثر خیانتها و نامردمیها و حرکات منافقانه نیروهای خود فروختهٔ وابسته به‌خارج، همراه با نیروهای قزاق در هم

بقیه در صفحه ۵

تفسیر کوتاه:

قدرت‌طلبی رژیم عراق

قدرت‌طلبی هیچ معیار و ضابطه‌ای برای عمل خود ندارد و برای دست‌یافتن به‌قدرت در طیفی که قطب‌های آنرا «چپ‌ترین مواضع» و راست‌ترین عملکردها» تشکیل میدهند، حرکت می‌کند. و برای دست‌یافتن به‌قدرت بیشتر حتی دیگر قادر بدیدن اینکه چگونه در حال نابودشدن هست نیز نخواهد بود. و این داستان دولت بعثی عراق است که از بنیان درهم فکریش که همچون چرخ دنده‌ای که چرخهایش بهم نخورد میخواهد حرکتی «سازنده» یا بهتر بگوئیم قدرت‌طلب را ایجاد کند. دولت عراق را دیگر همهمان میشناسیم که از «چپ‌ترین مواضع» خود یعنی مخالفت با رژیم شاه به «راسترین عملکرد» یعنی سازش با شاه حرکت کرد. و در آن زمان که برای احقاق حق مردم فلسطین فقط حرف میزد به‌بمباران مردم دلیر کرد میپرداخت. رژیم عراق دیگر هر چقدر هم بخواهد خود را طرفدار انقلاب اسلامی ایران نشان دهد کاری از پیش نخواهد بود. چرا که دیگر حنایش رنگ ندارد. رژیم ضد مردمی و اسلامی عراق نه تنها به‌اخراج رهبر انقلاب اسلامی ایران از خاک خود بلکه تا آخرین روزها نیز دست از حمایت رژیم شاه برنداشت.

اما چرا عراق بهکشوری انقلابی حمله میکند؟

اگر به‌اوضاع جهان عرب نظر بیافکنیم، و بر تاریخ آن بخصوص بعد از مرگ ناصر دقت کنیم، مبارزه بین دول عرب بر سر رهبری این منطقه مشهود میگردد

بقیه در صفحه ۵

اعلامیه
جنبش مسلمانان مبارز

والذین هاجروا فی سبیل‌الله ثم قتلوا اوماتوا لیرزقنهم الله رزقاً حسنا وان الله لهو خیرالرازقین

بنام خدا

۲۹ خرداد سالروز شهادت متفکر مجاهد و اسلام‌شناس بزرگ دکتر علی شریعتی است. مردیکه نقش برجسته و سازنده‌اش در بارووری انقلاب فرهنگی و بازشناسی اسلام راستین در تاریخ معاصر بر کسی پوشیده نیست. وی با تلاش نبوغ‌آمیز و با صداقت و دردمندی بیسابقه و فرهنگ زنده و پرتحرک و حیات‌بخش اسلام را از گرد و

بقیه در صفحه ۲

گرامی باد خاطره شهدای خرداد

سرمقاله

چهارشنبه ۳۰ خرداد ۵۸ سال اول شماره ۱۰ اُمت

بقیه از صفحه یک

مجلس مؤسسان...

امپریالیسم امریکا که خطر رشد مبارزه انقلابی را دریافت در سالهای ۵۶ و ۵۷ کوشید تا جنبش را به‌مسیر مبارزات سیاسی و پارلمانی بیندازد زیرا مطمئن بود آن شیوه مبارزه موجودیت اورا از خطر جدی می‌رهاند. علاوه بر مزدوران رژیم کسانی هم که انقلابی نبودند از این برنامه استقبال کردند اما هشیاری امام و قهر انقلابی خلق مانع از سقوط جنبش در ورطه شیوه‌های مسالمتجویانه که نهایتاً سازشکارانه است گردید.

امروز بعداز فرار دادن شاه باید ببینیم تضاد و مبارزه ما با امپریالیسم امریکا و سرمایه‌داری وابسته بدان پایان یافته است و نفوذ و تسلط آنان بکلی قطع و ازبین رفته است؟

اگر جواب منفی است و ما هنوز سرگرم مبارزه با توطئه‌های امپریالیسم در ایران هستیم اگر امریکا و مزدوران رژیم و با جدیّت تمام بمایجاد اغتشاش ـ جنگ داخلی و محاصره اقتصادی ـ سیاسی انقلاب سرگرمند و از هر وسیله‌ای برای تضعیف جنبش استفاده می‌کنند. اگر در حوادث کردستان، ترکمن صحرا، خوزستان و روزهای آینده در بلوچستان، و سیستان و آذربایجان و دیگر نقاط کشور ردپای مزدوران استعمار پیدا است. اگر هنوز نفوذ فرهنگی ارتجاع در سراسر کشور گسترده است و در همبستگی بین ارتجاع و سلطه استعمار تردیدی نیست. اگر سرمایه‌داری وابسته به‌استعمار هنوز در برابر انقلاب مقاومت می‌ورزد و اگر تضادها و نفاق‌افکنی‌ها بدست فرصت‌طلبان و به‌تحریک امپریالیسم تشدید می‌شود ـ پس باید نتیجه گرفت که مبارزه اصلی ما با دشمن اصلی تمام نشده که به‌فروختن جنگ و سرنوشت‌ساز رسیده است.

آیا جز با روشهای قاطع و انقلابی می‌توان با امپریالیسم جنگید

کدام انقلاب در تاریخ قبل از نابود کردن دشمن و نفوذ و ریشه‌های آن در جامعه در راه مسالمت و سازش گام نهاده و با اینکار شکست خودرا امضاء نکرده است؟ ضرورت ادامه کاربرد شیوه‌های انقلابی تا محو کامل سلطه استعمار و نفوذ ارتجاع از آنجاست که هم‌اکنون ایندو عامل مستقیم و غیرمستقیم در جامعه ما نفوذ و تاثیر دارند و ما آثار فعالیت و نفوذ آنانرا در تمام جریانات ضد انقلابی و بازدارنده می‌بینیم ـ چگونه می‌خواهیم پیش از آزاد کردن مردم از نفوذ و سلطه ایندو عامل ـ به‌انتخابات عمومی و روشهای پارلمانی روبیاوریم. آیا در نفوذ اجتماعی سرمایه‌داری وابسته و ارتجاع و عوامل و مزدوران امپریالیسم شک دارید؟ آیا مناسبات اقتصادی ـ سیاسی و اداری و نظامی و فرهنگی ما هم‌اکنون از تأثیر و نفوذ استعمار و ارتجاع بکلی پاک شده است؟ آیا همه مردم همه امکانات تشخیص درست و انتخاب آزاد را در اختیار دارند؟ ما این وضعیت را حتی در انقلابات درازمدت هم نمی‌بینیم. الجزایر، کوبا، ویتنام و نظایر آن که پس از سالها جنگ انقلابی به‌پیروزی رسیدند هرگز ظرف چند ماه بمروشهای پارلمانی روی نیاوردند. تا محو کامل نفوذ دشمن و استقرار قدرت سیاسی ـ فرهنگی انقلاب و آزاد کردن مردم بشیوه‌های انقلابی ادامه دادند و سالها بعد قانون اساسی خودرا در مجالس نمایندگی به‌تصویب رساندند و بعضی هرگز اینکار را نکردند. وقتی آنها که جنگ درازمدت انقلابی داشته‌اند و دارای حزب یا احزاب گسترده پیشتاز و نیرومند بوده‌اند ـ بخود اجازه ندادند که سرنوشت یک انقلاب مکتبی را در مسیر روشهای پارلمانی به‌نابودی بسپارند. ما در ایران که انقلاب با سرعتی بی‌سابقه به‌پیروزی رسیده است و آگاهی و شعور و وجدان انقلابی، در همه اقشار توسعه کامل نیافته و نیروهای ارتجاعی و وابسته به‌استعمار ریشه عمیق و نفوذ گسترده دارند و از یک حزب پیشتاز و فراگیر که بتواند رهبری مردم را در دست گیرد محروم هستیم، چگونه باید بخود اجازه دهیم که سرنوشت قانون اساسی و مکتب و انقلاب را بمجلسی بسپاریم که در همان شرایط استعمار و ارتجاع‌زدگی اجتماعی انتخاب و تشکیل می‌شود؟ درحالیکه سراسر کشور در معرض تحریکات و توطئه‌های نفاق‌افکنانه دشمن است و گروههای مختلف در مقابل هم صف‌آرایی کرده‌اند و نیروهای ارتجاعی و وابسته به‌استعمار فعّال شده‌اند و درحالیکه جاسوسان آمریکا و اسرائیل به‌دسیسه‌چینی مشغولند و آشوبها، ترورها، تضادها و درگیریها را دامن می‌زنند و بینش و فرهنگ انقلابی حتی در سطوح روشنفکری جامعه در حالت ضعف و نارسایی است آیا تشکیل یک مجلس مؤسسان یا ملّی که مظهر انقلاب ایران و مکتب و ایدئولوژی انقلاب و خواستهای اساسی مردم باشد امکان‌پذیر است؟ انداختن جنبش انقلابی خلق مسلمان ایران، بمسیر مبارزات پارلمانی قبل از حلّ تضاد اصلی با امپریالیسم و نابودی پایگاههای آن و کنترل کامل نیروهای ارتجاعی، اشتباه بزرگی است که نتیجه آن بهدر دادن ثمره تجربیات گرانبهای جنبش و فداکاریها و جانبازیهای فرزندان انقلابی خلق است. مردم وطن ما بعداز هفتاد سال که از مشروطیت گذشت و بعداز دادن قربانیهای زیاد و تحمل شکستها و تجربه‌های زیاد به‌نتیجه‌ای رسیدند که سرفصل آن ۱۵ خرداد خونین سال ۴۲ بود جمع‌بندی که خلق پیشتاز آنرا بمبارزه انقلابی و مسلحانه مومن ساخت حاصل سالها مبارزه بی‌امان ملت علیه استعمار و ارتجاع و استثمار بود مردم دریافتند که جز با نبرد و برخورد انقلابی نمی‌توانند بر استعمار ـ ارتجاع و استثمار غلبه کنند. نتیجه از این جمع‌بندی انقلاب را در ۱۵ سال اخیر در مسیر تازه‌ای بمرشد و شکوفائی رساند.

اکنون نباید بر همه این تجربیات گرانبها خط بطلان بکشیم. بسیاری نیروها از روی انگیزه‌های ضد انقلابی و فرصت‌طلبانه با مسئله برخورد می‌کنند. اگر روشهای پارلمانی را در این مرحله از مبارزه مردم با امپریالیسم و سرمایه‌داری وابسته نفی می‌کنیم بجای آن رهبری انقلابی جامعه توسط یک پیشتاز انقلابی را پیشنهاد و تنها راه حل اساسی می‌دانیم. اگر قرار است قانون اساسی جمهوری اسلامی تدوین شود اینکار باید توسط افرادی انجام شود که مظهر خواستها و ضرورتهای انقلاب اسلامی ایران باشند یعنی به‌اصول انقلاب مومن بوده در راه پیروزی آن مجاهدت کرده باشند مکتب را آزاد از وابستگیهای اجتماعی و یا طبقه‌ای و فارغ از تاثیر انگیزه‌های شخصی، گروهی، حزبی خاص ببینند و بمشعار اصلی انقلاب که نفی نفوذ و سلطه امپریالیسم، ارتجاع و استثمار و استقرار نظم انقلابی توحیدی است ایمان داشته باشند از این رو در ضابطه اصلی برای پیشتاز یا شورائی که باید مسئولیت تدوین قانون اساسی و رهبری و هدایت جامعه را داشته باشد قائل هستیم اول متقی بودن بمعنای کامل کلمه یعنی دربند منافع و علائق شخصی یا گروهی مغایر با هدف نباشد دوم به‌انقلاب توحیدی در همه ابعاد آن آگاهی و ایمان داشته باشد.

اگر شورایی که مامور تدوین قانون اساسی می‌شود منتخب یک گروه یا قشر خاصی باشد که در انطباق آن با دو ضابطه فوق تردید است دراینصورت با مجلس مؤسسان آنچنانی فرق چندان نخواهد داشت.

گذشته از مسائل فوق ضرورت حفظ وحدت مردم و قدرت انقلاب در برابر توطئه‌های در حال رشد دشمن ایجاب می‌کند از طرح هر مسئله‌ای که جبهه خلق را در برابر امپریالیسم ضعیف می‌کند، و به‌اصول مبارزه ضد امپریالیستی خدشه وارد سازد، اجتناب ورزیم. وحدت و حدت جبهه خلق هم‌اکنون بطور جدّی و تعیین کننده‌ای به‌اعتبار رهبری واحد آن امام خمینی وابسته است. از این رو ضربه بمر رهبری انقلاب، ضربه بر قدرت انقلاب و جبهه مردم است و نهایتاً در این مرحله حسّاس بسود امپریالیسم و ارتجاع تمام می‌شود به‌اعتقاد ما چنانکه بکرات در بیانیه‌های رسمی جنبش هم بیان شده است در این موقعیت حساس از حیات انقلاب باید شورایی از نیروهای مؤمن به‌انقلاب و ایدئولوژی اسلام و آزاد از وابستگیهای غیرتوحیدی، صرفنظر از کلیه سوءتفاهمات و اختلافات غیراصولی تشکیل شود و با تایید کامل رهبری انقلاب، تکلیف قانون اساسی و برنامه‌های مرحله‌ای و ارگانهای اجرائی و دولت را تعیین نماید و بهتر است که اعضای شورای مزبور از میان همه نیروهای مؤمن به‌انقلاب اسلامی توسط یک شورای کوچک سه نفری منتخب امام به ریاست آیت‌الله مجاهد طالقانی از افراد مورد اعتماد رهبری و عموم مردم تعیین شوند.

بقیه از صفحه یک

جایگاه معلم شهید

می‌پردازند. زمان طلوع معلم شهید. دکتر شریعتی نیز چنین دورانی است، که از یک طرف هجوم سیل بنیان برانداز استثمار امپریالیسم همراه استعمار فرهنگی‌اش و یا بقول معلم شهید «استعمار فرهنگی» و از طرفی فرسودگی و عجز و درماندگی مبارزین در مقابل میلها و نقشه‌های استبداد و استعمار، که تن به «سکوت» و به سیاست «صبر و انتظار» آنهم در همان معیارها، یعنی ماندن و تماشاگر بودن، میدان را برای تاختوتاز امپریالیسم باز گذاشتند. در دوران یأس و ازخودبیگانگی جامعه، در آن فصل آفت، تنها تک صدائی است که برمیخیزد. آنهم نه همه‌گیر و همه‌جا گستر، بلکه همچو فریادی از نسلی بخود فرو رفته. صدای آن جلال نویسندگان ایران آل احمد را می‌گویم، که هنوز تداوم نیافته شمع آجین‌اش کردند دیگر میدان باز و بازتر شد و برای چه، برای «سکوت» و یا «پوچی» و بهتر بگوئیم پوچی به همراه سکوت!

تاریخ جامعه ما، لحظات هولناک و وحشتناکی را میگذراند. خنده دیو استبداد و غرور پابرجائی همیشگی‌اش بر دوش جامعه محروم و استعمارزده بیشتر و بیشتر سنگینی می‌کرد. و ارباب استعمارگرش ترانه «مالک‌الرقابی» می‌سرود. و نسل جوان و آرایه آماده قربانی در مسلخ امپریالیسم می‌شد. در چنین شب هولناکی بود که فریادی برخواست، و شهابی از دنباله آن شهاب «تشیع علوی» بازپس آمد. نخست با چه معیار و ارزشی...؟ با معیار شهادت که: «اگر می‌توانی بمیران و اگر نمی‌توانی بمیر» و بازشناسی درد، راه علاج‌اش را مطرح ساخت، و طرح «چه باید کرد» را در میان آنهائی که جامعه را به «کاری نباید کرد» تشویق می‌کردند. در جهت‌بخشی همه کارها چنین مطرح کرد در اینجا برای بیان آنچه بسیار پیچیده است، به یک سنت رایج در میان توده مردم خویش متوسل می‌شویم، سنتی سخت عمیق و بسیار پرمعنی و شایسته تامل.... و آن «گریز» است. از هرچه مطرح است، توحید، مذهب، قرآن، محمد، علی، حج، عبادت، فلسفه، عرفان، عشق، ایمان، شادی، غم و.... از هر عقیده‌ای هر سنتی، هر مساله‌ای، هر رسمی، و... به هرحال از هرکه و هرچه، به حسین و عاشورای حسین «گریززدن» یعنی که همه این‌ها، هرچه هست، باید به داستان او پیوند خورد، وگرنه مجرد و مطلق، مبهم است و یا بی‌ثمرا یعنی محور هرچه که هست، عمل اوست...» (چه باید کرد صفحه ۵۴)

و در زمان مسخ مذهب، و جایگزینی مذهب رسمی، مذهب شرکه بنام و بعنوان مذهب توحید، جنگ مذهب علیه مذهب‌ را آشکار نمود، مذهبی که در اثر وارونگی ارزشها و مفاهیم اصیل و انقلابی اسلام، از حیات و تحرک بازمانده بود و جمود فرهنگی جامعه در کالبدی خشک و بی‌روح، تکیه بر همان فهم قشری و رسمیت‌یافتن مذهب در کاخ و «مسجد» شاه داشت. چنین درکی از مذهب نه‌تنها هدایتی نداشت، بلکه کمک شایسته‌ای بود برای بسط و نفوذ عملکرد ارتجاع. و در چنین شرایطی در عین کاهش نیروهای مبارز از صحنه پیکار، میدان برای گسترش نفوذ و سلطه مستکبرین گشایش بیشتر یافت. مذهبی که خرافه‌ها و موهومات را به جای مذهب پویا و حرکت آفرین و بیدارکننده و مسئول و خودآگاهی دهنده، جایگزین میکرد و توسط ناآگاهان و شبه‌مقدسان و وابستگان به ارتجاع امپریالیسم کمک می‌رسانید.

جامعه بی‌آنکه «یادآوری» داشته باشد با چنین موهومات و خرافاتی رو به پژمردگی داشت، و می‌رفت که مذهب شرکه را عین مذهب بیانگارند. تنها شناخت و تشریح مبانی فکری و بیان اسلام اصیل می‌توانست جامعه را از پژمردگی و مرگ حتمی برهاند و به جهت تکاملی باز آورد. دکتر شریعتی با شناخت دقیق از دردهای جامعه خویش و آگاهی از عملکرد ارتجاع و امپریالیسم محتوا و شکل مبارزه خویش را با بازشناسی مذهب در «اسلام‌شناسی» غنیٰ بخشید معلم شهید به‌افشاء مذهب شرکه که با حیله و نیرنگ سعی داشت تا بوسیله ارتجاع حاکم «مذهب مشترکه» را عنوان کند و با ماهیتی مزورانه شکاف طبقاتی و فاصله ژرف میان استثمارگر و استثمارشونده را با مسخ مذهب از یادها ببرد به قیام و مبارزه برخاست. نیروهای ضدتکاملی و ضدمردمی را در چهره‌های کریه تاریخ «قارون»، «فرعون» و «بلعم باعورا» با طرح «زر و زور و تزویر» عیان ساختن. راه مبارزه با آنها را از درون مکتب با برنامه‌ای مدوّن و عنوان یک ایدئولوژی لازم دید. در این راه منابع ایدئولوژیک را بر اساس مسائل روز دسته‌بندی و تجزیه و تحلیل نمود. او که آگاهی و اطلاعات وسیع از فرهنگ و اندیشه‌های متفکرین غرب داشت و همچنین با وسعت معلوماتش از فرهنگ اسلامی به تفسیر ابعاد وسیعی از مسائل ایدئولوژیک پرداخت. و با شناساندن سیره پیغمبر و معرفی شخصیتها و قهرمانان گمنام و فراموش‌شده تاریخ اسلام، جوانانی را که به عبودیت بتهای غرب گردن نهاده بودند، بازپس آورد و با نقد و بررسی و نه «نفی غافلانه» آنان را «نه‌تنها به اسلام خواند بلکه عاشق اسلام نمود. و خلق مستضعف را که مرعوب قدر قدرتی ارتجاع حاکم شد بود با بیان ارزشهای اصیل اسلامی و به معجزه «ذکر» به فضیلتهای وجودی خویش و به ماهیت تاریخی شخصیت انسانی‌اش «یادآوره» شد.

دکتر شریعتی با طرح دو وجهه انقلاب «خون و پیام» مسئولیت یک مسلمان را در تداوم انقلاب تا ساختن جامعه بی‌طبقه توحیدی و تا آن انسان خداگونه دائمی نمود، و در قبول این مسئولیت گفت: «حسین آموخت که «مرگ سیاه» سرنوشت شوم مردم زبونی است که به هر ننگی تن میدهند تا «زنده بمانند» چه، کسانی که گستاخی آنرا ندارند که شهادت را انتخاب کنند، «مرگ» آنانرا انتخاب خواهد کرد.» و «هرکس اگر مسئولیت پذیرفتن حق را انتخاب کرده است، و هرکس که میداند مسئولیت شیعه‌بودن یعنی چه، باید بداند که در نبرد همیشه تاریخ و همیشه زمان و همه جای زمین ـ که همه صحنه‌ها کربلاست، و همه ماهها محرم و همه روزها عاشورا، باید انتخاب کند. یا خون را، یا پیام را، یا حسین‌بودن را یا زینب‌بودن را، یا آنچنان مردن را، یا این‌چنین ماندن را....»

«شیوه کار و شناخت او...»

در شیوه کار معلم شهید ارتباط او با توده مردم و در برج عاج روشنفکرانه محصور نبودند. از اهمیت خاصی برخوردار است. از این جهت او بزرگترین رهنمودها را در مقایسه پیامبران توحیدی با فیلسوفان و عالمان داده از آنگونه که در تاریخ می‌بینیم. کسانیکه انبار معلومات و محفوظاتند. اما دیواری آهنین بین خود و توده مردم دارند. شریعتی با شیوه ساده‌نویسی و با زبان مردم، برای مردم سخن میگفت. و با قلمی روان و پراحساس، عمیق‌ترین مسائل ایدئولوژیک را مطرح می‌ساخت. و در بیان حق به سادگی و بی‌رنگی حق سنت سلسله پیامبران توحیدی را بکار می‌گرفت. و با تمامی سادگی با استفاده از ادبیات غنی و عمیق فارسی راهی نوین گشود و نوشته‌های او از نظر ادبی هم ارزش والائی دارد.

در شناخت او، اگرچه در این مختصر جای صحبت نیست، زیرا انسان چندبُعدی چون او را که پایهٔ عقل و احساس را به شگفتی باز داشته، باید از ابعاد گوناگون بررسی کرد. اما معیاری که او خود در شناخت مکتب ارائه میدهد روش شناسائی اوست. معیاری که در شناسائی اسلام علی میدهد که «علی دوستی ما را از علی‌شناسی باز ندارد» و شگفتا که دوستی شریعتی، ما را از شناختن او و راهش باز ندارد که اگر چنین باشد، خود بدست خویش نامش را و راهش را مسخ نموده‌ایم. شریعتی در شرایطی به رسالت خویش در هدایت نسل انقلاب پرداخت، که جامعه سخت به «یادآوری» نیاز داشت، و معلم شهید ما، دکترعلی شریعتی آن «یادآور» بود که یادآوریش میراث گرانقدری است در پرورش نسلی انقلابی به بازگشت به خویشتن خویش.

ساخت. در دلهای جوانان بذر آگاهی و امید مبارزه، جهاد و شهادت افشاند.

دکتر شریعتی ادامه دهنده راستین راه متفکراتی مجاهد چون سید جمال و اقبال بود که برای بیداری توده مسلمان و بسیج آنها علیه ظلم و استعمار و استثمار و نابود ساختن ابلیسهای سه‌گانه (زر، زور، تزویر) قبل از هر چیز به‌انقلاب فکری در جامعه و در اندیشه نسل جوان اعتقاد داشت. شروع این انقلاب را در معرفی درست اسلام اصیل و زنده کردن احساس مسئولیت انسانی و نشان دادن خط سرخ جهاد و شهادت در تاریخ پرتلاش و شکوهمند ائمه و توده‌ای محکوم و تحت ستم میدید.

جنبش‌های آزادی بخش مردم مسلمان هر بار از یک چنین کوشش و جریان فکری اسلامی الهام گرفته و تغذیه میشود چنانکه انقلاب اخیر هم بعد از ظهور انقلاب فکری و فرهنگی در اندیشه اسلامی مردم و نسل جوان بارور گردید، و در جاده تکامل و پیروزی براه افتاد.

دکتر شریعتی تا آخرین لحظه از حیات پربار خود چون شمعی عاشقانه سوخت و قلبهای آرزومند را گرمی و آگاهی بخشید جهاد را یک ضرورت انسانی و شهادت را نقطه اعتلاً هجرت بسوی خویشتن خدائی میدید. و خود نمونه اعلای یک مجاهد مهاجر و شهید بود. یادش را گرامی و بمراهش ادامه میدهیم و همراه با دیگر برادران و خواهران در مراسم ویژه‌ای که از طرف خانواده دکتر شریعتی اعلام میشود فعالانه شرکت می‌جوئیم.

جنبش مسلمانان مبارز

بقیه از صفحه ۱

خرداد خونین

بعداز شهریور ۲۰ که رضاخان قلدر دست‌نشاندگی و سرسپردگی خودرا بمار باپان امپریالیستاش برای تثبیت پایه‌های سیاسی ـ اقتصادی امپریالیسم در ایران و ادغام کشور در نظام سلطهٔ جهانی به‌انجام رسانید. بعلّت شکسته شدن موقّت سلطه دیکتاتوری و درگیریهای داخلی امپریالیسم جهانی، نیروهای ملّی فرصت یافتند تا بحرکت درآیند.

مبارزات ضد استعماری ما در این زمان اوج گرفت که رهاورد آن ملّی شدن صنعت نفت در ۲۹ اسفند ۱۳۲۹ بدست توانای محمّد مصدق رهبر حکومت ملّی بود که هم ارتجاع داخلی و هم استعمارگران خارجی را بوحشت انداخت.

سرمایه‌های عظیم مادی و نیروی کار فراوان و موقعیت مهمّ ایران در منطقه و جهان آنها را ناگزیر به‌طرح‌ریزی کودتای ضد مردمی ۲۸ مرداد ۳۲ کرد. کودتائی که طی آن ارتجاع و دیکتاتوری داخلی بسرکردگی شاه جلاد که میرفت بدست توانای خلق قهرمان ما بمرهبری مصدق به‌گورستان تاریخ سپرده شود و سایه شومش برای همیشه از مملکت ما محو شود. دوباره برای مدّت بیش از ربع قرن بر مردم ستمدیده و مستضعف ما حاکم گشت. با این کودتا پسر رضاخان قلدر موجودیت پلیدی پیدا کرد و بار دیگر ابرهای اختناق و استبداد فضای سرنوشت مردم دلیر ما را فراگرفت. مردم ما که طعم آزادی را چشیده و حاضر بماز دست دادن آن نبودند، بار دیگر پاخاست و دانشگاه تهران با تقدیم سه شهید در ۱۶ آذر ۳۲ سنگر مقاوم مبارزات ضد ارتجاعی ـ امپریالیستی ما گشت.

بدنبال سرکوب و اختناق شدید، اختلافات درونی جامعه ما و نارضایتی عمومی که اساساً زائیده فقر اقتصادی و تسلّط سیاسی ارتجاع داخلی بود، بیش از پیش جامعه را برای یک حرکت جدید آماده میکرد. در سالهای ۴۰-۳۹ رژیم دست‌بگریبان بحران عظیمی شد که میتوانست زمینه خوبی برای توسعه حرکتهای مردمی گردد ولی شاه پلید بدستور اربابان خود بسرعت امکاناتی از فعالیتهای سیاسی را بوجود آورد تادر پرتو آن هم «فعالیتهای سیاسی» را تحت کنترل و در جهت خواست خود قرار دهد و هم با «انقلاب سفید» ش رضایت دروغین در مردم بوجود آورد و جلو حرکتهای مردمی را هرچه بیشتر سدّ نماید.

لازم بتذکر است که نیروهای ملّی علیرغم نارسائی‌هایشان در اینکه با «مبارزات سیاسی و پارلمانی» میشود رژیم استبداد را بزانو درآورد، لااقل در صحنه سیاسی رژیم شاه را خلع سلاح میکردند در چنین اوضاع و احوالی رفراندوم سراسر دروغ و نیرنگ ۶ بهمن برگزار گردید و طبقات میانه و نیروهای ملّی که در ماهیت ضد مردمی و طرحهای نکبت‌بار شاه خائن هیچگونه تردیدی نداشتند دست بمقابله و مقاومت زدند. از این‌رو شعله‌های مبارزه و مقاومت بیش از پیش زبانه کشید. جهش و حرکتی که بیمن قیادت امام خمینی بوجود آمد نه تنها رژیم را بمهراس افکند بلکه کارشناسان امپریالیسم خونخوار جهانی و سیا و صهیونیسم و ساواک را به‌تلاشی سخت در جهت جلوگیری از این حرکت واداشت. این حرکت و جهش در جامعهٔ ما اهمیت بسزائی دارد. زیرا از یک سو بدلیل ماهیت انقلابی اسلام و از سوی دیگر بدلیل نفوذ آن در بین مردم، هر زمان که شرایط طاغوتی و ضد مردمی حاکم بوده و جامعه را از تکامل طبیعی خود بسوی الله باز نگاهداشته است، اسوه‌ها و پیام‌آوران انقلابی این مکتب توانسته‌اند بسرعت مردم ما را در جهت انقلاب برای نفی رژیمهای ضد خدائی بحرکت درآورند.

حرکت روبرشدی که امام خمینی شروع کرد هم ماهیت امپریالیسم و ارتجاع را افشا نمود و هم اینکه سرانجام شکست ننگین «انقلاب سفید» را برایش رقم زد. این بود که رژیم کودتا در بن‌بست سیاسی جدیدی قرار گرفت که یا باید در مقابل خواستهای بحق خلق تسلیم شود و عقب بنشیند و یا باید همچنان دست‌نشاندگی و سرسپردگی خودرا به‌اربابان استعمارگرش نشان دهد. رژیم کودتا براهی رفت که ذات و ماهیت آن بر آن استوار بود.

در این هنگام که محرم «ماه رسواکننده قاپیلیان» و «ماه حسین» بود مصادف با خرداد ۴۲، امام خمینی در طی افشاگریها و روشنگریهای خود هرچه بیشتر چهرهٔ ضد خلقی رژیم دست نشانده شاه جلاّد را بیان نمود بطوریکه غالب مراسم مذهبی خرداد ۴۲ به‌تظاهرات ضد رژیمی تبدیل شد. مردم ما در مقابل گلوله‌ها و تانکهای دشمن با شعارهای «الله‌اکبر»، «خمینی خدا نگهدار تو»، «بمیرد دشمن خونخوار تو» و... چهرهٔ کثیف و پلید شاه

بقیه در صفحه ۸

بقیه از صفحه ۱

اعلامیه جنبش

غبار مسخ و تحریف زدود و از آن منبع لایزال مشعلی تابناک و فروزان در آسمان زندگی انسانی فرزندان خلق ما برافروخت. میلیونها مردم دردمند و مشتاق آزادی و عدالت بحقیقت جاودانه اسلام آشنا

تا برقراری جامعه بی‌طبقه توحیدی نهضت ادامه دارد

بیاد مجاهد شهید رضا رضائی



خرداد ماه، از نیمه‌اش ۱۵ خرداد یادآور طپش قلب مستضعفان است که در مقابل رژیم طاغوتی و ضد مردمی قیام کرده و نقطهٔ عطفی در تاریخ مبارزات خلق ستمدیده بجا گذاشت. از فریادهای بیدار کننده و روشنگر امام خمینی گرفته تا شهادت مجاهد آیت‌الله سعیدی و مجاهدین کبیر محمّد حنیف‌نژاد، علی‌اصغر بدیع‌زادگان، سعید محسن، عبدالرسول مشکین‌فام، محمود عسگری‌زاده، رضا رضائی و بالاخره شهادت ابر روشنگر اسلام ابوذری و معلّم همیشه شاهد دکتر علی شریعتی، ماه خرداد را ماه اسوهٔ انقلاب کرد. تا همیشه این ماه قیام در تارک تاریخ با فریادهای دشمه برقامت شُست باطل بکوبد و امیدبخش حرکت انقلابی توده‌های مستضعف و ستمدیده باشد.

با یادآوری حرکت انقلابی مجاهد شهید رضا رضائی، یاد او را در این ماه رسوا کننده طاغوت گرامی میداریم.

مجاهد شهید رضا رضائی در سال ۱۳۲۵ در خانواده‌ای متوسط در یکی از محلات جنوبی تهران بدنیا آمد. وی از همان اوان کودکی استعداد ذاتی خود را در شناخت دردها و رنجهای مردم مستضعفش بروز داد. قیام خونین ۱۵ خرداد در زمانی رُخ نشان داد که وی دانش‌آموز دبیرستان بود و بچشم خود تحرک و ایمان و ایثار مردم و نیز عداوت و کینه‌توزی دشمن خونخوار را دید و بمصداق خطبهٔ ۱۰۲ فراز ۴-۸ نهج‌البلاغه که مولا علی (ع) میفرماید:

«رحم‌الله امراء تفکر فاعتبر، واعتبر فابصر، فکان ماهو کائن من‌الدنیا قلیل لم یکن» (آنکس که در اثر تفکر عبرت گرفته، رحمت خداوند برای اوست و چنین عبرتی او را صاحب بینش و بصیرت خواهد کرد.) این واقعه چنان دید و بینش رضا را ارتقاء داد که با جوانان همسن و سال خودش بر سر موضوعات مختلف از قبیل فعالیتهای جبههٔ ملی و نهضت آزادی و مبارزات علمای انقلابی به‌بحث پرداخته و بدین ترتیب با مسائل جدّی سیاسی آشنا شد.

تماس داشتن با جوانان پرشوری که در انجمن‌های اسلامی گردهم می‌آمدند موجب شد که قدرت او برای کار جمعی کردن رشد بیابد. محیط دانشگاه برای عمیق‌تر شدن دید اجتماعی و سیاسی، باو کمک زیادی کرد. در این دوران بود که او بیش از پیش جامعهٔ دو قطبی را مشاهده کرد و بچشم خود دید که از یک طرف سرمایه‌داران و ملاکین و کارخانه‌دارها و ثروتمندهای زالوصفت قرار دارند که هر روز با مکیدن خون طبقه ضعیف چاق و فربه‌تر میشوند و در طرف دیگر مردم ستمدیده و استثمار و استعمار و استحمار شده قرار دارند که هر روز ضعیف‌تر و مظلوم‌تر از روز پیش میشوند و رضا همهٔ اینها را می‌دید و نمی‌توانست چشم برهم بگذارد و خود را بدرس خواندن دل خوش کند. زیرا جامعهٔ تحت سلطه بانسان فداکار و مؤمن نیاز دارد نه بدانشمندی که در خدمت سرمایه‌داران زالوصفت و دزدان کار کند. رضا از تمام فعالیتها هر چند کوچک مانند یک کلاس تجربه‌اندوزی استفاده میکرد و از آنجا که رژیم خونخوار و اربابان آمریکائیش از جوانان انتظار داشتند که فقط مصرف کننده و نشخوار کنندهٔ خواستهای رژیم و اربابان استعمارگرش باشند، ولی رضا و جوانان انقلابی نظیر او، با عمل و حرکت خود این نقشه استعماری را عقیم گذاردند.

آنها بسرنوشت خود و سرنوشت جامعه، بعنوان یک انسان مسئول و متعهد علاقمند بوده و هستند و خود را برای تغییر وضع استعماری و ذلّت‌بار موجود آماده می‌کنند. «ان‌الله لایغیر مابقوم حتی یغیروا مابانفسهم» (خداوند سرنوشت هیچ قومی را دگرگون نمی‌کند، مگر آنکه آن قوم از درون تغییر کنند).

حاصل تلاش و تفکر و بصیرت رضا در درک شرایط حاکم بر محیط بلزوم تشکیل و گسترش سازمانی مخفی و متکی بمردم همراه با عمل مسلحانه منجر شد و سرانجام رضا گمشدهٔ خود را در سازمان مجاهدین یافت و تمام امکانات و استعدادهای خود را در اختیار آن گذاشت. از خصوصیات خوب رضا، مسئولیت پذیری، جدّیت، فروتنی و اخلاص و... بود همین خصوصیات بود که او را در ادارهٔ کلاس تشکیلاتی، جمع‌آوری اطلاعات و امکانات، عضوگیری و... کمک کرد. در تابستان ۴۹ مخفیانه از ایران خارج و خود را بپایگاههای انقلاب فلسطین رسانید. او در این دوران بحرانی با جوامع عربی و انقلابیون فلسطین آشنا شد و در اردن ماهیت پلید و وابستگی ملک‌حسین را بچشم خود دید که چگونه هزاران مرد و زن و کودک فلسطینی را شهید کرده و چگونه اردوگاههای آنها را بتوپ می‌بست.

کاردانی و لیاقت و تجارت سرشار او از انقلاب فلسطین موجب شد که پس از بازگشت بایران به‌عضویت کادر مرکزی سازمان پذیرفته شود و نقش فعال‌تری را بعهده بگیرد.

هجوم وحشیانهٔ پلیس و ساواک بسازمان در اول شهریور ماه ۵۰ موجب دستگیری بهترین کادرهای مجاهدین از جمله رضا رضائی گشت. رضا از همان آغاز دستگیری بفکر فرار افتاد و بمدت ۴ ماه با هوشیاری و زیرکی که از یک انقلابی چون او انتظار میرفت، پلیس مزدور و ساواک را گول زد و موقعی که وی را برای پیدا کردن احمد برادر مجاهدش در خیابانها میگرداندند با کمک دیگر برادرانش چنان از چنگ دژخیمان گریخت که پلیس جرأت افشای فرار رضائی را نداشت. رضا پس از فرار موفقیت‌آمیز خود نامه‌ای خطاب بافکار عمومی ایران و جهان نوشت که:

«... گوشهای خود را خوب باز کنید و فریادهای جان‌خراش پاک‌ترین فرزندان این مرز و بوم را در زیر شکنجه‌های سبعانه ساواک بشنوید... چشمان خود را باز کنید و بزخمهای عمیق و بدنهای کبود شده از شلاق آنها نگاه کنید. برای آنکه معنای چهار ساعت روی اجاق برقی شکنجه دیدن را درک کنید آتش سیگاری را بدستتان نزدیک کنید...»

رضا در نامه‌ایکه در همان ایام اسارت، از زندان خطاب بخانواده قهرمانش به‌بیرون فرستاد نوشت: «... من هرگز نمی‌خواهم برای من اشک بریزید. پاکی تربیت شدم و در راه مقدسی قدم گذاشتم. ولی همیشه در هر راهی شکست و پیروزی وجود دارد. پیامبر خدا هم در برخی نبردهایش شکست دید ولی این شکستها دلیل بر ناحق بودنش نبود... من همیشه بوجود شما افتخار می‌کنم و امیدوارم بزودی زود باز در کنار یکدیگر باشیم. تنها از شما میخواهم با توکل بخدا صبر و خونسردی خود را حفظ کنید و در تربیت برادران و خواهرانم بکوشید. من در کنار سایر برادران و هموطنانم یعنی پاکترین و فداکارترین انسانها بسر می‌برم و این برای من بسیار افتخارآمیز است و میدانم که سرانجام پیروزی با ماست. «ولاتهنوا ولاتحزنوا وانتم الاعلون ان‌کنتم مؤمنین» (سُست نشوید و غمگین نباشید. اگر با ایمان باشید شما برتر و پیروزید).

این است نمونه و اسوهٔ یک انقلابی مسلمان که با خانواده‌اش این چنین سخن می‌گوید و کیست که خانوادهٔ قهرمان رضایی‌ها را نشناسد و هرگز فراموش نمی‌کنیم پیام مادر قهرمانش را که «هرگز سلاح را از خود دور نکنید» و یا در جواب مردمی که برای تسلیت نزد او رفته بودند که «بمن تبریک بگوئید، تسلیت نگوئید. فرزند چهارمی هم دارم که در این راه تقدیم خواهم کرد.»

رضا در سراسر زندگی انقلابیش در سازمان، یک لحظه از تجربه‌اندوزی، آموختن، درس گرفتن و... غافل نبود و همیشه سازمان را در این جهات بپیش بُرد. وی نقش قاطعی در سازماندهی و دوباره بسازسازی سازمان بعد از ضربهٔ شهریور ماه ۵۰، بعهده داشت. رضا با صبر و شکیبائی یک مسلمان انقلابی مسلح بایدئولوژی توحیدی شهادت یا اسارت همرزمان خود را تحمل میکرد و بار آنها را نیز بدوش میگرفت و در کنار خواهران و برادران در رشد کمّی و کیفی سازمان می‌کوشید و سرانجام همچون مشعلی فروزان در شبهای سیاه اختناق و دیکتاتوری فرا راه خلق مبارز قرار گرفت.

رضا در نیمه شب ۲۵ خرداد ۵۲ طی یک درگیری مسلحانه با دژخیمان مزدور بشهادت رسید. رضا با اینکه در حملهٔ مزدوران پایش شکسته بود بدفاع از خود پرداخت و در یک جنگ و گریز که حدود دو ساعت طول کشید چند تن از مزدوران ساواک را از بین برد و سرانجام در حالیکه تا آخرین گلوله‌اش از انقلاب و آرمان خلق مستضعف دفاع میکرد، شربت شهادت نوشید.

شهادت رضا ضربتی بزرگ بود که روی همهٔ انقلابیون جهان و منطقه اثر گذاشت. خبرگزاری فلسطینی «وفا» نوشت: «... خبرگزاری فلسطین، احساسات گرم و آتشین خلق فلسطینی را نسبت بشهادت مجاهد ایرانی رضا رضائی که در راه انقلاب مشترک خلقهای منطقه و در نبرد با توطئه دشمن سبعانه یعنی امپریالیسم و ارتجاع و صهیونیسم بشهادت رسید اعلام میدارد...» مجلهٔ فلسطینی «الثوره» ارگان سازمان آزادیبخش فلسطین، مجلهٔ «الهدف» ارگان جبههٔ خلق برای فلسطین، روزنامهٔ «المحرر» چاپ بیروت و روزنامه‌های ملّی بغداد، عدن، بیروت و... عکس‌هائی از رضا چاپ و مطالبی در تأیید او و همچنین دربارهٔ جنبش مسلحانه خلق ایران نوشتند. همچنین روزنامهٔ ژاپنی «شین‌سایوکو» که بین کارگران ژاپن نفوذ زیادی دارد در شمارهٔ ۲۵ اوت ۱۹۷۳ خود همراه با عکسی از رضا شرح حال و نامه او خطاب به‌افکار عمومی جهان را چاپ کرد و از مبارزه دلیرانه خلق ایران تجلیل نمود.

رضا بمصداق آیه «ان‌الذین امنوا و هاجروا و جاهدوا باموالهم وانفسهم فی سبیل‌الله...» (بدرستی آن کسانیکه ایمان آوردند هجرت کردند از وطن خود و جهاد کردند بمالها و جانهای خود در راه خدا...) در هر جا و هر زمان با انقلابیون بود و در راه رهائی خلق مستضعف ایران و دیگر خلقهای تحت ستم جهان از یوغ امپریالیسم و ارتجاع مبارزه کرد. بدون شک قلبهای بسیاری از مؤمنین با انقلاب همراه با او و همرزمان او خواهد بود.

راه و اندیشه او پیروز باد!

درود بر خانوادهٔ قهرمان رضایی‌ها!

مصاحبه با خانواده رضائی

بیست‌وپنجم خرداد مصادف با سالروز شهادت یکی از پیشگامان مبارزه مکتبی، مجاهد شهید رضا رضائی می‌باشد. بمناسبت بزرگداشت یاد وی و تجدید عهد با همه شهدای راه حق و بخصوص شهدای خرداد خونین، با پدر و مادر آن شهید به‌گفتگو نشستیم، که قسمتهائی از آن را میخوانید.

س ــ لطفاً در مورد چگونگی فرار رضا از زندان و اثر آن در خارج از زندان توضیحاتی بفرمائید

ــ زمانیکه عده زیادی از اعضای سازمان مجاهدین لو رفتند. تعداد زیادی از مجاهدین دستگیر شدند قبل از این کسی نمیدانست آنجا در داخل زندان چه میگذرد، فرار رضا اطلاعات زیادی از نحوه بازجوئی‌های ساواک در اختیار افراد قرار داد. از طرفی رضا با پیامی که از رادیو بغداد فرستاد، ماهیت رژیم و افراد ساواکی را مشخص‌تر کرد با اینکه ساواک عملاً ۹۰٪ از کادرها را دستگیر نموده بود ولی نحوه دستگیری رضا بما روشن نیست. آنچه میدانیم اینست که او در شهریور ۵۰ بدام ساواک افتاد. ما قبل از دستگیری اطلاعات زیادی از کارهای تشکیلاتی وی نداشتیم و گمان میکردیم مسئله عادیست. اما بتدریج متوجه شدیم که رضا در رابطه با یک تشکیلات قوی و منسجم گیر افتاده است. ولی رضا با زرنگی خاصی در زندان مأمورین را اغفال میکند و چنین وانمود میکند که از کرده خود پشیمان است. در نتیجه ساواک سعی میکرد از طریق رضا احمد را با اسلحه‌ها بچنگ بیاورد. با این تصمیم چند تن از مأمورین با رضا بخانه آمدند. وجود این افراد برایمان مشکوک بنظر میرسید ولی رضا چیز زیادی نمی‌گفت. آنها چند روز بعد از صبحانه به‌بیرون می‌رفتند.

رضا با زرنگی خاصی از همان ابتدای ورود بچه‌های دیگر را در جریان گذاشت و بدین ترتیب نقشه فرار رضا کشیده شد. طبق نقشه رضا ساواکی‌ها را بمنطقه قراری که در خیابان بوذرجمهری بودند می‌برد. طبق طرح قرار بود رضا، احمد را در حمام جعفری ملاقات نماید. لذا وی ساواکی‌ها را در کافه روبروی حمام منتظر گذاشته و خود بدرون حمام می‌رود. حمام که دارای دو در جداگانه بوده، رضا موفق میشود از در دیگر خارج گردد و فرار کند. بعد از این فرار تازه ساواکی‌ها متوجه خامی خود میگردند. البته ساواک چون مار زخم‌خورده‌ای از این پیشامد بخود می‌پیچید. رضا در تماسی که با خانه میگیرد بساواکیهای مقیم خانه را بجبازی می‌گیرد و قول میدهد که با احمد برگردد و اسلحه‌ها را بیاورد. چند بار، در جعبه‌ای اسلحه‌های زنگ‌زده را در محلهائی قرار داده و با تلفن بخانه ساواکی‌ها را از جریان مطلع میکند و آنها نیز سراغ جعبه‌ها می‌روند. گاهی نیز احمد تلفنی سربسر مأمورین میگذاشت و میگفت که بزودی مسلسلی را که میخواهید برایتان خواهیم آورد. در شهرستان است.

مأمورین حدود ۱۵ روز در خانه ماندند و بعد که دیدند فایده‌ای ندارد رفتند. زمانیکه رضا آن پیام را از رادیو بغداد پخش کرد ما دستگیر شدیم. من حدود بیست روز در یک سلول انفرادی بودم، وقت و بیوقت مورد بازجوئی قرار می‌گرفتم. و بیشتر این بازجوئی‌ها در نصفه‌شب صورت میگرفت بعد یک اتاق سه در چهار بمن دادند و من تا ۲۵ اسفند پنجاه در زندان ماندم که مدتی از آنرا در قزل‌قلعه و مدتی را در اوین گذراندم. که در قزل‌قلعه همیشه توسط یک فردی بظاهر زندانی تحت نظر بودم. ۴۰ روز بعد از شهادت احمد ــ که من از این موضوع بی‌خبر بودم. منوچهری خبر شهادت احمد را بمن داد و من آزاد شدم. در حدود ۵۰ روز بعد از آزادی قضیّه مهدی و درگیری با آن افسر که مقتول شد پیش آمد. و تا پنجم شهریور در زندان بودم. در این مدت که مهدی نیز بازداشت بود چنین وانمود کرده بود که حاضر است دادگاهی‌شدن را بر اساس خواستهای آنها بپذیرد. و تسلیم خواستهای آنان گردد، حتی در ملاقاتی که در زندان با هم داشتیم، گفت قصد چنین کاری را دارد. قرار بود دادگاه در سه روز در حضور خبرنگاران داخلی و خارجی صورت گیرد. روز اول گذشت ولی روز دوم که نوبت مهدی بود، بعد از سخنرانی رئیس دادگاه مهدی شروع کرد بحرف‌زدن. دادگاه عملاً متشنج شد. رئیس دادگاه همه چیز را برخلاف انتظار میدید با وجود اعتراضات مهدی دادگاه همان روز دوم جلسه را بپایان رسانده و مهدی را بسه بار اعدام و ۴۵ سال زندان محکوم کرد جالب این است که خانواده افراد محکوم را نیز بدادگاه آورده بودند. بعنوان اینکه مهدی قاتل همه آنهاست ولی اکثراً آنها در اولین روز پی بدروغ بودن مسئله بردند و روز دوم حتی بدادگاه نیامدند. آنها سعی میکردند مهدی را بجرم قتل محاکمه نمایند ولی مهدی میگفت مرا بجرم عقیده بمحکمه کشانیده‌اید. در دادگاه تجدید نظر که هفت روز بعد صورت گرفت و مجموعاً در حدود یکساعت طول کشید مهدی را محکوم ساختند. بعد از آن ما دیگر او را ندیدیم. آنها مهدی را زیر شکنجه شهید کردند ولی بیشرمانه اعلام نمودند که او در ۱۵ شهریور تیرباران شد. در حالیکه آخرین دادگاه وی ۱۴ شهریور بود و معمولاً ده روز بعد از آخرین دادگاه اعدام میکنند. مهدی را شبانه در بهشت‌زهرا بردند. جسدش توسط مهندس توسلی دفن شد و بنا بوصیت مهدی به‌اسم رضائی مقداد (نام گروه مهدی) دفن گردید که امسال سنگ قبرش عوض را کردیم و نوشتیم مهدی رضایی عضو سازمان مجاهدین خلق.

اما رضا بعد از آنکه فرار کرد، رژیم بشدت تبلیغ میکرد که ما در تعقیب او هستیم، ما او را گرفتیم و... ولی حتی زمانیکه جنازه‌اش را بعد از درگیری از زیر ماشینی درآوردند او را نشناختند. جریان شهادت رضا از این قرار بود که وی شبی بخانه آقای نقوائی میرود. خانه که تحت کنترل بوده، مأمورین متوجه ورود رضا میشوند بعد که متوجه میشوند او برنگشت در را می‌زنند. نقوائی که پلیس را می‌بیند، رضا را متوجه میکند. رضا به‌بیرون رفته و پشت ماشینی بتیراندازی می‌پردازد و در حین مبارزه شهید میشود و آقای نقوایی و چند نفر دیگر در همین رابطه دستگیر و بحبس ابد محکوم میگردند.

احمد نیز در دروازه قزوین خودش را با دوستانش در محاصره پلیس می‌بیند. تیراندازی شروع میشود احمد تیرهایش تمام میشود. مأمورین که برای دستگیری بسمتش میریزند ضامن نارنجکش را میکشد احمد با چهار نفر از مأمورین تکه‌تکه میشوند بدین ترتیب احمد نیز بدرجه شهادت نائل می‌آید.

در اسفند ۵۳ نیمه شب چندین مأمور مسلح بخانه ما ریختند همه افراد حتی میهمانان ما را نیز دستگیر کرده و بردند در زندان شهربانی هر کدام در سلولی بودیم. بچه‌ها نیز با هم در یک سلول بسر می‌بردند. روز بعد من و دختر هشت ساله و بچه سه ساله دیگر توسط زندی‌پور آزاد شدیم ولی بجاصرار می دختر ۱۱ ساله‌ام را که نگهداشته بودند آزاد کردند ولی بقیه در حدود پنج، شش ماه در زندان بودند بدون اینکه من اطلاعی از آنها داشته باشم. فقط روزی چندین نفر زنگ زده و گفتند ما وکلای زن، دختر و... تو هستیم و هر کدام مبالغی حدود ۲ تا ۳ هزار تومان بازای هر فرد از افراد فامیلم از من گرفتند در این جریان دامادم به ۱۵ سال، یک دخترم به ۶ سال، یکی به ۴ سال و خانمم به ۵ سال محکوم شدند در سال ۵۴ که موفق به دیدار آنها شدم، جریان دستگیری را پرسیدم، گفتند جرم ما فقط کمک یک خانواده زندانی بود، حتی پسرم محسن را که دوره زندانش سرآمده بود دوباره نگهداشتند و رهایش نساختند. قبل از دستگیری یکی از دخترانم که هشت ماهه حامله بود در زندان وضع حمل کرد. با وجود اصرار ما و اصرار او بچه را بما نمی‌دادند ولی بالاخره موفق شدیم بچه را بگیریم، با اینکه سعی میکردم مادر بچه را ببینم ولی این دیدار بیش از چند ثانیه طول نکشید. آنها حتی اجازه حرف‌زدن نیز بمن ندادند.

علاوه بر این، دختر دیگری داشتم که بیرون بود، روزی او را گرفته و بردند و بحبس ابد محکومش کردند که تا قبل سقوط رژیم در زندان بود.

اما صدیقه، او شب دستگیری ما، وقتی وارد کوچه میشود وضع را غیر عادی می‌بیند. بلافاصله برمیگردد. با اینکه ساواک بدنبال او بود ولی قادر به‌پیدا کردن صدیقه نشد. لذا صدیقه حدود ده ماه بطور مخفی زندگی کرد. عده‌ای می‌گویند صدیقه سیانور می‌خورد و عده‌ای می‌گویند در حین فرار تیر می‌خورد. با اینکه چندین ساعت در بیمارستان شهربانی تحت معالجه بود ولی معالجات مؤثر نمیشود وی نیز شهید میگردد.

س: قدری در مورد خصوصیات اخلاقی بچه‌ها توضیح بدهید

رضا فردی بسیار صبور و خونسرد بود در حالیکه احمد درست در نقطه مقابل وی قرار داشت. رضا رفتارش در دانشکده طوری بود که کسی کوچکترین سوءظنی بفعالیتهای سیاسی او نمی‌توانست ببرد چرا که هم خونسرد و آرام بود و هم از نظر درسی در دانشکده شاگرد ممتاز میشد، حتی به اینکه عصرها در مطب رئیس دانشکده کار میکرد و دمی از کارهای سازمانی باز نمی‌ماند. حتی زمانی که به‌بهانه گردش دور ایران یا گردش علمی از طرف دانشکده به فلسطین رفت ما نفهمیدیم در مدت سه، چهار ماهی که بود برایمان نامه میداد ولی نامه را از داخل پست میکردند.

در بین بچه‌ها تأثیر احمد روی همه مشهود بود. صدیقه و مهدی دارای خصوصیات یکسان بودند. آیا رضا و احمد قبل از اینکه وارد سازمان بشوند فعالیتهای سیاسی داشتند؟

احمد قبلاً جزو جبهه ملی و نهضت آزادی بود و در اکثر گروهها و تشکیلات فعالیت داشت و از طریق آیت‌الله طالقانی با بنیان‌گذاران سازمان مجاهدین آشنا شد. احمد فردی پر حرارت و فعال بود بطوریکه اکثر سخنرانی‌های آیت‌الله طالقانی را با دست تکثیر و بین مردم پخش میکرد. تا اینکه در سال ۴۴ که بنیاد سازمان نهاده شد احمد عضو سازمان شده و بکادر مرکزی راه یافت و امور مالی را زیر نظر داشت چرا که احمد در بازار نفوذ زیادی داشت.

پیام

انقلاب تا روزی که خاندان پهلوی از این مملکت رفت قاطع و یکپارچه بود، بسیار خوب بود ولی متأسفانه بعد از پیروزی در بین گروهها و دستجاتی که ایجاد شده بودند اختلاف نظراتی ایجاد شد و امید است که بخود آیند و در راه پیشرفت انقلاب، نیروهای خود را بکار گیرند. و توجه داشته باشند که هنوز بیشترین خطرات در کمینند. هنوز آمریکا و عوامل رژیم دست برنداشته‌اند ما هنوز خود کفا نشده‌ایم و تا استقلال اقتصادی پیدا نکنیم قادر نیستیم استقلال سیاسی داشته باشیم. مسلمانان باید بخود آیند کسانی که ضد ارتجاع و ضد امپریالیسم هستند نبایستی با هم اختلاف نظر داشته باشند چرا که هدف یکی است. چرا که در اینصورت تمام نیروها صرف حریف میشود در حالیکه در اثر اختلاف و تفرقه نیروها صرف همدیگر میشوند و در صورت ــ خدای نکرده ــ شکست انقلاب دیگر هیچکدام از این گروهها باقی نخواهد ماند. بیایند همانطوریکه امام بارها تأکید کرده‌اند در زیر یک پرچم گرد آیند و از دودستگی و اختلاف پرهیز کنند ما طی ۲۵ سال همه چیزمان ضایع شد حالا یکی از مبرم‌ترین چیزها انسان‌سازی است.

توضیح

در شماره قبل امت در دوجا مطلبی بچاپ رسیده بود که ضمن اشاره به‌استقلال نشریه از خوانندگان تقاضای کمک مالی شده بود.

لازم بیادآوری است که امت همانند گذشته نسبت بانقلاب ایران و ایدئولوژی اسلامی متعهد بوده و دنبال‌کننده خط فکری ــ سیاسی جنبش مسلمانان مبارز است، که از لحاظ مالی ناچار است متکی بمردم باشد. از اینرو از خوانندگان علاقمند به‌ادامه راه جنبش و امت تقاضای کمک مالی و پرداخت بهای معوقه میشود.

لطفاً اعانات و وجوه نشریه امت را بحساب جاری شماره ۴۰۰ بانک صادرات شعبه تخت‌طاووس روزولت واریز نمائید.

درود بر امام خمینی رهبر انقلابی توده‌های مستضعف ما

انفجار

نفسی درین گلستان زعروس گل سرودی
بدلی غمی فزودی زدلی غمی ربودی
تو بخون خویش بستی کف لاله را نگاری
تو بدآه صبحگاهی دل غنچه را گشودی
بنوای خود گم استی سخن تو مرقد تو
بهزمین نه باز رفتی که تو از زمین نبودی
«علامه اقبال»

«۱»

انفجار...

از او خواندم، از آن تکسایه در «کویر»، از معلم شهید «شریعتی»... ناگاه در ظلمت افسرده و راکد شبی از این شبهای پیوسته، آشوبی، لرزه‌ای، تکان و تپشی که همه چیز را بر میشورد و همه خوابها را بر می‌آشوبد و همه سقفها را فرو میبرد. انقلابی در عمق جان‌ها و جوششی در قلب وجدان‌های رام و آرام. درد و رنج و حیات و حرکت و وحشت و تلاش و درگیری و جهد و جهاد و عشق و عصیان و ویرانگری و آرمان و تعهد و ایمان و ایثار! نشانه‌هایی از یک «تولد بزرگ» شبی آبستن یک مسیح، اسارتی زاینده یک نجات! همه‌جا، ناگهان «حیات و حرکت». آغاز یک زندگی دیگر، پیدا است که فرشتگان خدا همراه آن «روح» در این شب بهزمین، بهسرزمین، به‌این قبرستان تیره و تباه که در آن انسانها همه اسکلت شده‌اند، فرود آمده‌اند. این شب قدر است، شب سرنوشت شب ارزش، شب تقدیر، یک انسان نو، و آغاز فردائی که تاریخی نو را بنیاد میکند...»

اینک «یا ولی‌المومنین، یا غیاث‌المستغیثین» خدایا، همه روزهایم را بخاطر تنها و تنها یک آنچنان «شبی» از من برگیر. ای «جبار» به‌جبروت تو سوگند که تمامی این روزهایم را برای یک لحظه آن «شب» با تمامی اختیارم واپس دهم اگر به «اجبار» آن «شب» را بر من فرود آوری...! که اگر آنک از آن «قدر» بچشم و بیابم، چه نیازم به‌روز دگر...؟!، که به‌فجر پیوسته‌ام.

«۲»

خبر که رسید، شب بود. شبی که سیاهی روز را در تیرگیش مینمود. هیچکس چیزی نمی‌گفت، همه خاموش و بی‌صدا، اما می‌دانستند از شدت درد و شکنجه طولانی شهید گشته. کسی جنازه‌اش را ندید، پرسیدن «خاکش کجاست؟»، چه کسی میدانست.؟! آنکه میدانست پاسخ داد: «خاکش وطن است و تربت‌اش، آزادی.»

مادرم بود و پدرم و خواهر کوچکم، خانه‌مان ساکت و انگار همگی در وحشت حادثه، پدر با دود سیگارش در فکر و همچنان با من بحرف آمد و گفت: «چرا ... از اشنا شدی؟!» و خود جواب داد

«روزگار مارو سیاه می کنند.!» و ادامه داد «تو این حکومت لامذهبو مگه نمی‌شناسی.؟! مأمورهای بی‌دین و ایمانشو نمی‌بینی، اینها که دین و ناموس سرشون نمیشه...» مکثی کرد و با دود بیرون داد «راحت شدی! که بدبختمان کنند.. خونه و زندگیمان رو بهم میریزند...» مادرم ناگاه با غصه‌ائی در گلو به‌حرف آمد «حالا نترس... چه شده مگه... خون پسرت که از خون بچه‌های مردم رنگین‌تر نیست...» که پدر حرفش را برید و جواب داد «آخه زن! تو که نمیدونی.. تو که خبر نداری.. آخه عاطفه مادریت کو.؟!» مادرم فریاد زد «خیلی خوبم خبر دارم.. جلو لامذهبا باید بی‌عاطفه بود..» که پدر پکی به‌سیگار زد و خاموش سرش را پائین گرفت و دود را محکم بهزمین خالی کرد، و خواهر کوچکم وحشت‌زده بهدامن مادرم آویخت و نگاهش بهسایه‌های دور که انگار میخواست هر چه زودتر نتیجه را ببیند.! و شب سیاه و دیجور و شهر خاموش. «گزمه»ها در رفت‌وآمد، پنجره‌ها بسته و کوچه‌ها تاریک. همسایه‌ها بی‌خبر از هم، آدمها دربند و آدمک‌ها به‌فرمان «گزمه» در تلاش «عبث»! و انسان‌ها به‌انتظار، در انتظار «انفجار».

«۳»

پدر چه میدانست.؟! که مرا با او «آشنا» میخواند؟ آشنائی با او خود هستی می‌طلبد به‌قدر یک «انسان» و مرا هستی آنگونه! چگونست.؟! که هنوز سر بفرمان «گزمه» شهر دارم و در تلاش «عبث»ام. آشنائی با او عصیان می‌طلبد، و مرا که رام و آرام، چطور؟! آشنائی با او «سعادت» می‌طلبد و مرا چگونه؟ که «خوشبختم»

پدر، هیچ نمیدانست از او، و آنچه میدانست جز «نام» نبود و دریغا از چنین «دانستن»! آری، او برادر بود، برادر آنانکه برادری نداشتند. او «معلم» بود، معلم انسانکه در آرزوی برگرفتن «علم» بودند. او «ناصر» بود به‌پاسخ تداوم آن «ینصرنی». او «رود» بود، که چگونه رود را می‌توان داشت، الا در آن جاری شدن. و او یک «شهاب» بود، شهاب روشن در شب تیره شهر ما. اینک دوباره «دجالهای گزمه» و گزمه‌های دجال بازپس آمده‌اند و همچون خفاش از سوراخ‌هاشان بیرون زده‌اند و هلهله سر میدهند که «شهاب پایان گرفت، شهاب خاموش شد...» و در تیرگی دوباره شهر خون می‌نوشند. اما نه، اما او نه رفته بود که هر رفتن پایان یافته و خاموشی گرفته، گزمه‌ها به‌عبث دندان نموده‌اند. که رفتن او نه هر رفتنی است برای انسانها، که رفتن‌اش جریان رود است که او خود رود است و انسانها به‌انتظاراند از چنین رفتنی، در انتظار «انفجار». آنچنان که بود و نبود او خود یک «انتظار» است. گزمه‌ها جز عبث چه اندیشند، که «شهاب» را بی‌دنباله پندارند، و «خفاشان» چگونه توانند دید این «نور» را، که هرگز.

«۴»

شب شهر ما هنوز سیاهی روز را در بر دارد اما انسانها بهسنگباران مشغولند. «سنگباران پرشکوه آن سه پایگاه ابلیس را...» می‌شنوی.؟! در این شب تیره.. هر سنگی که پرتاب می‌شود گلوله‌ای از «ابلیس» به‌قلب می‌گیرد و سنگ خونین است و سنگباران، خونین.! می‌شنوی.؟! آن «روح» اینک بر شهر ما فرود آمده است، همان که او پیغامش را داد «سالها که آن «روح» بر ملتی و نسلی فرود میآید از هزار سال تاریخ وی برتر است و اکنون بر اندام این اسلام اسکلت شده، بر گور این نسل مدفون و بر قبرستان خاموش، از آن روح فرود آمده است...»

حالیا بعد از اینهمه سالها وصف طولانی، آن شب پدیدار شده، شبی که دیگر تحمل تیرگی و چرک روز را ندارد. آن شب تاریخ‌ساز «که انسان نو میآفریند.» «شبی که باران فرشتگان خدائی باریدن میگیرد، شبی که آن روح در کالبد زمان میدمد، شب قدر...». آنک چگونه تاب ماندن داری.؟! و در چنین شب عظیم و عزیز سرود «سلام» سر بر نمی‌دهی، سخن را پایان دهیم و با سرود رفتن و پیوستن بهراه افتیم و «سوره قدر» را بنگریم که آن شهاب دنباله‌ای بس‌عظیم دارد و فوج، فوج بر آن دنباله‌اند، بهره باز آی و همچون کوه سترگ، پژواک ده:

انا انزلناهُ فی لیلة‌القدر، و ما ادریک ما لیلة‌القدر، لیلة‌القدر خیرٌ من الف شهر
تنزل الملائکةُ و الروح فیها باذن ربّهم من کلّ امر
سلامٌ هی حتی مطلع الفجر...

ما «آن» را فرود آوردیم در شب قدر و چه میدانی که شب قدر چیست! شب قدر از هزار ماه برتر است، فرشتگان و آن روح در این شب فرود میآیند، به‌اذن خداوندشان از هر سو...

.... سلام بر این شب تا آنگاه که چشمه خورشید ناگهان میشکافد!
بهره باز آی، که «مطلع» پیوند است...
که: شب شهر ما بهفجر نزدیک است.

خرداد ۵۷ ــ قاسم

شبگرد تنها

داستان یک زندگی:
یاد شهادت معلم بزرگ انقلاب
«دکتر علی شریعتی»

تاریکی مرگبار «شب» دامن بر حیات «روز» می‌کشید و لحظه‌لحظه از جام حیات روز را بر لحظات هستی خویش می‌پاشید تا بزرگ و بزرگتر، ژرف و ژرف‌تر شود و باز غم هستی را به‌رخ انسانها کشد؛ غم زنده بودن در فضای زشتی‌ها و حیات بخشیدن به‌آدمهائی که از سرزمین عشق‌ها و لذّت‌ها در این فضارها شده بودند و قدم برجای پای پدران خود می‌گذاردند. و دیگر بار همان آدمهائی می‌شدند که از زندگی جز «آنچه هست» چیزی را درک نمی‌توانستند کرد.

«شبگرد» که خفتن شوم این «شب یلدا» را خوب می‌شناخت و دریافته بود که در ظلمت اندیشه بود که پدران فریب خوردند و تمام موجودیتشان را در ظلمت پنهان کاری‌ها بدست دشمن سپردند در قلب زمان و قلمرو مکان پاسداری «شب قدر» را متعهد شد.

«شهر» در خواب مرگ آفرینی فرو رفته بود و تیرگی حاکم. و سکوت، این همراز همیشه تاریکی نیز بر این ظلمت زمین می‌افزود. گهگاه صداهائی ناله‌گونه خبر از برهه‌های بیداری می‌داد که در قهقهۀ جنون‌آمیز «شحنه»ها گم میشد.

«شبگرد»، این تنها بیدار، آهسته گام برمیداشت و تنهای تنها می‌رفت تا سرنوشت جامعه سیاهش را بسازد؛ تا خفتگان را به‌بیداری بخواند، چرا که دیری بود روشنائی مفهوم خود را در قلبها و روحها از دست داده بود. قلبش دردمند بود و روحش بیقرار همچون ابرهای خورشید زده تابستانی، و گلویش منزلگاه فریادهای گره‌خورده. امّا دستش مُدام راکب «قلم» بود و پایش حارس خستگی ناپذیر قدم و چشمش همواره باز.

پنجره‌ها در قاب خاموشی دیرنده خود فرو رفته بود و «حیات»، دامن خویش را به‌کمرنگی تک ستاره‌ها کشانده. و او ... قدم میزد. از همهمه‌های دور، خوب میتوانست غارت بی‌صدای «انبارهای شهر» و بدمستی‌های «حاکم دست نشانده» را دریابد. می‌خواست فریاد مانده در گلویش را هستی بخشد و با تمام نیرو «داد» زند. امّا، چنان فریادی، همه را خواب آلوده فراخواندن بود، و چنین دادی خود افکندن به‌گرداب مرگی بی‌حماسه؛ و بهدست شرکای ناشناخته دزد «نفله شدن»! او، «خروس بی‌محلّی» بود که بی‌محلّی خویش را درد می‌کشید و می‌خواست علیرغم تجربۀ کهنۀ «شاه غلام‌ها»، سکوت مرگبار «کویر» را در هم شکند و بخواب افتادگان این «جزیره آرامش» را بیدار نماید. او عظمت «صبر سرخ» را در وجودش تجلّی می‌بخشید، وقتی که این عظمت در قدرت ایمانش خُرد میشد. آرام و عمیق همچون پیچک، از رنج هستی بالا میرفت و بسوی خورشید قدمی کشید و سرود مظلومیّت علفها و درد گل سرخ و تنهائی جویبار را در قلب کویر سوخته زندگی ترنّم می‌کرد او بامید فجر رُشد خفتگان زمانش از زندگیش که جز رنج و ایثار نبود سرودی می‌ساخت تا بر پلکهای بسته زمانش بنوازد و آنان را به‌بیداری و رهائی از زندان بزرگی که در آن می‌لولیدند فراخواند.

* * *

..این چنین شد که رسالتش او را به بیرون از محیطش خواند و یکپارچه ایمان و عشق لبریز از عشق به‌خلق، کویر وطن را ــ این همیشه قصّه رادمردان و این زیباترین سوختگی و تشنگی دشت ــ رها کرد تا زیر آسمانی دیگر برای خدا و خلقش که در اوج عظمت، یکی میشوند بازهم هستیش را هدیه کند و با سرانگشتان احساسش خواب سنگین این «قوم بخود خفته» را بر هم زند تا ستم کشیدن خود را دریابند: هجرت...

* * *

روزها از پی هم گذشت. گوئی احساس انفجار در قلبها گره خورده بود. سکوت خواب بهم خورده بود و جوشش آگاهی آغازیدن گرفته. نیاز بهزنده بودن، اگر چه زنده بودنی تلخ، در چشمها خوانده میشد. این خشم خلق بود که رُشد می‌کرد و این شناخت بود که به‌این خشم محتویٰ می‌داد. همه می‌دانستند که پایانی جز «شهادت» بر این قصّه پر حماسه نیست. می‌دیدند که ظلمت با تمام قدرت افسانه‌ای‌اش در هم میریزد. دقایق در چشمان سحر، خیره میشد و در نگاههایش وجود خویش را ثابت میشمرد. «طلا» رنگ می‌باخت و «تسبیح» بازارش را از دست می‌داد. لاجرم، غرور رنگ باخته و بی‌پشتوانۀ «تیغ» همچون باریکه آبی گندیده در برکۀ بی‌سرانجامی فرو می‌ریخت. دشت منتظر بود. کویر آب می‌طلبید. قصه‌ای دیگر در راه بود. قصّه‌ای تهی از دیوهای افسانه‌ای و غول‌های دروغین. این بار داستان زنده یاد شطّی بود آغاز شده از «جهاد» که بر قلب جاری «ناس» می‌نشست تا سرانجام بهدریای «شهادت» پیوندد.

* * *

اکنون، ستم زمان شکسته. خواب افتادگان شهر، همه بیدار شده‌اند و شب را بهشفق خونرنگ پیروزی آذین بسته‌اند. داروغه‌ها، به‌خشم سرکش خلق بیدار، گرفتار گشته و شحنه‌ها در زیر بار ننگ «درسمّیت» گذشته خم شده‌اند.

شهر، یکپارچه پر از شبگرد است. حتّیٰ در بلندی روز!.. به شبگردانی که داعیۀ وراثت همرزمان شهید خویش را دارند. امّا افسوس که رفته رفته در «رسمّیت» شحنه‌ها استحاله می‌شوند.

با صد دریغ، شبگرد‌ائی لحظه‌های راستین انقلاب را بهمرازی نسیم آزادی و همرنگی خون شهیدان، در خاطرۀ آن «شبگرد تنها» پاس داریم، و به‌تنهائی روشنگرانه‌اش در تیرگی‌های ظلم و اختناق، به‌فریادهای بغض شده در گلویش، بهمهربانیهایش که عظمت روح او را در رنج باز می‌گفت و به‌قلبش که بگسترندگی همۀ عشق‌های پاک دنیا مالامال از ایمان و عرفان بود ارج نهیم. و ... نیاز از سر درد، که «شمع شهید» کاش اینک «شاهد» بود و شبگردان راستین شهر را پاسداری می‌کرد.

افسانه ــ ا
خرداد ۵۸ مشهد

خرداد، ماه‌خون

اکنون من از دیار زمان می‌آیم
از لحظه‌ها، از دقیقه‌ها، از روزهای داغ
از کوچه باغ‌های پرگل آن «شهر سرخ»
از شطّ خون، به‌بستر خونخواه انقلاب!
آنجا که نهرهای جاری «الله» پیوند می‌خورند
در پهنۀ زمان بجای زمین
.. در مطلعش حماسۀ ایثار یک «جهاد»:
خون «بدیع» و «محسن» و «حنیف».
در عمق سینه‌اش به‌نیمه راه ــ تولّد دیگر ــ
خون «ناس».
در مقطعش، یک برهه تا مصب...
تنها دو گام مانده تا به «فتح»
تنها دو گام تا اقیانوس سبز عدالت
خون شهید شاهد شمع،
آموزگار «شهادت»...

خرداد، شطّ سرخ
آنجا که نهرهای جاری «الله» پیوند می‌خورند
در پهنه زمان بجای زمین

خرداد، ماه مجاهد..
ماه ناس، ماه شهادت...
خرداد، ماه خون!

تهران ــ خرداد ۵۸
ن ــ م «مهاجر»

من، نمی‌اندیشم
جز به‌فردای شب تاریکم
من، نمی‌اندیشم
جز به‌رنگ مس و باروت
من، نمی‌اندیشم جز بهمیدان نبرد.
سخن از ماندن و ماندنها نیست.
سخن از رفتن هم نیست.
سخن اینست که خاکستر تو
تخم رزم‌آور دیگر باشد.
سخن از سوختن است
سخن از ماندن و ماندنها نیست
سخن از تأثیر است
سخن از شاهدهاست
همین!

«... تو تنم مقدسم را نمیفروشم، ...، به دست زورش تسلیم نمی کنم، به کیسه زرش نمیبخشم به سر انگشت تزویرش نمی سپارم، دستم را قلم میکنم و قلمم را از دست نمیگذارم، چشمهایم را کور میکنم، گوشهایم را کر میکنم پاهایم را میشکنم، ...، سینه‌ام را میشکافم ...، حتی زبانم را میبُرم و لبم را میدوزم... اما قلمم را به بیگانه نمیدهم.»



شعری از مجاهد شهید رضا رضائی

«غم ما»
غم ما، غم نیست
غم ما بار غمهاست
بار غم، بار هزاران رخ بیرنگ، بیرخسار
بار صد چشم بهدر دوخته
بار امید هزاران شب تاریک و بدون سحر است.
سخن از آتش باید گفت
رنگ رخسار بهآتش سرخ است
غم و غمبار بهآتش زیباست

درود بر زن مسلمان، پیشتاز انقلاب اسلامی

بقیه از صفحه ۱

خلع ید...

کوبیده شد و کسانیکه داعیه «مبارزه» در سر داشتند و سنگ خلق را بسینه میزدند بسجبهه ضد خلق پیوستند و برای خوش رقص و اثبات نوکری و سرسپردگی خود سر بریده میرزا این ناجی ایران و ایرانی را دودستی به‌تحمیل شده کودتای ننگین، تقدیم کردند و جنگل خاموش شد!

طی دوران ۲۰ ساله حکومت دیکتاتوری رضاخان حرکت حق طلبانه خلق، هرچند به‌کندی، اما به‌حیات خود ادامه داد و خشم خلق در مقابل دیکتاتوری رضاخان، در وجود مدرس شهید تجلی کرد و در روند خود با ورود مصدق به‌صحنه پیکار ضد استعماری، جنبش فصل نوینی آغاز می‌کند. دکتر محمد مصدق با زیرکی بسیار و طی یک دوره مبارزات پیگیر پارلمانی تنها راه عبور قافله مبارزه را «حلقه نفت» می‌نمایاند و در می‌یابد که برای درهم شکستن استعمار دژ «نفت» را باید فتح کرد. در اینجا به‌مناسبت سالگرد خلع ید از شرکت نفت ایران و انگلیس، گوشه‌ائی از مبارزات «مصدق» آن پیر نهضت ضد استعماری را شرح میدهیم:

قرار داد ۱۹۳۳ (۱۳۱۲).

امتیاز نفت جنوب ایران در سال ۱۹۰۱ میلادی برای مدت ۶۰ سال به‌دارسی واگذار شده بود که در سال ۱۹۶۲ منقضی می‌گشت. اما طبق قرارداد ۱۹۳۳ که تقی زاده وزیر دارائی وقت امضاء کنندهٔ آن بود قرار داد ۱۹۰۱ لغو گشته و مدت آن تا سال ۱۹۹۳ تمدید می‌گشت.

تقی‌زاده خود دربارهٔ امضا این قرار داد در مجلس پانزدهم می‌گوید «من شخصاً راضی به‌تمدید مدت نبودم و دیگران هم نبودند و اگر قصوری در این کار یا اشتباهی بود، تقصیر آلت فعل نبوده، بلکه تقصیر فاعل بوده است که بدبختانه اشتباهی کرد و نتوانست برگردد.»[1]

دولت انگلستان که متعاقب تلاشهای مصدق و همفکرانش در مجلس چهاردهم مبنی بر لغو امتیازات نفت و افشاء غارتگری‌های شرکت نفت ایران وانگلیس، آینده منافع خود را در خطر می‌دید، به‌منظور مشروعیت دادن به‌قرار داد ۱۹۳۳ و حفظ جنبهٔ قانونی آن از طریق دولت وقت (دولت ساعد) یک مادهٔ واحده تقدیم مجلس نمود. بموجب این مادهٔ واحده دولت ساعد مکلف بود که «در کلیه مواردی که حقوق ملت ایران نسبت بمنافع ثروت کشور، اعم از منابع زیر زمینی و غیر آن، مورد تضییع واقع شده است، بخصوص راجع به‌نفت جنوب، به‌منظور استیفای حقوق ملی، مذاکرات و اقدامات لازمه را بعمل آورد و مجلس شورایملی را از نتیجهٔ آن مطلع سازد»[2] انگلستان امیدوار بود با تنظیم لایحه‌ای که بمجلس داده خواهد شد، قرار داد ۱۹۳۳ را تأیید و ابقاء نماید.

بدین منظور گلشائیان وزیر دارایی دولت ساعد با عوامل کمپانی وارد مذاکره شد و بالنتیجه لایحهٔ الحاقی «گس ــ گلشائیان» در تاریخ ۲۶ تیر ماه ۱۳۲۸ (۱۰ روز قبل از پایان دورهٔ پانزدهم مجلس شورایملی) تقدیم مجلس گشت. لایحهٔ مذکور علاوه بر تأیید قرار داد ۱۳۱۲ (۱۹۳۳) و معلق گذاردن دعاوی ایران در این زمینه به غارت انگلستان از منابع نفت ایران تا سال ۱۹۹۳ میلادی نیز جنبهٔ قانونی می‌داد.

دولت انگلستان برای قانونی ساختن قرار داد مذکور تمهیداتی را نیز از قبیل تشکیل مجلس مؤسسان، جهت تغییر بعضی از مواد قانون اساسی و افزایش اختیارات و تفویض اختیار انحلال مجلسین بشاه در مواقع ضروری و همچنین بازگرداندن وجوهی که بنام رضا شاه در بانکهای انگلستان متوقف بود به‌پسرش، در نظر داشت. دولت ساعد نیز پس از اینهمه تمهیدات، حداکثر کوشش خود را برای تصویب قرار داد بکار می‌برد و در این راه نه از جانب مردم که در شرایط خفقان حکومت نظامی بسر می‌بردند و نه از اقلیت مخالف مجلس انتظار مقاومت چندانی نداشت. بهرحال لایحهٔ الحاقی قرار داد نفت چنان که ذکر شد، در ۲۶ تیرماه با قید یک فوریت تقدیم مجلس شد اولین نمایندهٔ مخالف با فوریت لایحه، حسین مکّی بود که در بیان علت مخالفت خود گفت «وضع مملکت غیر عادی است، جراید را تعطیل کرده‌اند تا جلو افکار عمومی را بگیرند و نگذارند افکار عمومی در این مورد اظهار نظر کند. آقایان! امروز آزادی نیست... و کسی حق اظهار عقیده ندارد تا نسبت بمسئله نفت بحث و انتقاد شود. هر نوع قراردادی که بسته شود، بعقیدهٔ من افکار عمومی در آن دخالت ندارد...»[3] عده‌ای از نمایندگان نیز معتقد بودند که در رابطه با مذاکرات دولت با کمپانی نفت و لایحه الحاقی نباید جار و جنجال براه انداخت و سکوت اختیار می‌کردند. دکتر مصدق در همین رابطه در جواب به حسین مکّی که نظر وی را خواسته بود گفت «متأسفانه هر یک از طبقات و صنوف مختلفه کشور را بجهاتی دعوت به‌سکوت می‌نمایند. از قبیل اینکه دانشجویان فقط درس بخوانند و کشاورزان مشغول زراعت باشند وکیل در مجلس حرف نزند و جار و جنجال ننماید و احزاب سیاسی هم فقط افراد خود را وارد ادارت کنند و گاهی هم برای اینکه مردم اغفال شوند و نگویند احزابی در مملکت نیست، در یکی از موضوعاتی که در دانشکده‌ها درس می‌دهند و در روزنامه‌ها می‌نویسند سخنرانی نمایند و صحنه سیاست ایران را برای آن دسته از مردمی که خادم اجنبی هستند قرق نموده تا آنها بتوانند از عهدهٔ وظائف خود برآیند. من از خود شما می‌پرسم اگر در مجلس مذاکراتی که (بجار و جنجال و غوغا) تعبیر می‌شود، نشده بود، جناب آقای تقی‌زاده حاضر می‌شدند، خیانت عظیمی که در دورهٔ دیکتاتوری به میهن ما شده فاش نمایند!... آقایانی که در مجلس شورایملی اقلیت مشخص دارید، سکوت نکنید که بخلاف مصالح ایرانست و هیچ فرقی بین این سکوت و رأیی که مجلس برای تمدید داد نمی‌باشد... به دولت رأی منفی بدهید و ثابت کنید که شما نمایندهٔ افکار ملت ایرانید.»[4] با افشاگری‌های نمایندگان اقلیت از ماهیت خائنانهٔ دولت ساعد، مجلس را رأی عدم اعتماد بدولت وی، او را مجبور به‌استعفا نمود و بعد از او منصور مأمور تشکیل کابینه شد. امّا با شروع دورهٔ شانزدهم مجلس شورایملی و شرکت تعدادی از نمایندگان واقعی مردم در آن و همچنین اقتضای شرایط جهانی، و درگیری آمریکا در جنگ کره در بهار ۱۳۲۹، دولتین آمریکا و انگلیس که دربارهٔ آیندهٔ خاورمیانه بهراس افتاده بودند برسر مسایل ایران بتوافق رسیده و تصمیم گرفتند که در ایران «مرد مقتدری» را برای رسیدن به‌اهداف خود برسر کار بیاورند و چون منصور آنقدرها که انتظار میرفت مقتدر نبود تصمیم به کنار گذاردن او و روی کار آوردن رزم آرا گرفتند. سپهبد رزم آرا رئیس ستاد ارتش با توافق بیگانگان به‌نخست وزیری انتصاب شد و جهت تحکیم موقعیت خود و استقرار دیکتاتوری روابط دولت ایران با شوروی را اصلاح کرد و یک قرار داد بازرگانی بین ایران و شوروی منعقد ساخت. در همین رابطه روزنامه باختر نوشت «... مأمورین انگلیس و آمریکا در تهران مخالف با قرار داد بازرگانی بین روسیه و ایران نیستند. البته بشرط اینکه چنین قرار دادی مستلزم تعهدات سیاسی نباشد.»[5]

به‌این ترتیب در روز ۵ تیرماه ۱۳۲۹ دولت منصور بطور غیر منتظره استعفا کرده و چند ساعت بعد رزم‌آرا کابینه خود را معرفی نمود.

دکتر مصدق به‌عنوان رهبر جبههٔ ملّی با کابینهٔ رزم‌آراء بر اساس اجرای سیاست موازنهٔ منفی و احیاء مشروطیت مخالفت نمود و معتقد بود که رزم‌آراء به‌اتکاء آمریکا و انگلیس مأمور تشکیل کابینه شده است جبههٔ ملی طی اعلامیه‌ای در تاریخ ۲۹/۴/۵ موضع خود را در رابطه با روی کار آمدن رزم‌آرا اعلام داشت و از مردم خواست با دیکتاتوری مقابله کند.

دولت رزم‌آراء دو هدف عمده را تعقیب می‌نمود، این دو هدف عبارت بودند از اوّل به‌تصویب رساندن لایحه‌الحاقی «گس ــ گلشائیان» و دوم ــ تشکیل انجمنهای ایالتی و ولایتی. وی بلافاصله پس از اخذ رأی اعتماد از مجلس در تاریخ ۲۹/۴/۲۲ ماده واحده‌ای بشرح زیر مبنی بر تشکیل انجمنهای ایالتی به‌مجلس عرضه داشت:

«ماده واحده ــ بدستور اصول ۹۰ ــ ۹۱ ــ ۹۲ ــ ۹۳ متمم قانون اساسی از این تاریخ آن قسمت از امور اجتماعی که با منافع عمومی محلی مردم کشور ارتباط دارد توسط انجمنهای محلی که در هر یک از واحدهای موجود کشور تشکیل می‌شود، اقدام و اداره خواهد شد.»

مصدق با این مادهٔ که استقلال و حق حاکمیت ایران را به‌خطر می‌افکند، شدیداً مخالفت کرد. و جبههٔ ملی نیز طی بیانیه‌ای مواضع خود را در این رابطه تشریح نمود، در بیانیه آمده است «جبهه ملّی به‌آنچه در قانون اساسی درباب ایالات و ولایات و شهرها ذکر شده موافق کامل دارد و انجمن‌های ایالتی و بلدی را که بر طبق قوانین موجود تشکیل گردد، لازم و مفید میداند و بر فرض که پاره‌ای از مواد (تغییر کند)، بشرط اینکه منطبق بر قانون اساسی و متمم قانون اساسی باشد نیز موافق است و بعکس با هر قانون دیگری که بالمآل وسیله تجزیه مملکت قرار گیرد ولو اینکه ظواهر آنهم فریبنده و جالب تهیه شده باشد با تمام قوا مخالفت می‌نماید. مخالفتهای جبههٔ ملی و کشته شدن رزم‌آراء تصویب این ماده واحده را معلّق گذارد.

رسیدگی به‌کار لایحه‌الحاقی نیز به کمیسیونی مرکب از ۱۸ نفر که ۵ نفر آن عضو جبههٔ ملی بودند واگذار شد که مصدق ریاست آنرا بعهده داشت.

این هیئت که به‌کمیسیون نفت معروف شد از تاریخ ۵ تیر ۱۳۲۹ شروع به‌کار نمود وطی جلسات متوالی به‌بررسی پرونده‌های شرکت نفت ایران و انگلیس پرداخت. بر اثر تلاشهای پیگیر مصدق و یارانش، کمیسیون بالاخره به‌اتفاق آراء با لایحه «گس ــ گلشائیان» مخالفت کرد و در تاریخ ۲۹ آذرماه ۱۳۲۹ متن زیر را بمجلس شورایملی ملّی عرضه کرد.

«کمیسیون نفت که طبق تصمیم ۱۳۲۹/۳/۳۰ مجلس شورایملی تشکیل شده است، پس از مذاکرات و مطالعات بهاین نتیجه رسید که قرار داد الحاقی ساعد ــ گس، کافی برای استیفای حقوق ایران نیست، لذا مخالفت خود را با آن اظهار میدارد»[6] مخبر مخصوص کمیسون نفت ــ حسین مکّی جبههٔ ملی علاوه بر عمل فوق، پیشنهاد ملی شدن نفت را نیز به‌کمیسیون ارائه داد که کمیسیون با آن مخالفت نمود.

امّا کار مصدّق به‌همینجا خاتمه نیافت. پیگیری یکی از خصوصیاتی بود که مصدق را در طول زندگی سیاسی‌اش به‌جلو راند پس از ارائه پیشنهاد کمیسیون نفت به مجلس مصدق طی نطقی که بوسیلهٔ حسین مکّی در جلسه علنی مجلس قرائت شد خطاب به‌حاضرین گفت اگر خود را نمایندهٔ ملت میدانید، راهی برای شما جز استیفای کامل حقوق ملت ایران از راه ملی کردن صنعت نفت، در تمام ایران، وجود ندارد در صورتیکه ... در انجام این وظیفه ملی و وجدانی تعلل و تردید بخرج دهید، دیگر هیچ اسمی بر آن نمی‌توان گذارد و یقین است ، هیچیک از افراد ملت گرسنه و فقیر ایران این گناه را بر ما و اعقابمان نخواهد بخشید، و دیر یا زود انتقام این تعلل و مسامحه و عدم انجام وظیفهٔ نمایندگی را از ما و اولاد و اعقابمان خواهد کشید.»[7]

همچنانکه در مقدمه ذکر شد دکتر مصدق معتقد بود که تنها راه غلبه بر استعمار از گذرگاه باریک «نفت» می‌گذرد و بقول خودش تا شرکت نفت هست ایران نخواهد توانست از استقلال سیاسی و اقتصادی برخوردار گردد. در این راه تنها سنگر مصدق، مجلس بود و از این سنگر وی به‌بسیج افکار مردم می‌پرداخت.

رزم‌آراء با مشاهده این افشاگری‌ها و برای جلوگیری از نفوذ کلام مصدق در ملت دست به‌توقیف جرائد و روزنامه‌های ملی زد و حتی بقول خود مصدق، نقشه ترور وی را نیز تهیه کرد[8]

از طرفی شرکت نفت ایران و انگلیس نیز که دریافته بود مخالفت با لایحهٔ الحاقی «گس ــ گلشائیان نهایتاً بملی شدن صنعت نفت می‌انجامد از طریق دولت رزم‌آرا درخواست استرداد لایحه را از مجلس، مطرح نمود. امّا با هوشیاری و افشاگری اقلیت این نقشه نافرجام ماند.

پس از طی این مرحله، کمیسیون نفت مدت دو ماه از مجلس فرصت خواست تا در زمینهٔ ملی شدن صنعت نفت بررسی سراسری بعمل آورد. و سرانجام در تاریخ ۱۷ اسفند ماه ۱۳۲۹ تصمیم خود را مبنی بر ملی شدن صنعت نفت بمجلس شورایملی تسلیم کرد و مجلس شورا نیز در همان روز این تصمیم را تصویب نموده و سپس در روز ۲۹ اسفند ماه ۱۳۲۹ طرح به‌تصویب نهائی مجلس سنا نیز رسید و صنعت نفت ایران، بهمت والای دکتر محمّد مصدق ۵۰ سال پس از تأسیس آن ملّی اعلام گردید. و بدین ترتیب کاروانسالار مبارزات ضد استعماری ملت ایران، کاروان را در مسیر درست گامی به‌پیش هدایت کرد.

طرح قانونی اجرای اصل ملی شدن نفت را نیز کمیسیون نفت در ۹ ماده تنظیم کرد و در تاریخ ۱۳۳۰/۲/۷ به‌تصویب مجلس رسانید و دولت مسئول اجرای آن گشت. (قانون خلع ید.)

موضع حزب توده و خلع ید

عمل کرد رزم‌آراء و کوششهای مستمر طرفداران سیاست یک جانبه به‌نفع انگلیس و یا آمریکا برای سرکوبی ندای آزادیخواهی تلاشی جبههٔ ملی از یک طرف بکار میرفت و از جانب دیگر جبهه ملی آماج تیرهای تهمت و ناروا از جانب طرفداران سیاست یک جانبه به‌نفع شوروی یعنی حزب توده بود درست همزمان با کوششهای جبهه ملی و دکتر مصدق در جهت تصویب طرح ملی کردن صنعت نفت حزب توده تمام نیروی خود را در جهت مشوب کردن افکار عمومی علیه نهضت ملی بکار برد، روزنامه «بسوی آینده» که در حقیقت ارگان علنی حزب توده بشمار میرفت در معرفی جبهه ملی و اقلیت مجلس نوشت:

«... عوامفریبان آخرین تیر ترکش استعمارند و دکتر مصدق نماینده آن گروه است..»

حزب توده در مقاله «جبهه ملی یا عامل رسوای «استعمار» نیز نوشت

امپریالیسم در ایران «با ایجاد یک بندوبست مبتذل و کثیف مرکب از عوامل خود پرداخت و آنرا «جبهه ملی، نام گذارد... تردید نباید داشت که «این باصطلاح جبهه ملی کلاً مجری نظریات استعمار است...»

حزب توده از همان ابتدای جریان ملی شدن صنعت نفت در کنار رزم‌آراء بمبارزه با مصدق و جبهه ملی برخاست و پس از مرگ وی باعنوان کردن شعار لغو قرار داد نفت جنوب تز جبهه ملی یعنی ملی کردن صنعت نفت در سراسر کشور را یک تز امریکائی معرفی کند و با تمام قوا در این زمینه تبلیغ نمود

بعد از کودتای ۲۸ مرداد حزب توده به‌نادرست بودن رویه خود نسبت بجبهه ملی اعتراف کرده و استغفارنامه خود را در پلنوم چهارم حزب میآورد، این خطائی که از بدو پیدایش این حزب تا ۲۸ مرداد و از آن پس نیز تا بامروز در جریاناتی که خود را با این نام و نشان میخوانند وجود داشته و دارد معلول وابستگی حزب توده بروسیه شوروی از همان زمانها با امپریالیسم جهانی به سرمناطق مختلف جهان سازش و تبانی کرده بود و این سازش سقوط دولت مصدق را نیز ایجاب میکرد. دیگر از عملکرد حزب توده بعنوان خطا نمیتوان نام برد، بلکه خیانتی بود به‌نهضت ملی ایران

نخست وزیری مصدق خلع ید

بعد از کشته شدن رزم‌آراء و تنظیم کمیسیون نفت امپریالیسم انگلستان را غافلگیر نمود و ناچاراً کابینه‌ائی محلل روی کار آورد و علاء مأمور تشکیل کابینه شد تا زمینه کار برای نخست‌وزیری سید ضیاءالدین فراهم آید و او مدافع سیاست انگلیسی کلیه دست آوردهای مجلسین را در زمینه ملّی شدن صنعت نفت خنثی سازد

مصدق در نطق روز ۱۳۳۰/۱/۲۷ میگوید:

«... من ناچارم که این حقایق را از پشت این تریبون بسمع ملّت ایران برسانم که محتمل است اگر کابینه علاء ساقط شود، کابینه قوام السلطنه یا کسی مثل او زمامدار شود، کاری که ما هیچوقت نمی‌توانیم با آن موافقت کنیم، چونکه قوام‌السلطنه و امثال او کسانی هستند که هیچوقت بوئی از آزادی به مشامشان نرسیده است...

دیری نپائید که ۳۰/۲/۶ علاء استعفا کرد و میدان رابرای کسانی که می‌بایست جهت حرکت ملی را منحرف سازند خالی ساخت، ارتجاع که فکر می‌کرد پیشنهاد نخست‌وزیری را مصدق رد خواهد کرد و نتیجتاً راه برای سید ضیاءالدین طباطبائی باز می‌کند.

ولی نقشه ارتجاع و بیگانگان با برخورد آگاهانه مصدق نقش بر آب شد. مصدق پیشنهاد را بلافاصله و تنها شرط تصویب قانون طرز اجرای ملی شدن صنعت نفت پذیرفت و بدین ترتیب دکتر مصدق روز ۱۳۳۰/۲/۱۲ کابینه خود را بمجلس معرفی کرده و برنامه اصلی دولت خود را بشرح زیر تقدیم مجلس نمود

سیاست داخلی:

۱ ــ اجرای قانون ملی شدن صنعت نفت در سرتاسر کشور بر طبق قانون طرز اجرای اصل ملی شدن صنعت نفت در سراسر کشور مورخه نهم اردیبهشت ۱۳۳۰ و تخصیص عوائد حاصله از آن به‌تقویت بنیه اقتصاد کشور و ایجاد موجبات رفاه و آسایش عمومی.

۲ ــ اصلاح قانون انتخابات مجلس شورایملی و شهرداریها

سیاست خارجی

سیاست مبتنی برمنشور ملل متحد و تقویت این سازمان بین‌الملل و دوستی با کلیه دول و احترام متقابل نسبت بهمه ملل

برنامه دولت با اکثریت آراء به‌تصویب رسید و دولت مصدق از آغاز کار اجرای قانون خلع ید را مرکز ثقل عمل خود قرار داد. و در ۲۹ خرداد ماه ۱۳۳۰ خلع ید از شرکت نفت انگلیس بعمل آمد.

هذا بیان للناس و هدأ و موعظة للمتقین

طرح «خلع ید» تنها در مساله نفت پایان نیافته است، بلکه این جریان و تجربه تاریخی، آغاز حرکتی است که مفهوم واقعی استقلال را می‌رساند، یعنی تا آن زمان که از امپریالیسم و وابستگانش در کلیه شئون اقتصادی سیاسی خلع ید نگردد آزادی وجود نداشته و جهت گیری بسوی جامعه توحیدی تداوم خویش را نخواهد یافت.

بیان تاریخ خلع ید، برای پندگیری و هدایت است قرآن می‌گوید «تاریخ بیانی است برای مردم و پند و هدایتی است برای آنانکه دارای خصوصیت تقوا هستند»بدون خلع ید از سرمایه داری وابسته و محو کامل آثارامپریالیسم از شیون اقتصادی سیاسی ــ نظامی ــ فرهنگی جامعه انقلاب مستضعفین در بناء نظام قسط اسلامی پیروز و موفق نخواهد گردید. این خواست و شعار خلق انقلابی است که با خلع ید کامل از امپریالیسم، راه را برای پیروزی نهائی انقلابمان هموار سازیم

۱ ــ نطق‌های دکتر مصدق در دوره ۱۶ مجلس شورا، انتشارات مصدق ۴ ص ۵۵

۲ ــ انتشارات مصدق جلد چهارم

۳ ــ گذشته چراغ راه آینده است ص ۴۹۶

۴ ــ همان کتاب ص ۴۸۰ نقل از روزنامه اطلاعات مورخ ۲۷/۱۱/۱۰

۵ ــ روزنامه باختر شماره ۳۱۹ مورخ ۲۶/۵/۲۶ نقل از گذشته چراغ راه آینده است.

۶ ــ انتشارات مصدق جلد ۴ ص ۹۷

۷ ــ نطق‌های دکتر مصدق در مجلس شورایملی، انتشارات مصدق ۲ ص ۱۰۶

۸ ــ انتشارات مصدق ۴ ص ۷۱

بقیه از صفحه ۱

قدرت طلبی رژیم عراق

بخصوص بعد از جنگ ۱۹۷۳ و بستن قرارداد بین مصر و اسرائیل که فضا برای بدست‌آوردن رهبری بوسیله‌ای دیگر رهبران دول عرب بیشتر باز گردید. در این رقابت دولت بعثی عراق هم مستثنی نبود بخصوص بعد از بحران انرژی و افزایش بهای نفت و دولت بعثی عراق در «مبارزه» ضد صیهونیستی و امپریالیستی خود که حتی منجر بدرگیرش در جنگها نگردیده‌ا در دامن امپریالیسم روسیه جا گرفت و حتی بدادن پایگاه بروسیه نیز مبادرت ورزید. اما بعد از مدتی چون دید که دولت شوروی در حال نفوذ شدید در عراق میباشد، و از آنجا که دولت روسیه هم از خصائلش هست که هر جا پا میگذارد سعی دارد با کودتایی بهترین مهره‌اش را بر مسند قدرت بگذارد، دولت عراق را بر آن داشت تا با احتیاط بروابط خود با روسیه ادامه دهد و در همین زمان دولت بعثی بسرمایه‌های غرب نیز روی میآورد، و با این عمل «مبارزه ضد امپریالیستی» خود را گسترش میدهد! دولت عراق در این حصار کوته‌بینی قدرت‌طلبی چنان اسیر میگردد که حتی برای استیلابر مقاومت فلسطین بدرگیری مسلحانه با مبارزین فلسطینی میپردازد، و بجای اینکه گلوله‌های عراقی سینه صیهونیستها را هدف قرار دهد، سینه فلسطینی‌ها را در لندن، پاریس، کراچی، ... مورد اصابت قرار میدهد. خلاصه اینکه دولت بعثی عراق بخاطر تمایل رهبری‌طلبی‌اش در منطقه و گرایش جاه‌طلبانه، بارتجاعی‌ترین کارها نیز دست زده.

اما اگر چه تا حدی توانسته پول نفت مردم عراق را در پیشرفت اقتصادی بکار گیرد، نتوانسته از نظر فرهنگی مردم را فریب دهد. مردم مسلمان عراق که بخصوص تحت‌تأثیر انقلاب اسلامی ایران و نفوذ روحانیت مترقی بحرکت درآمده‌اند، بوسیله رژیم ارتجاعی که هرگونه حرکت اسلامی را برخلاف منافع خود می‌بینند، سرکوب می‌شوند. این رژیم حتی به‌کمک دولت فاشیستی و وابسته به‌اربساب مشترک یعنی افغانستان نیز پرداخته. آنگونه که شاه به‌اسرائیل یا رژیم نژادپرست پان‌اسمیت کمک میکرد.

چندی پیش بدنبال حمله نیروهای هوایی عراق بمرز ایران که منجر به‌بمباران چند دهکده و کشته‌شدن عده‌ای گردید. اینطور مطرح شد که نیروهای عراقی در پی عده‌ای از اکراد بودند که پس از ورود آنها بمداخل مرز ایران باز هم از تعقیب آنها دست برنداشته و به‌آنها نیز در داخل خاک ایران حمله‌ور شد. اگر چنین مطلبی صحّت داشته باشد، و اگر دولت عراق حسن نیّت میداشت میبایست با توجه باحترام بخاک کشور دیگر به‌اشتباه خود اذعان میکرد، و نه سه بار تکرار این اشتباه. و یا از دولت ایران در رابطه با ایجاد امنیت در مناطق مرزی کمک میخواست. اما از دولت بعثی چنین نیتی و انتظاری را نباید داشت.

ــ در این میان سیاست دولت موقت صحیح بوده که فرصت را از اغتشاش‌طلبان و امپریالیسم گرفت. حرکت مردم در اعتراض باین عمل ضد مردمی نشانگر عزم راسخ آنهاست تا از انقلاب و تداوم آن پاسداری کند. پیشنهاد مینمائیم که حفظ مرزها و امنیت آنها بخصوص در بخش جنوب را بعهده خود مردم گذاشته و باین وسیله که بسیج توده‌ها در جهت حفظ و حراست از انقلاب هست، آنها را از نظر روحیه دفاعی و در صورت لزوم حمله‌ای آماده‌تر سازند. و در چنین شرایط رابطه بین مردم و ارتش ــ اضافه بر توجیهات دیگر نسبت بارتش ــ میتواند در بالابردن روحیه ارتش کمک زیادی کند.

اگر چه نباید در مقابل زورگو ساکت نشست، اما برای استحکام بخشیدن به‌انقلاب و تغییرات نهادی لازم است که مسائل اطراف کشور آنچنان نباشد که نیرو و وقت را بهدر دهد. بدین خاطر صحیح میباشد که تداوم برخورد دولت و مسئولین امر در شرایط خاص به‌چنین مسائلی آنگونه باشد که بتواند در نواحی مرزی امنیت و آسودگی را برای دگرگونیهای درونی ایجاد نماید.

درود بر آیت‌الله طالقانی، مجاهد نستوه

چهارشنبه ۳۰ خرداد ۵۸ سال اول شماره ۱۰ اُمت

گزارشی از زنجان

ع ــ هرمز

نامه ذیل مربوط به‌گزارشی از اوضاع و شرایط زنجان می‌باشد. که اضافه بر طرح مشکلات راه‌حلهای متناسب را نیز ذکر کرده، از آنجا که می‌تواند این گزارش حاوی رهنمودهایی برای مسئولین امور میباشد، به‌چاپ آن اقدام نمودیم.

نامه ذیل مربوط به‌گزارشی از اوضاع و شرایط زنجان می‌باشد. که اضافه بر طرح مشکلات راه‌حلهای متناسب را نیز ذکر کرده، از آنجا که می‌تواند این گزارش حاوی رهنمودهایی برای مسئولین امور میباشد، به‌چاپ آن اقدام نمودیم.

گزارشی از زنجان
بنام خدا

امنیت

استان زنجان سرزمین قهرمانیهای انقلاب اسلامی معاصر و مهد تداوم اصالتهای پر شکوه گذشته است. بیشترین برخوردهای انقلابی همراه با کمترین تلفات انسانی و سنگین‌ترین خسارات مالی نسبت بسایر استانهای ایران نشان‌دهنده عمق و اصالت انقلابی مردم و آشنائی آنها با روشهای انقلاب است بطوریکه تقریباً همه ادارات دولتی شهر زنجان در جریان انقلاب آتش گرفته و بکلی سوخته‌اند، خانه و مغازه جمع کثیری از مردم شهرستان قزوین نیز در اثر هجوم وحشیانه مأموران شاه مخلوع با کمک تانکها بخرابه تبدیل شده است. بخلاف شهر قزوین در زنجان اکثر کشتارها بدست مأموران شهربانی و افراد اعزامی گارد مستقر در شهربانی بسرکردگی سرتیپ معدوم کمالی صورت گرفته بود و بهمین جهت استقرار مجدد شهربانی بعد از انقلاب بسیار مشکل صورت گرفت چون اکثریت مردم از نظر روانی آمادگی برای پذیرفتن پلیس را نداشتند و بهمین علت در سه ماه اول بعد از انقلاب فقط پلیس راهنمائی مستقر شد و امروز که این یادداشت را مینویسم فقط یک هفته از استقرار پلیس انتظامی میگذرد و کلانتری ۲ هنوز افتتاح نشده، ژاندارمری استان نیز با وجودیکه فقط دو پاسگاه گرماب و ماهنشان در جریان انقلاب آتش گرفته بود ولی کاملاً مضمحل و متلاشی بود، اینک از استقرار صوری ژاندارمری بیست روز میگذرد که آن نیز بدنبال استقرار و فعالیت مجدد پلیس صورت گرفت ولی مردم روستاها اکثراً ترجیح میدهند دعاوی خود را در کمیته‌های انقلاب مطرح کنند تا اینکه به‌پاسگاه ژاندارمری مراجعه نمایند. پادگان زنجان هم گر چه بظاهر دایر است ولی هنوز فاقد انضباط نظامی است.

کمیته‌های انقلاب با وجودیکه نیروی فعاله خود را پس از پایان یافتن اعتصابات از دست داده‌اند ولی هنوز با دلسوزی اما اکثراً ناپخته کوشش میکنند تا گره‌ای از کار فرو بسته مردم بگشایند.

دادگستری نیز فعالیت بطی خود را پس از جریان آتش‌سوزی در ساختمان جدید از سر گرفته است.

کشاورزی و صنعت

استان زنجان بعلت شرایط مطلوب اقلیمی آمادگی کامل برای پیشرفت کشاورزی و صنایع وابسته به‌کشاورزی دارد و چنانچه سرمایه‌گذاری چه در امر کشاورزی و چه در امر دامداری و چه در امر صنایع صورت گیرد بی‌نتیجه نخواهد بود و سرمایه ضایع نمیشود. نقطه این شرایط خاص اقلیمی در گذشته حتی موجب جذب سرمایه از سایر مناطق نیز گردیده است بقسمی که هم اکنون کارخانجات تولیدی مینو با ماشینهای مدرن و اتوماتیک و جذب بیش از ۲ هزار نفر کارگر فعالیت گسترده‌ای را در شهر خرمدره آغاز گردید و حتی محصولات خود را بخارج از ایران نیز صادر مینماید. شهر قزوین نیمه صنعتی و شهرک البرز کاملاً صنعتی است در ماه اول انقلاب این دو شهر در حدود ده هزار نفر کارگر بیکار داشتند ولی امروز این رقم به‌صفر نزدیک شده است البته هنوز این خطر وجود دارد که بر اثر کمبود مواد اولیه یا در نتیجه تحریکات برخی از کارخانجات مجدداً بحالت تعطیل درآیند کارخانجات ترانسفور موتورسازی زنجان، آسانسور سازی ابهر و کارخانه تغلیظ سرب و مس خرمدره که در آغاز فعالیت میباشد مهمترین فعالیتهای صنعتی استان را تشکیل خواهند داد. مردم استان زنجان با تلاشهای فردی و گروهی خود در امر کشاورزی و دامداری نیز کوششهای خستگی‌ناپذیری داشته‌اند و خوشبختانه بعلت شرایط مطلوب اقلیمی کشاورزی رونق بسزائی دارد البته در سال جاری بر اثر سرمای نابهنگام سر درختها و میوه درختان تقریباً از بین رفته و یکبار دیگر ضرورت بیمه محصولات کشاورزی و دامداری و مرغداری شدیداً احساس میشود تا مردم با آسودگی خاطر و اطمینان بیشتری در این رشته‌ها فعالیت کنند. سمومی که امسال کشاورزان زنجان مصرف نمودند اکثراً فاسد و بی‌فایده بود زارعین میگویند سموم نباتی بعلت ماندن بیش از حد در گمرکات کشور فاسد شده. کود شیمیائی نیز بسختی پیدا میشود و بسیاری از کشاورزان امسال از کمبود کود در مضیقه هستند و گلمندند.

در امر دامداری و کشاورزی نیز طرح‌های وسیعی در دست اجراء است و واحدهای دامپروری، مرغداری و مزارع کشاورزی با استفاده از متدهای جدید علمی در دست توسعه و گسترش است و چنانچه بهره‌برداری از این واحدها آغاز شود فرآورده‌های پروتئینی و گوشتی آن منطقه وسیعی از کشور را تأمین خواهد نمود. حتی در قسمتی از مزارع کشت و صنعت شهرستان ابهر سیستم آبیاری قطره‌ای مورد بهره‌برداری قرار گرفته که در صورت تشویق کشاورزان و توسعه این سیستم با توجه بمحدودیت منابع آبی میتواند فعالیتهای کشاورزی را مقرون بصرفه نماید.

بررسی منابع آب

در قسمت شمال جاده ابهر بزنجان صدور پروانه حفر چاه عمیق برای فعالیتهای کشاورزی بعلت اینکه ذخیره آب دشت قزوین در آن قرار دارد ممنوع اعلام گردیده و بنظر میرسد برای حل مشکل کم آبی تنها برداشتن ممنوعیت صدور پروانه کافی نیست چون با برداشتن ممنوعیت تعداد چاهها بطرز بی‌رویه‌ای افزایش میابد و منابع و ذخائر آبهای زیرزمینی کاهش میابد و تنها از راه مهار کردن آب رودهای زنجانرود، خررود، ابهررود، مشکل آب در قسمت وسیعی از استان زنجان مرتفع خواهد شد. طرح مهار آب رودهای مذکور بطریق ساختمان سد مخزنی و استخرها و حوضچه‌های ذخیره‌ای وسیله سازمان آب منطقه‌ای قزوین تهیه و به‌تصویب انجمن شهرستان و تائید استانداری رسیده است، تسریع در اجرای این پروژه مشکل مهم آب را حل خواهد کرد. مشکل کم آبی علاوه بر روستا شهرهای استان را نیز تهدید میکند.

مسئله جذب کشاورزان بشهرها

بی‌توجهی فزاینده دولتهای قبل بروستا و روستانشینان و مشکلاتی که در روستاها برای امر کشاورزی وجود دارد موجب گردیده است که بتدریج روستاها از نیروی انسانی خالی شده و در نتیجه سطح تولیدات کشاورزی کاهش یابد یکی از عوامل مهمی که روستائیان را بطرف شهرها سوق میدهد هزینه زیاد فعالیتهای کشاورزی و عدم تعادل قیمت محصولات با هزینه تمام شده بوده است و سیستم نرخ‌گذاری همیشه بطریقی بوده که تولیدکنندگان محصولات کشاورزی حمایت نشده‌اند. امید است با تمهیداتی که اخیراً برای کمک بروستائیان صورت گرفته و افزایش اعتبارات نوسازی و عمران روستاها از کوچ کشاورزان جلوگیری کرد بخصوص احداث راههای روستائی میتواند برای حمل سریع محصولات کشاورزان مفید افتد استان زنجان متجاوز از دو هزار روستا دارد که تنها سیصد روستا از این تعداد قادرند از راههای اتومبیل رو استفاده نمایند و راههای باریک مالرو باغات حمل محصولات را بوسیله تراکتور نیز متعذر میسازد. محصول عمده استان زنجان انگور است که با بررسیهای معموله مورد استفاده‌ای غیر از تبدیل به‌کشمش نداشته و این تبدیل نیز با توجه به‌موقعیت خاص منطقه ضایعات فراوانی در بر دارد. زیرا بعلت سردی منطقه محصول انگور بسیار دیر بدست میآید و بیش از یکماه دوام ندارد. کشاورزان ناگزیرند با سرعت انگور را جمع‌آوری نموده و در فضای باز و زیر آفتاب خشک کنند که غالباً با بارندگی‌های فصلی مقدار زیادی محصول از بین میرود، بخش خصوصی نیز رغبتی برای ایجاد کارخانه کشمش از خود نشان نمیدهد زیرا این کارخانه بیش از یکماه مورد استفاده قرار نمیگیرد و در بقیه ایام سال بلااستفاده باقی میماند.

فعالیتهای عمرانی

پیشرفت برنامه‌های عمرانی به‌عوامل متعددی بستگی دارد ولی عواملی که معمولاً مانع اخذ نتیجه مطلوب است سه عامل زیر است.

۱ــ دستگاه نظارت فنی
۲ــ پیمانکاران
۳ــ مصالح ساختمانی

برای اجرای طرحهای مختلف عمرانی در سطح استان ادارات اجرائی متعددی وجود دارد و هر یک از ادارات وظیفه اجرای گروهی خاص از پروژه‌ها را بعهده دارند. اداره تعاون به‌نوسازی روستاها میپردازد. اداره مسکن و شهرسازی طرحهای عمران شهری و خانه‌سازی را اجرا مینماید تأسیسات رفاهی شهری توسط شهرداریها انجام میپذیرد و بهمین نحو سایر کارهای ساختمانی و عمرانی وسیله ادارات مربوط اجرا میشود. هر سازمان و اداره نیز با توجه به‌وسعت فعالیتهای ساختمانی یک کادر کوچک فنی که گاه محدود به‌یکی دو تکنیسین میشود بوجود آورده‌اند که هر واحد فنی تحت نظام مدیریت اداره مربوط به‌خود و بطرز متفرق فعالیتهائی دارد. و چه بسا در آن واحد از کلیه ادارات مأمورین فنی بشهرها یا بخشها و روستاها عزیمت مینمایند.

الی النهایه فقط به‌بازدید و رسیدگی بکارهای عمرانی مربوط به‌خود اکتفا مینمایند.

اگر فعالیت کلیه واحدهای فنی تحت یک نظام مدیریت متمرکز شود در صرفه نیروی انسانی و تهیه وسائل و ابزار کار صرفه‌جوئی خواهد شد. با اجتماع کلیه عوامل فنی در زیر پوشش یک مدیریت واحد با برنامه‌ریزی و زمان‌بندی دقیق و صحیح سرعت اجرای برنامه‌ها افزایش خواهد یافت و در تهیه تجهیزات و نیروی انسانی نیز صرفه‌جوئی میشود و از وجود عوامل فنی استفاده کامل خواهد شد. بنابراین توضیحات پیشنهاد میشود واحدهای فنی کلیه ادارات در یکدیگر ادغام شده و در هر استان واحد مدیریت فنی زیر نظر معاون فنی عمرانی استاندار بوجود آید که این مدیریت با اخذ پیشنهادات و نیازهای ادارات و سازمانهای استان و تلفیق برنامه‌ها و تعیین اولویتها برنامه کلی عمرانی را در سطح استان تدوین نموده و طبق جدول زمانبندی نسبت به‌تهیه مشخصات فنی طرحها اقدام نمایند بدیهی است در تنظیم برنامه از نظرات مدیران سازمانهای مختلف فرمانداران، شهرداران و انجمنهای ملی نیز استفاده خواهند نمود.

با تنظیم سازمان مدیریت فنی استان طبعاً کار پیمانکاران نیز بهتر کنترل میشود و پیمانکاری که نتواند کارهای مورد قرار داد را برای یک اداره بانجام برساند امیدی نمیتواند داشته باشد که در ادارات دیگر کاری برای ادامه موجودیت خود بریا کند.

از لحاظ مصالح ساختمانی نیز اشکالاتی وجود دارد زیرا غیر از سنگ و شن و ماسه و سیمان که منابع محلی است سایر مصالح ساختمانی در خارج از استان تهیه و حمل میشود. در خصوص سیمان فعلاً کمبود وجود ندارد ولی قیمتها هنوز دچار نوسان است.

چنانچه استان میزان سهمیه خود را از قبل بداند میتواند سهم بخش خصوصی را با تعیین ضوابطی مشخص کند و در اختیار شهرداران قرار دهد تا شهرداریها در مصرف داخلی و مفید سیمان کنترل کامل بنمایند بعلاوه طرحهای عمرانی نیز با قاطعیت اتخاذ شود و مجریان از اجرای طرحی که امکان تهیه مصالح آنرا ندارند و در نتیجه نیمه تمام خواهد ماند خودداری بنمایند.

اصلاحات اداری

شرایط استخدام و ضوابط انتصاب و ترفیع و برقراری حقوق و مزایا در اکثر ادارات یکنواخت است باستثنای چند اداره از قبیل آموزش و پرورش واحدهای انتظامی و ارتشی و شیر و خورشید با تعویض اختیارات استخدامی بمدیران استانها در هر اداره کل و ادارات تابعه آن سازمانهائی بوجود آمده است که امور مالی و اداری را انجام میدهند و طبق مقررات و با استفاده از نمونه‌های واحد احکام استاندارد شده وظایف مشابهی را بعهده دارند.

اکنون که استانداریها دارای دو معاون اداری و سیاسی و معاون عمرانی هستند که در سطح معاونین وزراء قرار دارند تمرکز کارهای مالی و اداری کلیه ادارات زیر پوشش یک مدیریت‌واحد موجب میشود بسیاری از پستهای سازمانی ادارات کل در این قسمت حذف شود و با تصدی کار بوسیله معاونین استانداران حجم کار استانداران نیز تغییری نخواهد کرد. بعلاوه کلیه کارمندان میتوانند اطمینان حاصل نمایند که با سایر کارمندان همطراز خود در یک سطح قرار دارند و از اعمال بعضی تبعیضات نیز جلوگیری میشود. در امور مالی و کارپردازی نیز ادغام کلیه دوایر ادارات در یکدیگر صرفنظر از صرفه‌جوئی موجب میشود اقدامات مالی ادارات یک نواخت شده و برای تهیه یک جنس مشابه ادارات مختلف بهای متفاوتی پرداخت ننمایند بنابراین پیشنهاد میشود مطالعه و بررسی لازم بوسیله متخصصین امور مالی و اداری انجام و امکان ادغام ادارات مالی و اداری سازمانهای مختلف ارزیابی شود.

راههای ارتباطی

یکی از اساسی‌ترین و مهمترین احتیاجات روستاها احداث راهها و پلها و برقراری ارتباط مناطق مختلف شهری و روستائی است در سال جاری خوشبختانه دولت بیشترین توجه را بهراههای روستائی نموده و هم اکنون در حدود شصت جاده روستائی در حال احداث است و امید میرود بزودی این تعداد افزایش یابد.

در مورد راههای اصلی نیز وزارت راه و ترابری بایستی با شهرداریها هماهنگی برقرار نمایند که ساختن راهها در تقاطع شهرها مشکلاتی بوجود نیاورد و از ابتدا در امتداد هر یک از راهها فکری برای عبور اتومبیلهای سنگین که مخل آسایش شهرنشینان است و همیشه با ضایعاتی همراه بوده و حوادث ناگواری را موجب شده است بشود. چون با اعتبار محدود شهرداریها احداث جاده کمربندی که اغلب خارج از محدوده قانونی و خدماتی شهرداریها قرار میگیرد بوسیله شهرداریها امری مشکل است و بطور قطع سالها بطول میانجامد. مثلاً در شهرهای ابهر و خرمدره جاده ترانزیت از وسط شهر میگذرد و ترافیک سنگین مرتباً حوادث اسف‌انگیزی را موجب میشوند در مورد این دو شهر علاوه بر ضرورت ایجاد جاده کمربندی بعنوان یک راه حل فوری و مؤثر میتوان با استفاده از ارتفاع جاده نسبت بسطح شهر تعدادی راهروی زیرزمین برای عبور اشخاص پیاده و احشام بسرعت احداث نمود. از طرفی جاده در دست احداث بیجار ــ ابهر ناگزیر از یک خیابان ۶ متری عبور میکند و وجود این جاده نیز ضرورت احداث خط کمربندی را تسجیل مینماید.

یکی از بخشهای آباد و پر جمعیت و مستعد زنجان طارم است که این منطقه گرم و معتدل در جوار زنجان سرد بهندوستان زنجان شهرت یافته و در صورت تکمیل راه طارم بمنجیل ارتباط استان زنجان به‌استان گیلان نیز تأثیر اقتصادی مهمی در هر دو استان خواهد داشت.

پیشنهادی برای تقسیمات کشوری

معیار تقسیمات کشوری همیشه مورد بحث صاحبنظران بوده است. با توجه به‌پیچیدگی عوامل سیاسی ــ جغرافیایی شاید یکی از مناسبترین معیارها در نظر گرفتن وحدت شرایط اقلیمی و آبریزی مناطق باشد. این معیار امر اجرای برنامه‌های کشاورزی و صنعتی را آسان می‌نماید.

یکی از خوانندگان پیشنهادی در این زمینه فرستاده‌اند که در ذیل آورده شده است.

الف ــ نارسائیهای تقسیمات موجود

۱ــ حوزه عمل سازمانهای دولتی نظیر آب، برق، راه، کشاورزی، تعاون روستایی، منطقه تحت پوشش دانشگاهها، اداره‌های ثبت اسناد، بهداری، دادگاههای عمومی، ژاندارمری، حوزه‌های شبکه مخابراتی، حدود اداره جنگلها و معادن باهم، و همگی با تقسیمات وزارت کشور مغایرت دارند.

۲ــ سیاست افزایش اختیارات استانداران و شوراهای محلی که نشانه حکومت مردمی است ایجاب مینماید که حد فاصل بین دو استان، دو شهرستان، دو بخش، دو ده بر یک مبنای صحیح تعین و تمامی برنامه ریزیهای هر واحد در محدوده خود تحت مدیریت واحدی درآید.

ب ــ خصوصیات لازم، و معیارهائی که باید مبنای تعیین حد فاصل دو واحد از تقسیمات کشوری قرار گیرد:

۱ــ ثابت، طبیعی و تغییرناپذیر باشد.

۲ــ در عین حال بهنگام اقتضا، انعطاف‌پذیری لازم را برای تغییرات ضروری که سیاست دولت ایجاب می‌نماید داشته باشد.

۳ــ جوابگوی همه مسائل سیاسی، اجتماعی، مذهبی، فرهنگی، قومی و زبانی باشد.

۴ــ تمامی خدمات بخش عمومی و خصوصی در محدوده هر واحد با مدیریت واحد قابل ارائه باشد.

۵ــ بر مبنای زندگی کشاورزی که مورد نظر انقلاب باشد، اجرای برنامه‌های توسعه اقتصادی و بهره‌برداری صحیح از استعدادهای طبیعی و صنعتی موجود را در هر محدوده با مدیریت واحد امکان پذیر سازد.

ج ــ راه حل: حوزه‌های آبریز حد فاصل مورد نظر مناطق

۱ــ این حد طبیعی، و همیشه ثابت است.

۲ــ پیدا کردن این حد فاصل در طبیعت عملی‌تر از هر حد فاصل دیگری است.

۳ــ حوزه‌های آبریز بزرگ بنوبه خود بحوزه‌های فرعی و کوچکتر تقسیم میشوند، و با توجه به‌علائق مردم منطقه و عوامل اداری و غیره میتوان تغیرات لازم را بموقع انجام داد.

۴ــ با توجه به‌تقسیمات فرعی حوزه این اصل نه فقط حد بین دو استان بلکه حدّ دو ده را نیز میتواند تعیین کند.

۵ــ در محدوده شهرهای بزرگ نیز تا حدودی قابل اجرا است، و از این‌رو در تعیین محله‌های شهر دیگر هم قابل استفاده است.

میدانیم که در بافت شهرهای ایران استعمار اصل طبقات اجتماعی را در تنظیم آن پیاده کرده است. ما بافت بدون طبقه اجتماعی را در تنظیم آن پیاده کرده است. ما بافت بدون طبقه همگن را خواهانیم و اصل فوق برای تنظیم یک شهر از نظر بافت ساختمانی و اجتماعی مناسب است.

۶ــ موقعیت سوق‌الجیشی و حفاظتی یک حوزه آبریز طوریستکه اگر دولت بخواهد تقسیمات کشوری و لشگری را منطبق نماید، این اصل جوابگو است.

۷ــ تقسیمات بر مبنای آب ــ آبیاری و کشاورزی است.

۸ــ این اصل بیش از هر چیز سازماندهی وزارت نیرو را دگرگون می‌کند. چون حدود سازمانهای آب بر این اصل است ولی در داخل هر سازمان این اصل رعایت نشده است. در نتیجه این وزارتخانه در سازماندهی داخل خود هیچگونه پایه علمی ندارد. با این ترتیب علاوه بر هماهنگی در مدیریت خود با سایر سازمانهای دولتی با این اصل میتواند دگرگونی انقلابی لازم را در تشکیلات آینده خود بوجود آورد. بدین ترتیب که مدیریت مطالعه، طراحی، ادامه مطالعه، اجرا و بهره‌برداری را که ارتباط اساسی با هم دارد بدرون حوزه آبریز ببرد و از حجم ستادها و سازمانهای مرکزی دست و پاگیر بوروکرات بکاهد. و تشکیلات علیل و افلیج فعلی را بمزبالهدانی بریزد.

عبدالکریم دانش

بقیه از صفحه اول

گزارشی ازمعدن...

دولت مرکزی بودند و تحقق بردگی در قرن نوزده و بیست را عملی می‌ساختند که هیچ ارمغانی جز رنج و زحمت برای کارگران معدن نداشت. و تنها راه برای آنهائی که هیچ فریادرسی ندارند و تظلّمی برایشان نیست فرار بود و در نتیجه مهاجرت یکی از عمده‌ترین مسائل این منطقه شده و هست و در پی آن هر روز آبادی‌ها تبدیل بخرابه کوره‌هایی کوچک میشد و خیل کارگران نیز قلّت می‌یافت. و در پایان علت سومی نیز بر بی‌توجهی مسئولان به‌آنها افزوده شد و آن کمی عده کارکنان است. و این مسائل رویهم باعث شده تا کمتر کسی به‌آنها توجهی کرده و عملاً بدست فراموشی محض سپرده شده‌اند.

آشنائی با کارگران و محیط کار

در پی انقلاب عظیم خلقمان بود که بر آنمان داشت تا شناخت بیشتری از مردم و شرایط کار و زندگی‌اشان بدست آوریم و این بود که در یک روز بهاری راهی کویر شدیم و حاصلش چند سطر زیر:

حدود ساعتهای چهار بعد از ظهر بود که مینی بوس به‌نخلک رسید. نخلک در واقع شهرکی است بردامنه رشته کوهی و در دو طرف یک خیابان کشیده شده از ابتدا که بدروازه شهر میرسید آلونکی است بر روی سکوئی و میله‌ای حائل بر جاده که در کنارش پیرمردی نشسته و منتظر وسیله نقلیه‌ای تا از آنجا عبور کند. که در ذهن یاد سوزنبانان قطار را مجسّم میکند. مقداری جلوتر میروی و از میان چند درخت کاج و نخل خرما میگذری تا بمیدان کوچکی می‌رسی که گویا بنای یادبود طاغوت بوده ولی حالا جز چند میله آهنی و ستون سنگی که نشانه پایه‌های آن بوده برجای نمانده و چه عبرت‌انگیز....!!! که هنوز پایه‌ها و ستون اصلی‌اش برجاست و این منحصر به اینجانیست بلکه در همه جا حتی در شهر خودمان نیز، و نمایانگر اینکه طاغوت را از بین بردیم و حال باید پایه‌های آن نظام را هم فروکشیم و نگذاریم برجای بماند.

بالاخره بوسط شهر میرسی در یک طرف خیابان دفتر شرکت «سهامی معادن و ذوب فلزات» و کمی بالاتر اداره بیمه و روبری آن در آنطرف خیابان اداره پست، غروبها اکثر کارگران اینجا جمع میشوند تا هم اگر نامه‌ای برایشان آمده باشد بگیرند و هم با دیگر دوستان لب جوی آب بنشینند و گپی بزنند. چند تا کامیون هم منتظر هستند تا نوبتشان شود و بارگیری کنند. بیشتر کامیونداران هم ولایتی هستند.

در پشت اداره پست یک حمام عمومی قرار دارد و کمی جلوتر فروشگاه شرکت تعاونی کارگران و چند نفر هم مشغول خریدند. پیرمردی یک پاکت قند و چند تا باطری و دو سه تا پفک نمکی خریده بود و داشت

بقیه در صفحه ۷

اُمت

بقیه از صفحه ۶

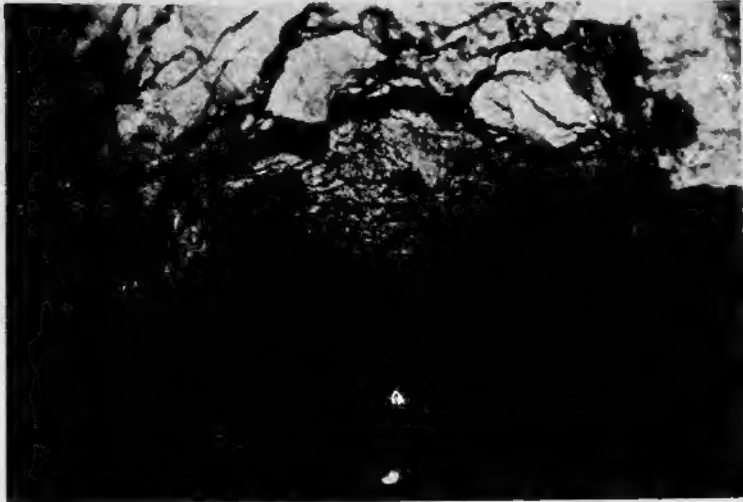
گزارشی از معدن...

می‌آمد. شرکت تعاونی بیشتر مواد غذایی کارگران را از شهر تأمین می‌کند البته خود کارگران هر موقع به‌خانه میروند نان و ماستی برای یکی دوهفته‌اشان می‌آورند. شرکت تعاونی با سهام خود کارگران تشکیل شده و تنها فروشگاهی است که در نخلک وجود دارد. همانطور که گفتم در قسمت بالای نخلک رشته کوهی قرار گرفته و اغلب زیر آنرا برای پیدا کردن معدن حفر کرده‌اند. یک حوض بزرگ در کنار مسجدی واقع شده و در اطراف نیز خانه‌های کارگری که اغلب دو اطاقه و بطور ردیفی با بودجه دولت ساخته شده و در اختیار کارگران است که گاهی با خانواده‌هاشان و اکثراً نیز بطور مجرّد و گروهی زندگی میکنند. در قسمت پائین نیز چند آسایشگاه برای دانشجویان کار آموزی که برای دوره یکساله در آنجا مشغول تحصیل بوده‌اند ساخته شده و در حال حاضر بدون استفاده مانده و در ضمن از دانشجوئی هم خبری نیست. جمعاً حدود ۷۰۰ نفر در نخلک کار می‌کنند از اینها بعضی در درون معدن و قسمتی هم در بیرون که عبارتند از: کارگران کارخانه تغلیظ، کارگران فنّی موتورخانه‌ها و آسانسور کارگران ساده واگن کش، قسمت آزمایشگاه و بالاخره در پایان کارمندان دفتری که کاغذ بازی و بوروکراسی خیلی از پارتی‌دارها را آنجا جمع کرده و از دسترنج کارگران بیچاره‌ای که در ته معدن کار میکنند نان و سوُرساتی بهرسم تعارف به‌اینها هدیه کرده‌اند و این خود مشکل بزرگی است که همه کارگران از آن شکایت داشتند و بحق هم بود زیرا نصف کارمندان دفتری زاید بوده و اگر چه کاری نداریم چه حقوقهای کلانی را هم در اختیار این جنابان قرار میدهند و هر کارمند دون پایه‌ای یک و نیم برابر کارگر کار کُشته معدن با حداقل ۳۰ سال سابقه کارمزد می‌گیرد و با رفع این تبعیض مزدها و شرایط کار هم بشد امکانات رفاهی برای کارگران تأمین کرد و هم با اضافه کردن مزدها بار هزینه را بر دوش آنهایی که رنج بیشتری می‌کشند و استفاده کمتری می‌برند سبک‌تر نمود.

گفتگو با کارگران

با چند نفر از موتورچی‌ها تماس گرفتیم یکیشان مرد مُسنی بود که دستهایش را بی‌اختیار تکان میداد و گاه سر و کله‌اش را می‌خاراند. مثل آدمهای که وسواس داشته باشند با صورتی تکیده و بی‌دندانی که به‌آن حالت پیری داده بود. لباس روغنی بر تن داشت. اولین سؤالی که بنظرم رسید تا بپرسم گفتم: چند سال اینجا کار میکنی؟ و جواب داد که سی‌وپنج سال. ماهی هزار و پانصد تومان حقوق میگرفت که با مزایا و حق مسکن و چند قلم خرده ریز دیگر جمعاً تا روزی شصت تومان میرسید همه کارگران حساب دقیقی از این یک قران و دو ریالها داشتند و جریان مساعده و آخر ماه را از بَر بودند. مسئول شش موتور بود که در دو جایگاه با سر و صدای مهیبی کار می‌کردند. شاگردش هم پسر جوانی بود که روی یک صندلی جلوی یکی از موتورخانه‌ها نشسته بود با دیدن من از جایش بلند شد سلامی کردیم... در حین دست دادن تکانی خورد و مثل آدمی که چندش شود کمی لرزید بیچاره حرف هم نمی‌توانست بزند کاملاً روانی شده بود. گرچه استادش هم دست کمی از او نداشت. پرواضح بود چند سال پی‌در پی کار کردن در لابلای سروصدای این موتورها با آنهمه هیاهو اعصابی برای آدم، سالم نمی‌گذارد.... با چشمان معصومش بمن خیره شده بود و نگاهم میکرد. هیچ چیز نداشتم که به‌او بگویم. حتی نتوانستم لبخندی تصنّعی هم تحویلش دهم و بانگاهی یخزده تماشایش کردم. راستی تا بحال چند نفر به‌این روز افتاده‌اند. و اینها یقیناً تنها نبودند و چه تضمینی که بعد از این نباشند؟

موتورخانه دیگری هم بود که دو نفر متصدی آن بودند. عباس آقا اهل انارک بود و اسداله بچّه‌خور[1]. وقتی صحبت از مزد می‌کردی محاسباتشان شروع میشد و نتیجه همان بود عباس آقا ۲۸ سال بود اینجا کار می‌کرد و اسداله ۳۶ سال می‌گفت: «اگر بچّه‌ها توی خونه یک تیکه قالی نبافند که دیگه باید کاسه گدایی را دست بگیریم و راهی شهرها بشیم. رعیّتی هم که نیست چون آب نیست و حاصل و محصولی عمل نمیاد دیگه هم که کاری اینجاها پیدا نمی‌شه. قدیمها کنیرا زُنسی[2] میرفتیم ولی حالا این کاسبی هم از رونق افتاده و دیگه کسی دنبالش نمیره. حالا اونهایی که دستشون بدهنشون میرسید رفتند تهرون یا شهرهای دیگه خب وضعشون خوب شده و پولدار شدن. یک عده هم که زن و بچّه‌هاشون اینجا هستند ولی خودشون تهرون یا اصفهان کار می‌کنند. اینها هم یک پاشون اینور جوبه یکیش اونور جوب و دارند میرند. فقط ماها موندیم....».



گذشته از این قسمت کارخانه تغلیظ بود که کلاً حدود صد کارگری را دربرمی‌گرفت و شامل دوقسمت بود: قسمت «الف» که سنگها را از معدن به‌آنجا منتقل میکردند و توسط یک آسیاب خرد میشد و بعد بوسیله نوار به‌قسمت «ب» برده میشد. گرد و غبار کارگاه را گرفته بود و سر و صدای خرد کردن سنگها در گوش می‌پیچید. چند زن در کنار نوار نشسته بودند و سنگهای سُربی را که سنگینتر و براقتر بود از سنگهای غیر سربی جدا می‌کردند دو نفر دیگر هم سنگهای جدا شده را بوسیله یک واگن به‌بیرون حمل می‌کردند. جمع کارگران زن به ۴۰ نفر می‌رسید که در سه شیفت کار می‌کردند و اغلب زنهایی بودند که یقیناً قالی بافی را نمی‌دانستند. از زمانی که پشم ریسی و کرباس بافی از رونق افتاد یک سری از دخترهای جوان به‌کارگاههای قالی بافی کشیده شدند و قالی پس از مدتی در همه خانه‌ها جای گرفت حتی در تنهاترین خانه‌های کویر و این دریچه امیدی بود برای کمک هزینه زندگی غافل از آنکه خود مسبّب چه تخریبهای روحی و جسمی شد و در کنار آن دیگرانی که قالی بافتن را یادنگرفته بودند به‌کارهای دیگر کشیده شدند و از جمله کار در معدن بود. پرسیدم بچّه‌ها هم کار می‌کنند و گفتند که «اگر کسی باشد کار کند بله ولی خیلی کم هستند چون کارها سنگین است و قوه‌اشان نمی‌رسد».

قسمتهای مختلف معدن

قسمت «ب» برخلاف قسمت «الف» غباری نداشت و اغلب دستگاههایش با آب کار میکرد ولی بوی مشمئز کننده سرب که مثل بوی لجن بود توی صورت می‌زد و این برای کسی که عادت نداشت تهوع آور بود، وگرنه برای کارگران بیچاره‌ای که چندین سال آنجا کار میکردند دیگر عادی شده بود فقط مسمومیت ناشی از آن دامنگیرشان ... جایش بود اینهایی که از هوای سالم و نمی‌دانم آلودگی هوادَم می‌زنند یک سری محض رضای خدا به‌آنجا بزنند تا لااقل معیاری برای درست شناختن هوا دستشان بیاید.

حدود ۲۰ کارگر هر شیفت کار می‌کردند با یکی از آنها صحبت می‌کردیم. اسمش اکبر بود و اهل انارک کارش رویهم رفته راحت بود فقط هوای سمّی سُرب اذّیتش کرده و همیشه دارو دوا می‌خورد. می‌گفت: «آدم سُل میگیره خیلی‌ها اینجوری شدن. چند سال که کار کنی دیگه مریضی مونست شده» پرسیدم دکتر و دوایی هست یا نه؟ گفت: «بیمه هست یک دکتر پاکستانی هم آوردن اونهم که زبون نمی‌فهمید درست نمی‌تونیم مریضی‌ای که داریم حالیش کنیم. تازه بیمه هم که دوایی بهتر از آسپیرین نداره» و بعد ادامه داد «دعا کن خدا تن سالم بده، دکتر و دوا را ولش کن» گفتم مگر اوّل تنتان سالم نبود؟ گفت «چرا...» و کمی سکوت کرد. پرسیدم چند ساله اینجا کار میکنی گفت «خیلی. از پانزده سالگی» و شروع کرد به‌تعریف کردن... «من از زمانی که معدنها مال صدری بود اینجا اومدم کار کنم. اوّلها مزدم روزی سی‌شاهی (۱/۵ ریال) بود و توی معدن کار میکردیم. صدری همه معدنها را مال خودش کرده بود تا اینکه بعدها دولت از اون گرفت. اون موقعها کارگر هم خیلی داشت. از همه جا اومده بودن از طرفهای سمنان، یزد، مشهد و اینجورجاها، همه جوون و رشید، نه مثل حالا که چهها تا پیرمرد موندن. امّا کار هم خیلی سخت‌تر از حالا بود مزد هم کم بود. این شد که خیلی از اونها رفتند. چند تایی هم زیر آوار موندن و مُردن بقیه هم که یا استعفا دادن و یا دیگه از کار افتادند و بازنشسته شدند. حالا فقط ماها اینجا باقی موندیم. این کارخونه را اوّل فرانسوی‌ها درست کردند بعد دولت از اونها خرید آخر اونها فکر می‌کردند که ما نمی‌تونیم اونو اداره کنیم ولی بعد دیدند که نه... خوب هم می‌تونیم. یعنی خُب کار زیادی هم نداشته» پرسیدم حالا هم مهندس خارجی دارید گفت «آره چندتایی مهندس روسی هستند یعنی چهار پنج ساله که اینجا هستند توی کوهها میگردند. می‌خوان ببینند کجاها دیگه معدن هست.»

کارخانهٔ تغلیظ عیار سرب را از ۶٪ تا ۸۰٪ بالا می‌برد و تا این حدّ آنرا خالص می‌سازد که عُهده کار آن در قسمت «ب» می‌باشد. سنگ ریزه‌هایی که از قسمت «الف» آمده دوباره دیگر توسط آسیابها نرم می‌شوند بعد بوسیله آب شسته شده و سرب آن از خاکهای غیر سربی جدا می‌گردند و در مرحله آخر که به‌صورت مایع سیاه رنگی است با اضافه کردن سولفات دوسدیم و سلیکات دوسود و مقداری هوا مخلوط شده سرب خالص آن به‌صورت حبابهایی بر روی ظرف مخصوصی ظاهر میشود و توسط دستگاه حبابها را گرفته و بوسیله لوله به‌بیرون کارخانه فرستاد میشوند در آنجا چند روز زیر نور آفتاب و درون حوضچه‌هایی می‌مانند تا کاملاً خشک شوند و در کیسه‌های ۵۰ کیلوئی بسته بندی شده و به‌خارج صادر میگردد و تا شورویها با دستگاههای دقیقترشان بتوانند فلزات دیگری را هم از درون آن درآورند.

شرایط سنی کارگران

متوسط سنّی کارگران معدنهای نخلک ۴۰ بود و نیروی جوانی برای کار نداشتند. و این یکی از علّتهایی است که باعث شده بود تا کارگران قدیمی را دیر باز نشسته کنند زیرا کسی نبود تا جایشان را بگیرد. از یکیشان پرسیدم کارگر تازه نداریم گفت «کی حاضره بیاد اینجا کار کُنه، نه‌مزد درست و حسابی داره، نه وضع کارش خوبه، ما هم که اینجا هستیم از قدیم استخدام شدیم. آخه شوخی نداره ۸ ساعت کار توی این رطوبت با این هوای مسموم باید همیشه روی پایت هم وایستی که بعد از ۶ ماه پا درد میگیری و شب از دردش خوابت نمی‌بره. اون پیرمرد را می‌بینی» و اشاره به‌پیرمردی کرد که کنار دیوار توی آفتاب نشسته بود «پاش فلج شده و دیگه نمی‌تونه درست راه بره، شما بگو.... به این یک ذرّه مُزد می‌ارزه، زندگی هم که نداری زن و بچّه‌ات اونطرف. خودت اینجا. حالا الحمدالله بعد از انقلاب مُزد مون کمی تکان خورده یعنی یک مدیر عامل داشتیم که خیلی آدم دزدی بود که فرار کرد. حالا یکی دیگه جایش اومده که بهتر از اونه».

شعار جمهوری اسلامی در عمق ۲۰۰ متری زمین

کار اساسی داخل معدن بوده معدنها تا عمق ۲۰۰ متری فرو رفته که تا ۱۶۵ متری آن آسانسور کشیده شده و بوسیله آن واگنهای خاک را بالا می‌آورند و از آن به‌بعد هم بوسیله نردبان رفت و آمد می‌کنند. اسم آسانسور را «قفس» گذاشته بودند و راستی هم شبیه به‌قفس بود در کنارش یک باجه‌ای که مردی قد کوتاه روی یک صندلی نشسته بود و جلوش هم دفتر و قلمی، تعداد واگنهایی را که بالا می‌آمد یادداشت میکرد دو نفر هم آماده بودند تا واگن را از قفس بیرون آورده و واگن خالی را جایش بگذارند. قنبر که مسئول قفس بود چراغ کار بیتی را روشن کرد و یک کلاه پلاستیکی هم بمن داد که به‌اصطلاح کلاه ایمنی بود ولی اگر خاک و سنگی روی سرمان می‌ریخت کاری از دست کلاه ساخته نبود. پس از چند لحظه‌ای که توی قفس قرار گرفتیم درب آن بسته شد. تکانی خورد و به‌طرف پائین حرکت کرد. اوّلین بار بوی رطوبت را احساس میکردیم هوا دَم داشت. قفس هم مثل قطاری که درون تونلی راه می‌پیماید به‌عمق زمین می‌رفت در بین راه از دهانه ۳ تونل می‌گذشت که از قدیم کَنده شده بود و پس از آنکه سُربش تمام شده، در عمق بیشتری کار را شروع کرده بودند: ۴۵-۸۵-۱۲۰ و ۱۶۵ آخرین مرحله‌ای که قفس رسید و توقف کرد. یک واگن آماده بود تا به‌بالا فرستاده شود. سه‌چهار نفر هم ایستاده و به‌چند ستون سیمانی که برای نگهداشتن سقف قرار داشت تکیه کرده بودند. روی یکی از ستونها نوشته شده بود «آزادی، استقلال، جمهوری اسلامی». مقداری به‌آن خیره شدم. برایم جالب بود «راستی این شعارها تا کجا رفته‌اند مگر غیر از اینست که در سینه تک تک این خلق می‌تپند و کدام انقلاب را سراغ دارید که اینچنین مردمی باشد»

در پیش رویمان تونلها در سه جهت پیش رفته بودند که در وسطشان روی زمین ریلی کشیده شده بود. و در واقع خطهایی بودند که بدرون تاریکی پیش میرفتند در یک طرف دیوار تونل هم شلنگ سیاه رنگی ادامه می‌یافت و هوا را بدرون معدن میبرد. کاملاً تاریک بود. از دور نوری جلو می‌آمد و پس از چند لحظه‌ای که نزدیکتر شد واگن بود که دو نفر هم آنرا بجلو هل می‌دادند. کار درون معدن برحسب شرایط چند نوع بود و گروههایی که کار می‌کردند از جمله: «چال زن‌ها» بودند که با مته سوراخهایی را در انتهای تونل و یا جایی که احتمال وجود سُرب می‌رفت تعبیه می‌کردند. اینها کارشان بدو طریق بود. آنهایی که مته‌هایشان با آب کار میکرد و در نتیجه آب به سر و رویشان می‌پاشید و لباسشان را کاملاً خیس میکرد یکی از کارگرها کیسه پلاستیکی کودشیمایی را بعنوان گاور روی لباسش پوشیده بود. سر و صدای ناشی از کار مته هم از طرف دیگر گوشخراش بود. سری دوم آنهایی که مته‌هایشان بدون آب کار می‌کرد و گرد و غبار هوای تنفسی‌شان، و مثل آسیابانها سفید از گرد و خاک میشدند. پس از اینکه این قسمت تمام میشد نوبت به‌آتشبارها میرسید تا با دینامیت قسمتهایی از معدن را منفجر کنند که پس از انفجار بازرسی میشد و نوبت به‌کارگران ساده میرسید تا با بیل و فرقونهایشان خاک و سنگها را جمع کرده و توی واگنها بریزند و معمولاً واگنها را در طبقه زیر قرار میدادند تا راحت بتوان بارگیری کرد در آخرین عمق معدن یعنی در دویست متری، آب تا ۳۰ سانتیمتر از ارتفاع تونل را گرفته بود و کارگران در آب کار میکردند.

رجب یکی از اینها که از مزدش شکایت داشت، می‌گفت: «من خیلی وقت اینجا کار کرده‌ام با روزی ۲ ریال استخدام شده‌ام ولی الان مزد من نصف مزد یک کارمند اینجا هم نیست اونها مزایای زیادتری هم می‌گیرنده و برایم توضیح داد که «برای یک استادکار در ماه ۵۰ ساعت اضافه کار میزنند و در عوض برای ما در یک ماه ۱۲ ساعت که اون آخر ماه مزدش به ۷-۸ هزار تومن میرسد ولی از مافوقش به روزی ۷۰ تومن بیشتر نمی‌رسه».

اغلب کارشان در همین حدّ بود. از همه مشکلتر فرقون کشی بود. توی آن هوای گرم و مرطوب که نفس کشیدن دشوار بود. در قسمت انتهایی تونل نوری سوسو می‌زد و صدای بیل و کلنگ توام با صحبت کردن دو نفر بگوش می‌رسید بطرفشان رفتیم، دو نفر مشغول کار بودند. یکیشان آدم لاغری بود که بلوزی آبی رنگ بتن داشت اسمش علی‌اکبر بود طی صحبتهایش می‌گفت: «ما بُرده‌ایم آقا، کارمون مثل بردگیه، فرق نمی‌کند. ما در دولت قبلی خیلی زجر کشیدیم. ولی حالا از برکت سر آقای خمینی امیدواریم که وضعمون خوب بشه. خدا انشاءاله حفظشون کُنه اوّل امیدمان به‌خداست دوم به او» و رفیقش هم ادامه داد که: «در زمون اون شاه لعنتی جرأت نمی‌کردیم حرف بزنیم. حالا الحمدالله لااقل می‌تونیم دردامونو بگیم اگر کسی بشنوه». خیس عرق بودند و لباسشان به‌بدنشان چسبیده بود. فرقون پرخاک شده و آماده بردن بود سمت راست سه‌نفر دیگر کار میکردند. پسر جوانی هم موقت آمده بود کار کند. خیلی عصبانی بود و ناراحت بمزمین و زمان لعن می‌کرد از کار کردن در آنجا عاصی شده بود. و می‌توانستی درک کنی که یک کارگر تازه وارد چه احساس دارد. برای بقیه کار عادی شده بود. سختی برایشان دیگر سختی نبود بلکه یکنوع عادت روزمرّه‌گی بود. دستم را گرفت و با اشاره به شلنگ سیاه رنگی که روی سکوی قرار داشت و مربوط به‌هوا بود گفت: «ببین اگر یکدقیقه این شلنگ نباشد، اینجا دیگه نمی‌تونی نفس بکشی و فوراً ألفاتحه دیگر کارت تمام، یا اگر سنگ از اون بالا بریزه پائین دیگه سفرت سر جایش تمومه» پرسیدم چطور شد که آمدی اینجا کار کنی. گفت: «چه کنم؟ دیگه کاری نبود، خرج هم که شوخی نیست، پدر هم که نداریم تا نان بیاری برای خانه باشه، چاره‌ای جز این نداشت». روزی ۳۵ تومان مزد می‌گرفت و اهل چوپانان[3] بودند.

تونلها تاریک بود و جز چراغهای کاربیت که محل کار را روشن میکرد نوری دیده نمی‌شد و در باطن شب و روز را از چشم کارگران پنهان میکرد. شیفت کار داخل معدن ۷ ساعت بود که در مدت یکساعت باقیمانده نوبت آتشبارها بود تا با منفجر کردن سنگها دل سخت و سنگی کوه را بشکنند و کار را برای شیفت بعد آماده سازند و کارگران نیز راهی دهلیزهای تنگ و تاریک میشدند تا در پی رگه‌های سرب زمین را بکاوند و از حاصل تلاششان کاخهای غارتگران هر روز خوشرنگ‌تر و پر تجمّل‌تر گردد و از دسترنجشان دستهایی پر از ناز و نعمت گردد و از گرسنگی‌اشان شکمهایی از سیری و پرخوری بترکد و از سختی کارشان گروهی از زیادی استراحت خسته شوند و از غم و اندوهشان دیگران غرق در شادی گردیده و از خنده روده‌بُر شوند. و از بی‌سوادی و بی‌عدم آگاهیشان دیگران بادیو «استعماره به‌«استثمارعشان کشند و رنج را برایشان توجیه کرده رنگ و روغن هم بزنند.

ولی آنچه مسلم است با کمال تلخی اینست که خورشید این ستمها به‌لب بام رسیده و سپیده در چشمهای برآمده از تاریکی نوری پاشیده که... پایان شب سیه سپید است....

[1] ــ چاه خربزه در بین راه انارک به‌نخلک واقع شده و یکی از توابع انارک است.

[2] ــ خوریکی از بخش‌های تابع نائین و در صد و نود کیلومتری انارک

[3] ــ چوپانان نیز یکی از توابع انارک است.

مرگ نژادپرستی در آفریقا

همانگونه که لانه تارعنکبوت سست و لرزان و میرنده هست، سیستم ضد خدایی و مردمی نیز هر چند برای مدتها باقی باشد و هر چند تلاش و کوشش در جهت ادامه بقاء خود داشته باشد از بین خواهد رفت. حکومت نژادپرست آفریقای جنوبی که بیش از یکقرن مردمان این منطقه را تحت ظلم خود گرفته، ماهیت پلید خود را آنچنان آشکار کرد که هرگونه پرده‌پوشی قادر به‌جلوگیری از آن نبود. حکومت نژادپرست آفریقای جنوبی که در پی مسخ سیاهپوستان هر چه سریعتر قدم برمیداشت، در سال ۱۳۵۵ اقدام به‌تغییر زبان سیاهپوستان کرد. از آنجا که نیروی باطل همیشه از دید کوتاهتری نسبت به‌نیروی حق برخوردار هست، و بخاطر اینکه فشار و ستم نسبت به هر شرایط تا حدی تحمل میگردد، سیاهپوستان قیام خود را آغاز کردند و حادثه تاریخی محله «سوئتو» را بوجود آوردند.

از آن تاریخ به‌بعد سیاهپوستان که خبر مبارزاتشان در سطح جهانی کمتر انتشار میافت و گرفتار سانسور سیستمهای خبری امپریالیسم قرار میگرفت، موجودیت خود را با مشت گره کرده، دهان به فریاد درآمده، و اجساد مبارزینش بمردم بی‌توجه دنیا شناساند. و از آن زمان به‌بعد هر چه بیشتر دولت آفریقای جنوبی به‌انهدام خود نزدیک میگردد. دولت فاشیشتی جان فورستر که بیش از ده سال بر این جامعه حکومت میکرد بخاطر اینکه از پخش خبرهای مربوط به‌قیام سیاهپوستان آفریقای جنوبی جلوگیری کند اقدام بخرید چند نشریه در اروپا و آمریکا نمود. تا بدین وسیله شاید بتواند به‌تحریف اخبار خیزش سیاهپوستان آفریقای جنوبی و قلب واقعیتها بپردازد. برای مثال، دولت افریقای جنوبی توانست هفته‌نامه TO THE POINT INTERIUATIONAL را خریداری کند. که بلافاصله با استعفای تعدادی از خبرنگاران و مفسران آگاه آن نشریه مواجه گردید و گرایش این هفته‌نامه که تکیه آن بر اوضاع افریقا بود از حالت گزارشی به‌دفاع کامل از دولت آفریقای جنوبی و حکومتهای ارتجاعی قاره آفریقا و اسرائیل و حتی شاه نیز تغییر یافت.

در میان مطبوعات آمریکایی اضافه بر چاپ مقالاتی در نشریات پرفروش به‌خرید روزنامه واشنگتن استار مبادرت گردید که با شکست روبرو شد. برای انجام چنین کاری بودجه‌ای بیش از ده میلیون دلار اختصاص داده شده بود. در ارتباط با این جریان و مسائل دیگر رشوه‌خواری و دزدیدن منابع مالی باعث گردید که پس از افشاء این مطالب وزیر اطلاعات استعفاء کند. و پس از چندی جان فورستر نژادپرست در یک شعبده‌بازی سیاسی از مقام پرقدرت نخست‌وزیری به‌پست تشریفاتی رئیس جمهوری انتقال یابد. اما گسترش افشاء این دزدیها و قلب حقایق نیز نگذاشت فورستر ضد مردم آسوده باشد و باعث گردید که از ریاست جمهوری هم استعفاء کند. در هفته گذشته نیز «جمیز کروگر» که دو پست وزارت «دادگستری» و ریاست پلیس را داشت و از خونخوارترین مقامات نژادپرست افریقای جنوبی هست مجبور به‌تغییر مقام شد و ریاست

بقیه در صفحه ۸

بعد از بانکها، صنایع وابسته ملی باید گردد.

بقیه از صفحه ۲

خرداد خونین...

سفاک را بهمگان نشان دادند و در روزهای تاسوعا و عاشورا در قم، تهران، مشهد و... دست بیک تظاهرات خیابانی وسیع زدند.

در روز ۱۵ خرداد رژیم ددمنش با براه انداختن حمام خون از خلق مسلمان ما، نقاب تزویر از صورت «مردمی» خود درید و روی تمام جنایتکاران تاریخ را سفید کرد. امام خمینی خود در این باره بیان داشتند که:

«پانزدهم خرداد که مصادف با دوازدهٔ محرم می‌باشد روز زنده‌ایست از مخالفت شجاعانه ملّت ایران در مقابل استبداد و عمّال اجانب و در قبال استعمار چپ و راست و از شعله‌های فروزان سید مظلومان در مقابل دستگاه استبداد بنی‌امیه است... مصیبت جانسوز دوازده محرم و ۱۵ خرداد باید در پناه قصّهٔ بزرگ عاشورا زنده و جاوید بماند. جراحت قتل‌عام ۱۵ خرداد (۱۲ محرم) از قلب ملت پاک نخواهد شد...»

در ادامهٔ همین راه، شهیدان جمعیتهای مؤتلفه اسلامی، هرندی، نیکنژاد، اماني و بخارائي، گلوله خشم قشرهایی از خلق را بسینهٔ منصور کوفتند و خود بدست مزدوران امپریالیسم شهید گشتند.

خون این مکتب رهایی‌بخش در تاریخ که از قیام محمّد (ص) جریان یافته بود در بستر تاریخی خود در خرداد به‌امام خمینی که نهضت را در تمامی ابعادش گسترش داد، پیوست و «حوزه‌های علمیه» در رسالت تاریخی خود به‌پایگاههای مستحکمی در برابر طاغوت و شرک تبدیل گردید. چنانکه در تداوم مبارزه، چندی بعد شهیدی چون آیت‌اله سعیدی را برای تداوم و استمرار انقلاب اسلامی به‌جامعه بخشید. شهیدی که پیام آشتی‌ناپذیری اورا می‌شنویم: «ظالمان که دست نشانده استعمار هستند، اربابانی برای خود گرفته و بآنان پیوسته و اعتماد کرده‌اند و خدارا نادیده گرفته‌اند... وای بر شما، پس وای بر شما، چرا سخن نمی‌گوئید؟...» و مقاومت دلیرانه «بلال‌وار» اورا در زیر شکنجه‌های وحشیانه مزدوران سفاک. مجاهد آیت‌اله سعیدی که از مکتب حسین درس شهادت را بخوبی هرچه تمام‌تر آموخته بود در مقابل ستم و اختلافات شدید طبقاتی که وجود داشت، قیام کرد. زمانیکه سرمایه‌داران خونخوار برای عقد قرارداد جدیدی با رژیم منفور بایران آمدند و برنامه‌های وسیع چپاول و غارت سرمایه‌های ملی مارا تدارک می‌دیدند، آرام نگرفت و بافشای هرچه بیشتر ماهیت کثیف طرحهای این نوکر خانه‌زاد پرداخت. شکنجه‌های قرون وسطائی دژخیمان «آریامهری» و شهادتش در ۲۰ خرداد سال ۴۹، عظمت یک انقلابی بزرگ و نمایانگر صبر یک مسلمان در راه خدا و خلق است.

شهادت آیت‌اله سعیدی حیات دیگری برای زندگی ماه خرداد گشت، ماهی که از آن مجاهدینی چون حنیف‌نژاد، سعید محسن، علی‌اصغر بدیع‌زادگان، بنیانگذاران سازمان مجاهدین خلق قیام کردند، سه انقلابی ابوذری که درس خون و پیام را از انقلاب آموختند و بر اساس اندیشه‌های انسانی و درس‌آموز مکتب قرآن و اسوه‌های اسلام، «سازمان مجاهدین خلق ایران» را پی‌ریزی کردند.

۱۵ خرداد ۴۲، با تحلیل صادقانه و انتقاد انقلابیون دلیر پیشتازش از شیوه‌های مبارزات نافرجام گذشته و با رسیدن بیک جمع‌بندی قاطع، مبارزه مسلحانه را به‌عنوان تنها ره‌رهائی خلق از یوغ امپریالیسم و ارتجاع برگزیدند و از آن پس کیفیت نوینی به‌مبارزات خلق مستضعف ما داد. با تأسیس «سازمان مجاهدین خلق ایران» براساس ایدئولوژی انقلابی اسلام و تشکیلات انقلابی توسط آگاه‌ترین و باایمان‌ترین و پاک‌ترین فرزندان اسلام در سال ۱۳۴۴ نور امیدی بر دل خلق ستمدیده ما تابیدن گرفت و خلق دلیر و شجاع ما با ایمان به‌پیروزی حتمی، ضمن کمکهای بیدریغ، فرزندان مؤمن و انقلابی خودرا که با شیرهٔ جانش پرورده بود به‌جبهه نبرد مجاهدین فرستاد تا برادران پیشتاز خویش را یاری دهند. سازمانی که رسالتش رهائی و نجات خلق و رهنمون‌شدنش بسوی جامعه‌ای توحیدی بود.

سازمان مجاهدین، پیشتاز مبارزه مسلحانه و مدافع پیگیر حقوق مستضعفین و پایگاه نیرومند افشای جنایات رژیم ارتجاعی پهلوی و امپریالیسم آمریکا و به‌غلیان درآوردن خون اسلام انقلابی در عروق مردم میهن ما، با تکیه به‌نیروی لایزال خلق مسلمان ایران، موفق بموارد ساختن ضربه هولناکی بر پیکر نظام حاکم بر میهن ما گردید.

با آغاز جنبش مسلحانه، رژیم خونخوارتر به‌کشتار فرزندان انقلابی مسلمان پرداخت. زندانها و دخمه‌های تاریک و نمناک شاه، پاک‌ترین و دلیرترین فرزندان خلق را در درون خود فشرد. موج زندانیان از مبارزین و انقلابیون زن و مرد، پیر و جوان و حتی کودک به‌زیر انواع آلات شکنجه بوسیله مزدوران شاه و عمال صهیونیسم درآمدند. رژیم جلاد با شهادت شش تن از مجاهدین کبیر محمّد حنیف‌نژاد، سعید محسن، علی‌اصغر بدیع‌زادگان، عبدالرسول مشکین‌فام، محمود عسگری‌زاده و رضا رضائی در خرداد خونین گمان برد که راهشان را مسدود کرده است. اما آنها که بخوبی از دانش انقلابی بهره‌مند بودند و بدرستی مکتب شهادت را درک کرده بودند، راه‌گشای خلق در راه انقلاب عظیمش گشتند. یاد مجاهد کبیر محمد حنیف‌نژاد گرامی باد که با اندیشه‌های ژرف و پرتوانش در آخرین لحظات وصیت‌اش چنین گفت: «برادران هرچه دارید در کفه جنگ توده‌ای مسلحانه بگذارید و تا نابودی کامل امپریالیسم و صهیونیسم و رژیم سلطنتی ایران بجنگید راه ما راه خدا و راه توده‌هاست. وحدت ما هر مانعی را از پیش پا برخواهد داشت. لذا هرگز مأیوس نباشید.» و این چنین است که خرداد، ماه خون لقب گرفت. امّا این ماه خون در آخرین روزهایش خبر پیوستن مجاهد دیگری را بحق باز آورد، مجاهدی که برای آنها که کاری حسینی کرده بودند، کاری زینبی کرد و لحظه‌ای از بازآوری پیام نیاسود. مجاهد شهید دکتر علی شریعتی نویسنده‌ای توانا و رزمنده‌ای هوشیار بود که تمامی هنر و خلاقیت خودرا در خدمت به‌خلق مستضعف درآورد. حرکت انقلابی خلق قهرمان ما، بنیادهای فکریش بخصوص در نسل جوان و ارزشهای اصیل خود بازگشته، را مدیون کار خلاق و اندیشه‌های رهایی‌بخش و دردشناس شریعتی میداند. که در لحظاتی که دشمنان قسم خورده اسلام ــ ارتجاع، امپریالیسم، صهیونیسم ــ با اتحاد نامبارک خود جبهه واحدی در مقابله با این مکتب انقلابی و ناجی بشریت برپا ساخته، هراسی عظیم بر موجودیت کثیفشان انداخته بودند، ظهور کرد و بار رسالتها را بطور خستگی‌ناپذیر بدوش کشید.

آگاهی ویژه شریعتی در شناخت و شناساندن دشمن و نیز تکیه عظیمش در مقابله با تشیع صفوی ــ که تشیع سلاطین از صفوی تا بحال بوده است ــ بعنوان ضروری‌ترین تصفیه‌ای که در هنگامه شناساندن چهره واقعی و نجات‌بخش اسلام ما باید بعمل آید، نیروهای پیشرو جامعه را باتخاذ روشهایی قاطع و حکیمانه‌ای رهنمون ساخت.

وی در کنار شناساندن اسلام راستین و برملا کردن مثلثهای «زر و زور و تزویر» و «ملاء،مترف و راهب» و اصولاً پایه‌ها و فلسفه وجودی دشمن و بانسجام درونی جناح مسلمین همت گماشت و همه را به‌وحدت نظر و عمل فراخواند.

شریعتی، فرزند ملّتی که بداشتنش غرور می‌ورزند، سخاوتمندانه جان خودرا باین حرکت ارزانی داشت و دلسوزانه روح خودرا در کالبد سرگشته نسل این عصر فرو دمید. شریعتی در نبرد با رژیم استبدادی پهلوی و فاقد ارزش، این کلامش زبانزد عام و خاص گردید که:

«... و اگر خفه‌ام کنند، سازش نخواهم کرد و حقیقت را قربانی مصلحت نمی‌کنم و امّا آن قوم اگر موفق شوند که مرا، بردار کنند و یا همچون «عین‌القضاة» شمع آجین کنند و یا مانند «زوردانو» در آتشم بسوزانند، حسرت شنیدن یک آخ را هم بر دلشان خواهم گذاشت...»

خورشید درخشان اسلام بالاخره بر سایه شوم ارتجاع پیروز گردید و پرچم آن در بلندترین و متکامل‌ترین انقلابات رهایی‌بخش به‌اهتزاز درآمد و بیشک خلق مستضعف دلیر ما با گذار از محرم‌های بیشمار و خردادهای خونین، حاصلی جز برقراری عدل الهی در نظام توحیدی نخواهد دید.

ح. ش.

بقیه از صفحه ۷

مرگ نژادپرستی...

بی‌قدرت سنا را اختیار کرد.

دولت اروپایی آفریقای جنوبی که خودرا برتر از دیگر نژادها میداند و از نظر فکری ادعای آزادی و فهم زیاد را نیز دارد هر از گاهی بسانسور مطبوعات میپردازد که هم در داخل کشور انجام میگیرد و هم در سطح نشر اخبار به‌خارج. و برای جلوگیری از هرگونه «مشکلات ملی» به‌جلوگیری از چاپ اختلاسهای مالی کرده بود. اقلیت نژادپرست آفریقای جنوبی نمی‌خواهد آینده خود را که امروزه در رودزیا در حال اتفاق است، قبول کند که بواقع از خصائل ارتجاعیشان هست. اما تاریخ شاهد بوده که هر زمان قدرت مردم بوحدت رسیده هیچ اسلحه‌ای یارای مقاومت ندارد.

مراکز پخش نشریه امت

۱ ــ کتابفروشی حنیف هفت‌چنار اول حسام‌السلطنه
۲ ــ میدان امام‌حسین (فوزیه) کتابفروشی سعید محسن
۳ ــ میدان غار اول خیابان غار مغازه صفائی ۵۲۳۷۵۶
۴ ــ بازار آهنگرها سرای حاج نادعلی فروشگاه اتحاد ۵۲۱۵۸۷

تداوم انقلاب و تغییر نهادها

ادامه مصاحبه با دکتر حبیب‌الله پیمان

در دو شمارهٔ گذشته بعلت مصاحبه با علامه مفتی‌زاده و همچنین «مسواری» رهبر جبهه آزادیبخش «مورو» موفق به‌چاپ ادامه مصاحبه دکتر حبیب‌الله پیمان نشدیم با پوزش از خوانندگان امت اینک دنباله مصاحبه را می‌آوریم.

انقلاب و مشکل ضدانقلاب

سئوال ـ تردید نیست که قاطعیت و شناخت عمیق رهبر انقلاب از جامعه و نیز استفاده از بهترین تاکتیکها، با کمترین تلفات، انقلاب را به‌پیروزیهای چشمگیر می‌رساند. اما در این میان مشکلی طبیعی ایجاد شده که همانا نرسیدن توده‌ها به‌آگاهی لازم برای مبارزه دائمی با ضد انقلاب است و همچنین پنهان ماندن چهره‌هائی که بالقوه ضد انقلابی بودند و میتوانند دستاوردهای انقلاب را به‌مخاطره اندازند. با چنین مشکلی چگونه باید روبرو شد؟

بله این یکی از مشکلات بزرگ انقلاب ماست و همانطور که گفتید بعلت سرعت و شکل رهبریش که در زمان کوتاهی به‌نتیجه رسید، توده مردم بطور وسیع در دراز مدت درگیر مبارزه نشدند تا به‌آگاهی لازم در تمام زمینه‌ها برسند و هم تغییر و دگرگونی فرهنگی که باید در تمایلات و رفتار مردم رخ بدهد نیز رخ نداد. و بخصوص همانطور که اشاره کردم فرصت هم نداد که نیروهای پیش‌رو و پیشتاز انقلاب اسلامی رشد کنند و سازمان پیدا کنند. حالا ما بوضعی رسیده‌ایم و مشکلی در پیش خواهیم داشت که مقابله با آن البته خیلی ساده نیست. آنچه که بنظر من می‌آید بعنوان یک برنامهٔ حداقل، تکیه بر یک تداوم انقلابی بخصوص در زمینهٔ فرهنگی است. چون هنوز مرزها کاملاً شناخته نشده و انسجام نیافته‌اند و همانطور که انتظار میرفت نیروهای ارتجاعی میتوانند با چهره عوض کردن به‌صف انقلاب درآیند و این نکته‌ای بود که خود امام هم در مصاحبه‌ای اشاره کردند که مواظب اینگونه افراد که میآیند و دم از انقلاب و اسلامیت می‌زنند اما تا دیروز در خدمت دشمن بوده‌اند، باید بود. و این تجربهٔ تلخی است که ما در تاریخ هم داریم، اصولاً همه انقلابهائی که زمان کافی برای دگرگونیهای بنیادی در فرهنگ و شخصیت مردم نداشته‌اند با این خطر مواجه بوده‌اند. صدر اسلام نمونهٔ برجسته‌اش است که آن بخش‌ها و قشرهائی از مردم که آگاهی لازم را بدست نمی‌آورند میتوانند براحتی بازیچهٔ دست ضد انقلاب و اشرافیت عرب بشوند. معاویه بی‌دلیل نبود که توانست مردم شام را براحتی در اختیار خود بگیرد و بر ضد حق و مظاهر حق بسیج کند و دیگران هم همینطور. در انقلابات بعدی در کشور خودمان هم داشتیم، مشروطه هم نمونهٔ دیگری است که نیروهای ارتجاعی و عمله استعمار و ملاکین هر کدام آمدند و در صف انقلاب قرار گرفتند و مشروطه‌خواه شدند و ماسک به‌چهره زدند. مقابله با این پدیده یکی از طریق سرعت دادن به‌یک انقلاب فرهنگی است که بتواند تمام مواضع فکری و ایدئولوژیکی ما را در سطح جامعه طرح کند بطوریکه وقتی مردم هدفهای انقلابی اسلامی را شناختند و از نقطه نظرهای آن آگاه شوند معیار بدست می‌آورند، و این ملاک و معیار وسیلهٔ تشخیص ضد انقلاب می‌شود. چون ضد انقلاب تظاهر به‌حق می‌کند لکن نمی‌تواند در عمل و رفتارش بر وفق حق عمل کند؛ شعاری که طرح خواهد کرد، عملی که خواهد کرد، موضعی که انتخاب می‌کند برای کسانی که معیارهای انقلاب را دارند، قابل تشخیص است. الآن چون همهٔ مردم در مورد کلیهٔ زمینه‌ها این معیارها را ندارند، خوب، این خطر هست که ارتجاع و عوامل مزدور رژیم، آنهایی که منافعی در مناسبات سرمایه‌داری و استعماری موجود داشتند، بتوانند در صف انقلاب قرار بگیرند. و اگر هم فرصتی بدست بیاورند انقلاب را در مسیر منافع خودشان منحرف بکنند. اینجاست که ضرورت یک کار خیلی سریع و عمیق ایدئولوژیکی ــ سیاسی مطرح می‌شود. بطوریکه همهٔ مردم از نظر سیاسی و ایدئولوژیک در سطح بالائی قرار بگیرند و در رابطه با شناخت مواضع انقلابی و سیاسی اسلام، ضد انقلاب را در هر چهره و سیمائی بتوانند تشخیص دهند. البته این میسّر نمی‌شود مگر از طریق تشکیلات و سازماندهی، چون آگاهی به‌خودی خود جدا از یک برنامهٔ عمل اجتماعی نمی‌تواند آن تغییر لازم را در شخصیت افراد بوجود آورد بهترین زمینه برای تغییر در شخصیت، انقلاب و خود دوران انقلاب است و کوره انقلاب. و اگر کسی در کورهٔ انقلاب قرار بگیرد، امیدی هست که آن ضعفها و جهل‌هایش از بین برود و هم به‌آگاهی و هم توانائی‌های انقلابی برسد. ولی آنهائی که قرار نگرفتند تغییر شخصیت‌شان البته دشوار است.

در چنین مرحله‌ای که ما حالا پیروز شده‌ایم تنها زمینه‌ای که میشود بوجود آورد که تا حدودی نقش آن کورهٔ انقلابی را بازی بکند یک سازماندهی است که اصول انضباطی و اخلاق انقلابی و اسلامی را بتواند حاکم کند و بر مبنای آن معیارها افراد در رابطه با هم و تعهد متقابل نسبت به‌سازمان و نسبت به‌ایدئولوژی خودشان ناچار بدادن تغییراتی در خودشان بشوند و بر ضعفهاشان غلبه کنند. و در عین حال متشکل و آگاه در برابر دشمن و ضد انقلاب قرار بگیرند و صف آنها را از صف مردم جدا کنند. پس ما در مقابل این وضعیت که می‌تواند آسیبهای زیادی را بوجود بیاورد یکی از جانب همان نیروهای وابسته که منافع خاص اجتماعی در مناسبات موجود دارند تهدید می‌شویم: سرمایه‌داری است که منافع اقتصادی داشته، غارت کرده، دزدی کرده و بهمین مناسبات پیش برده، اینها یک دسته هستند. یک ضد انقلاب دیگر در رابطه با همان ضعف‌های شخصیتی است که اشاره کردم که عوض نشده و این هم از آفتهای خیلی بزرگ انقلاب است. و از نظر من شاید از همه‌اش هم خطرناکتر باشد. چرا که باز آن یکی را میشود نشان داد، در وابستگی‌اش به‌مناسبات رژیم کهنه، اما این یکی را بآسانی نمی‌شود. این بالقوه در وجود خودش دارد، یعنی با جاه‌طلبی خودش، با برتری جوئی‌های خودش.

این ضعفهائی که به‌بیان امام که فرموده «آخرین چیزی که از قلب مؤمن خارج می‌شود حُبّ جاه است.» مخصوصاً این تکیه بر شخصیت فردی که شما هم اشاره کردید و جاه‌طلبی‌ها و خودخواهی‌ها وقتی در اختیار یک انسان قرار می‌گیرد که معمولاً آن انسان هوشمند است. یعنی بعضی وقتها هست که آدم اگر درایت و زیرکی نداشته باشد زود دستش رو میشود ولی انسانی که هوشمندی و زیرکی خاصی دارد میتواند چنان آن علایق و انگیزه‌های شخصی را به‌کار برد که لااقل در کوتاه مدت افراد عادی نتواند درک بکنند که پشت سر این رفتار و فعالیتها یک انگیزهٔ زشت شخصی نهفته است.

اینجا تمهیدی که باید بکار رود، سازماندهی و تکیه بر اصول است نه فروع. ما اگر این کار را نتوانیم در این مرحله از انقلاب انجام دهیم آفت این خطر دامن ما را می‌گیرد و آن اینکه ما بیائیم برای همیشه همان طور که اسلام مطرح می‌کرد بر اصول تکیه کنیم نه شخصیت افراد و به‌قول امام علی‌بن‌ابیطالب که میفرماید «شخصیتها را با حق بسنجید نه حق را با شخصیتها.» نظام استبدادی و فرهنگ و تعلیم استبدادی ما این وضعیت را بوجود آورده که معمولاً مردم متمایل به‌شخصیتها می‌شوند چون خودشان فرصت آگاه شدن را بدست نیاورده‌اند و توانائی‌های لازم را ندارند و ناچارند ببینند که چه کسی چه خبری بایشان میگوید. این خطری است بالقوه که تا انقلاب فرهنگی انجام نگیرد و این مناسبات فرهنگی استبدادی از بین نرود و مردم استقلال و شخصیت واقعی خودشان را بدست نیاورند این خطر وجود دارد. خوب ما باید این وابستگی را قطع کنیم و بگوئیم که شما اوّل باید حق را و اصول را بشناسید و هر کس را در رابطه با اصول ارزیابی کنید، حتی در مورد خلیفه و امام. ما میدانیم خلیفه و امامی هم که مردم با او بیعت می‌کردند، می‌گفتند ما با تو بیعت می‌کنیم برای اینکه اصول قرآن را اجرا کنی و به‌نسبت پیامبر عمل کنی، یعنی به‌شرط پیروی از اصول او را قبول می‌کردند، نه اینکه خودش را مطلق کنند. ولی متأسفانه معمولاً در یک چنین نظاماتی که جامعه از نظر فرهنگی بیمارست، شخصیتها مطلق می‌شوند و چون مطلق می‌شوند دیگر به‌آن معیارها و اصول توجه نمی‌شود. این خطری است که می‌تواند تهدید کننده باشد. بنابراین ما با اشاعه و معرفی اصول و موازین و تکیه کردن بر معیارها می‌توانیم جامعه را تا آن سطح از آگاهی بالا بیاوریم که توجه‌اش به‌شخصیتها در رابطه با اصول باشد. و بعدهم با کار سازماندهی و تشکیلاتی که مبتنی بر کار جمعی است و آن اساسی که در اسلام بصورت شور و فعالیت جمعی و همگانی مطرح شده، می‌توانیم خطر تحمیل شخصیت فردی را به‌حداقل برسانیم. پس اگر بخواهم خلاصه کنم اینکه اولاً: تکیه بر این اصل اسلام که اصول حاکم‌اند. اصول مستقل از ذهن من و شما. دوم: کار باید جمعی باشد و بر اساس شور دائمی نه فردی. و این معیار که افراد در رابطه با اصول ارزش و اهمیت دارند و در رابطه با خدمتی که عملاً انجام می‌دهند، نه شخصیت شخص خاص خودشان. و اینکه در سیستم تبلیغاتی و تعلیماتی خودمان با تکیه بر این اصول، فرصت ظهور شخصی و جاه‌طلبی‌ها را ندهیم.

این خود مناسبات فرهنگی یک جامعه است که اجازه می‌دهد یا نمی‌دهد که مناسبات استبدادی زمینه برای رشد این مایه‌های شخصی فراهم کنند. ولی اگر ما که دوران انقلاب را آغاز کرده‌ایم در سیستم کارمان، تبلیغاتمان، تعلیماتمان، از ابتدا با این بیماری مبارزه کنیم خوب امیدی هست که از آفات و عوارض شومش هم مصون بمانیم. در این صورت است که چهره‌های ناشناخته هم که دارای ارزشهای اصیل هستند، و بدلیل اینکه انگیزه‌هائی، جاه‌طلبانه ندارند و آن معیارهای نظام استبداد و شارلاتان بازی و حقه بازی و.... را ندارند، خودبخود از جامعه مخفی می‌مانند و ممکن است از استعدادها و ارزشهاشان استفاده نشود، رو میآیند. چرا؟ چون معیار دیگر اصول است و هر کسی بر مبنای ارزش واقعی شخصیت خودش مورد توجه قرار میگیرد و کشف می‌شود. وقتی سازمان بود، استعدادها را جذب می‌کند. وقتی کار جمعی بود، استعدادهای همگانی را جذب می‌کند. نه اینکه کار روی دوش یک فرد قرار گیرد و در نتیجه با سرنوشت آن فرد نابود شود.

در این رابطه ما می‌توانیم نه فقط استعدادهای آنچنانی که شما گفتید و در طول مبارزه وجود داشته‌اند، بلکه استعدادهائی که در بین خود مردم وجود دارد، و ما نمونه‌اش را در همین مبارزه از افتخارات اخلاقیت دیدیم، می‌توانیم بسیج کنیم. وقتی کار جنبهٔ شخصی پیدا نکرد و ما شکل جمعی و سازمانی به‌آن دادیم، هزاران و بلکه میلیونها استعداد را آزاد می‌کنیم و رشد می‌دهیم و شکوفا می‌کنیم. با این تمهیدات است که ما احتمالاً می‌توانیم جلوی آن برگشتها و انحرافاتی را که خیلی از انقلابات دچارش شدند بگیریم.

س ــ این گفته که قدرت ناشی از انقلاب پس از استحکام، خود به‌ضد انقلاب بدل می‌گردد تا چه اندازه صحیح است و چگونه باید با آن مبارزه کرد؟

این از آن بحثهای خیلی پیچیده‌ای است که مبتلا بهمهٔ انقلابها بوده و هنوز هم هست، خصوصاً که تاریخ نشان داده، انقلابات اصیل بسیاری بوده‌اند که با وجود داشتن رهبران صادق و نفی روابط سلطه‌گرانه و استثماری، بعد از مدتی مجدداً بشکل جدیدی از همان روابط کهنه رجعت کرده‌اند. یعنی به‌گونه‌ای ضد انقلاب در آن پیدا گشته است. البته ضد انقلاب را بدو دسته تقسیم می‌کنم.

یکدسته عناصری که وابسته به‌رژیم قبلی و نهادهای پیشین هستند و می‌توانند بعلت ضعف فرهنگی انقلاب، ضعف پیشتاز انقلابی و عدم کاربرد روشهای قاطع و انقلابی در محو پایگاههای چنین عناصری، ادامه حیات بدهند و کم کم با طرح شعارهای خاص، انقلاب را در جهت خودشان قرار دهند.

دوم ضد انقلابی است که از بطن خود انقلاب میجوشد و ارتباطی به‌عناصر وابسته رژیم کهنه ندارد و مربوط بدو فرآیند می‌تواند باشد. یکی شرایط اجتماعی و منظور از آن باقی ماندن یا تجدید بعضی روابط و مناسبات غیر توحیدی است، نظیر آنچه بعد از پیامبر بصورت تقسیم نابرابر بیت‌المال، انجام گرفت که با شیوهٔ پیامبر در تقسیم مساوی آن مخالف بود. و در نتیجه به‌تکوین مجدد اختلاف طبقه‌ای کمک می‌کرد یعنی در واقع تکیه بر این که چون بعضی‌ها جزء مهاجرین و انصارند و در شرایط سخت ایمان آوردند و جزء سابقونند باید پاداش بیشتری دریافت کنند و بیت‌المال را بطور نابرابر تقسیم کرد و... پایه‌ای شد برای تمرکز ثروت در دست عده‌ای و تکوین نهادهای طبقاتی. البته حضرت علی و عده‌ای دیگر با این نحوهٔ برخورد مخالف بودند و بعدها هم در زمان حکومت ایشان این روش مجدداً تغییر یافت.

و دیگری زمینه‌های شخصی خود انسان یعنی به‌ثمر رسیدن کار خودسازی انقلابی‌ای که باید پیشروان انقلاب انجام دهند. بدین معنا که اگر آنها خصلت‌های قبلی را از وجودشان نزدوده باشند، یا بمفهوم قرآنی در جهاد اکبر که جهاد با ارزشها و خصلتهای منفی نفس است پیروز نشده باشند، ضد انقلاب را در خود خواهند داشت. بطور مثال انحراف شخصیتهائی نظیر طلحه و زبیر را می‌توان ناشی از عامل فوق دانست، آنها تحت تأثیر انگیزه‌های قدرت و جاه‌طلبی یا مال دوستی بر ضد حق برخاستند. البته این مساله در بینش توحیدی اسلام است که معنی پیدا می‌کند وگرنه در بینش مارکسیستی که ضد انقلاب را ناشی از مناسبات اجتماعی میداند، این اعتقاد وجود دارد که بعد از محو مناسبات اجتماعی سرمایه‌داری و ایجاد جامعه سوسیالیستی رجعت دیگر معنی ندارد و این مساله در بینش مارکسیستی لاینحل می‌ماند. اما اسلام چون خصلتهای انسان را علاوه بر

بقیه در صفحه ۹

نابود باد امپریالیسم، صهیونیسم و ارتجاع

اُمت

بقیه از صفحه ۱

مباحث ایدئولوژیک

او قدرت شنوایی، بصیرت و ادراک قرار دادیم. «ثم سوّیه و نفخ من روحه و جعل لکم السّمع والابصار والافئده...» سجده /۹ «سپس اورا تسویه کرد و از روح خود در وی دمید و برای شما گوش و چشم و دل قرار داد» در قسمت اوّل آیه اشاره بسرگذشت بشر می‌کند که چگونه اورا خلق کردیم و تسویه نمودیم تا این ضمیر سوم مشخص است که به‌بشر برمی‌گردد بشری که دیگر وجود ندارد در قسمت دوّم آیه ناگهان مردم (انسانها) مخاطب قرار می‌گیرند مردمی که به‌آنها قدرت شنوائی و بصیرت و ادراک عطا شده است. انسان تا وقتی تنها یک «بشر» است که دچار تحول فوق نشده و روح خدائی را اخذ نکرده است. پس از آن دیگر فقط بشر نیست. انسان است بشر همان به‌اضافه انسان است. منهای استعدادها و خصلتهای انسانی در نهاد وی: «قل هوالذّی انشاءکم وجعل لکم السمع والابصار والافئده» ملک /۲۳

بگو او کسی است که شما را پدید آورد و برایتان گوش و دیده‌ها و قلبها قرار داد.»

بشر و انسان

از این معلوم می‌شود که قدرت و استعداد شناخت و ادراک که در انسان مربوط به‌نفخه روح الهی در وی است. تفاوت اساسی بین دو مفهوم بشر و انسان را از خلال آیات قرآن می‌توان فهمید. بطور کلی هرجا که اصطلاح بشر بکار رفته است مراد همان ساخت جسمانی انسان است و اشاره‌ای بصفات و خصلتهای «انسان» مثل درک و شعور و عواطف مختلف و انگیزه‌های متضاد آن ندارد.

باز هم منکران انبیاء هستند که با تکیه بر تشابه کاملی که از لحاظ خصلتهای جسمانی بین همه افراد بشر هست از ادعای آنها اظهار تعجب و تردید می‌کنند و آنها را دروغگو می‌شمارند:

«... قالوا ان انتم الاّ بشرٌ مثلنا تریدون أن تصدونا عمّا کانَ یعبد آباؤنا فأتونا بسلطان مبین» ابراهیم /۲۰. «گفتند شما غیر بشری همانند ما نیستید که می‌خواهید مارا آنچه پدرانمان می‌پرستید بازدارید. پس برای ما دلیلهای آشکار بیاورید»

و... در سوره شعراء آیه ۱۵۴ «ما انت الا بشر مثلنافات بآیه ان کنت من الصادقین» و در آیه ۱۸۶ همان سوره» و ما انت الا بشر مثلنا و ان نظنّک لمن الکاذبین» و در سوره یس آیه ۱۵ «قالوا ما انتم الاّ بشر مثلنا و ما انزل الرحمن من شیء»

در پاسخ کافران انبیاء یک جواب می‌دادند که آری درست است ما از جنبه بشری با شما هیچ تفاوتی نداریم. فقط بما وحی میشود و مامور رسالت و راهنمایی شده‌ایم «قالت لهم رسلهم ان نحن الاّ بشر مثلکم...» ابراهیم /۱۱ رسولانشان بآنها گفتند ما جز بشری همانند شما نیستیم...»

ابلیس در بیان علت امتناع از سجده به‌انسان به‌جنبه بشری وی تکیه میکند و میگوید من به‌بشری که از ماده و لجن خلق شده است و جز همان جسم و پوست و گوشت و استخوان نیست سجده نمی‌کنم زیرا برتری و فضیلتی بر من ندارد. «قال لم أکن لاسجد لبشر خلقته من صلصال من حماء مسنون» حجر ۳۳ «گفت: بشری که اورا از گل خشکیده و تیره خلق کرده‌ای سجده نمی‌کنم»

بقیه آیات هم که کلمه بشر در آنها بکار رفته است، مفهوم مشابه را در نظر زنده میکند.

لیکن بعکس قرآن از کاربرد کلمه انسان خصوصیات فکری روحی و اخلاقیات و انگیزه‌ها و رفتار گوناگون را در نظر دارد. افراد بشر دارای ساخت وجودی مشابهی هستند و همانند سایر حیوانات خصلتهای یکسان دارند ــ اما در افراد انسانی یکچنین تشابه و یکسانی دیده نمی‌شود ــ قرآن در وصف انسان از انگیزه‌ها و صفات متضاد و گوناگون وی صحبت میکند. در مرحله انسانی است که صحبت از قدرت شناخت و یادگیری و درک و شعور و احساسات و عواطف مختلف و ضعف و قدرت و سرنوشت او بمیان می‌آید. بطور مثال هروقت بخواهد از حالاتی چون یاس و امید، کینه و عشق ضعف و قدرت صحبت کند کلمه انسان بکار می‌برد.

«و اذا مسّ الانسان الضّر دعانا لجنبه اوقاعداً أوقائماً فلمّا کشفناعنه ضرّه مرّکان لم یدعنا الی ضرّمسّه» (یونس ۱۲) «ولئن اذقنا الانسان منّا رحمة ثم نزعناها منه انّه لیؤس کفور ولئن اذقناه نعماءَ بعد ضرّآءَ مسّته لیقولنّ ذهب السیّئات عنّی انّه لفرح فخور (هود ۹-۱۰)

هرگاه به‌انسان سختی و زیان رسد مارا بر پهلو نشسته یا ایستاده بخواند و چون سختی و دشواری را از او رفع کردم درگذرد چنانکه گویی هرگز مارا نسبت بسختی که بدو رسیده، نخوانده است» «و اگر به‌انسان از جانب خود رحمتی بچشانیم و سپس از او بازگیریم، او نومید و ناسپاس است و اگر بعداز رنجی که بدو رسیده است نعمتی به‌او بچشانیم هرآینه گویند بدیها از من رفت. همانا او شادمان خودستایی است.»

این حالات متغیر روانی و رفتاری مختص انسان است که موجودیست متفکر و مختار و دارای عواطف و روحیه انسانی درحالیکه بشر فاقد این حالات متغیر و متضاد است.

بشر هنوز پایبند و اسیر نیروهای غریزی است. و تحت‌تاثیر آنها عمل میکند ــ بشر اسیر جبر طبیعت و خواستها و غرایز جسمانی خویش است. البته زنجیرهای جبرهای غریزه و طبیعت بر دست و پای بشر بهمان محکمی نیست که بر دست و پای حیوانات پست‌تر و بویژه در حشرات می‌بینیم. بشر در مراحل نهایی تکامل خود تا حدودی از اسارت جبر طبیعی و غریزی آزاده گردیده است یا آماده آزاد شدن شده است. این وضعیت مقدمه ورود بمرحله انسانیت است بشر آماده است تا بمرحله آزادی قدم بگذارد.

دو وجه متضاد وجود انسان

تحول از مرحله بشری بمرحله انسانی و ظهور اراده و قدرت تشخیص و یادگیری و سرانجام آزادشدن از اسارت و جبر غریزه و طبیعت، انسان را در وضعیت دوگانه و در بین دو دسته نیروهای متضاد قرار داده است

از یکسو نیروهائی او را به وابستگی به کششهای مرز ناشناس غریزی می‌کشاند و از یکسو نیروهائی وی را بطرف آزادی از جبر تمایلات و رفتن بسوی هدفهای متعالی دعوت میکنند. این دو وجه متضاد بصورت بالقوه و فطری در انسان و آدمی بین جبر و آزادی، اطاعت از نفس بشری و پیروی از انگیزه‌های خدائی و به تعبیری بین (لجن و روح) در نوسان است.

قرآن کریم این دو وجه متضاد از فطرت انسان را با بیان صفات و خصلتهای دوگانه وی نشان میدهد. از یکسو انسان را اینگونه توصیف میکند.

«انّ الانسان لظلوم کفّار» ابراهیم ۳۴
«کان الانسان عجولاً» اسراء ۱۱
«و کان الانسان اکثرشیی جارلاً» کهف ۵۴
«انّ الانسان خلق هلوعاً» معارج ۱۹
انّه کان ظلوماً جهولاً احزاب ۷۲
خلق الانسان من نطفه فاذا هو خصیم مبین نحل ۴
ان الانسان لیطغی علق ۶
«انّ الانسان لربّه لکنود» عادیات ۶
«ان الانسان لفی خسر» العصر ۲
«خلق الانسان ضعیفاً» نساء ۲۹
«انّ الانسان لکفور مبین» زخرف ۱۵

از طرف دیگر برای وی منزلتی عالی قایل است و می‌فرماید.

لقد خلقنا الانسان فی‌احسن تقویم التین ۴
لقد کرّمنا بنی آدم وحملناهم فی البرّوالبحر اسراء ۷۰
خلق الانسا، علمه البیان» الرحمن ۳۰
و کان الانسان قتورا اسراء ۱۰۰
علم الانسان مالم یعلم الرحمن ۵
فاذا سویته و نفخت فیه من روحی فقعواله ساجدین ص ۷۱

آیات فوق دو شخصیت یا دو ماهیت متضاد انسان را معرفی می‌نماید. بدین معنی که از یک طرف می‌تواند متجاوز، ستمگر، جاهل، اسیر و بسته هوای نفس، کینه‌توز و دشمن، خودخواه، عجول و سرکش و طاغی باشد. و از طرف دیگر، دانا و بینا، خوددار و باتقوی، در عالیترین مرتبه کمال و برتر از فرشتگان و مسلط بر آسمانها و زمین و آزاد از هوای نفس قرار گیرد. یکسو پستی و انحطاط و یکسو تعالی و کمال است. «لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم. ثم رددناه اسفل سافلین» (تین ۴). آیات دیگری هم هست که با صراحت بیشتری از کششهای متضاد، در درون نفس انسان صُحبت میکند. یکدسته کششها چنانکه گفتیم آدمی را به پیروی بی‌چون و چرا و توقف‌ناپذیر از نفس دعوت میکند. آدمی ممکن است یکسره تابع بلا اراده فرمانهای نفس شود. نفسی که برای ارضاءِ خواستهای نامحدود خود شخص را به تجاوز و زورگویی، ستمگری، دنائت و پستی و بندگی و آدمکشی وا میدارد. این همان نفسی است که به بدی فرمان میدهد. «ما ابّره نفسی انّ النفس لاماره بالسوءِ» ادامه چنان حالتی تدریجاً شخص را به اسارت کامل این کششها می‌کشاند و آنها را چون خدا، بندگی می‌نماید «افرأیت من اتخذ الهه هواه و اضله الله» جاثیه ۲۵ «آیا دیدی آنرا که هوای نفس را فرا گرفت و الله او را گمراه ساخت.»

این همان نفسی است که منشأ همه بدیهاست «و ما اصابک من سیّئه فمن نفسک (نساء ۷۹) هر بدی بتو رسد از نفس خودت است.

همان که ارتکاب جنایت و آدمکشی را برای آدمی آسان و خوشایند می‌سازد. هر عملی که شخص انجام میدهد در جهت ارضاءِ یک خواست نفسانی است و ارضاءِ خواست نفس با نوعی رضایت خاطر همراه است. جنایتکار در لحظه انجام عمل تنها تحت تأثیر کشش نفس و تمایلات خویش است چنانکه شناخت برادر را هم احساس نمیکند.» فطوعت لهُ نفسه قتل اخیه، فقتلهُ فقتلهُ اصبح من الخاسرین.»

(مائده ۳۰) پس نفسش قتل برادر را نزد او بیاراست، پس او را کشت از زیانکاران گردید.٪

این تمایلات در فطرت انسان قرار دارند. همچنانکه تمایلات متضاد با آنها هم در فطرت جای دارند هر دو دسته تمایلات جزء سرنوشت آدمی است که به اراده خداوند انسان به آنها مجهز شده است. و نفس ماسوها...... (شمس ۸/۷) و قسم به نفس وآنچه تسویه‌اش کرد پس گنهکاریش و تقوی و خودداریش را به او الهام کرده.

تمایلات دسته اول، خواستهای غریزی بشری هستند که اکنون مهار غریزی را پاره کرده و بطور نامحدودی انسان را بدنبال خود می‌کشانند. فقدان مهار غریزی بر روی این تمایلات علت اصلی تجاوز، سرکشی، ظلم و جنایت و انواع اعمال بدو ظالمانه از ناحیه انسان است. قبل از ظهور اراده انسان، زمانی بشر یکسره مطیع فرمان غرایز بود. تدریجاً جبرهای غریزی سست‌شده امّا محرکها، یعنی خواستها باقی ماندند، بیشتر چنانکه در حیوانات دیگر مشاهده میشود. حدّ ارضاءِ هریک از خواستها و محرکها معین و محدود است و حیوان از آن «حدود تجاوز» نمیکند. یعنی نحوه عمل غریزه خود مانع میشود از اینکه بیشتر از اندازه بخورد، از حدود قلمرو زندگی خویش پا فراتر بگذارد یا در ارضاءِ تمایلات جنسی زیاده‌روی کند. تمایلات بشری فی‌نفسه «بد» نیستند، محرکهائی هستند برای تامین احتیاجات نفس، بدون این محرکها و تمایلات ما از احتیاجات خود باخبر نمی‌شویم و در پی تامین آنها براه نمی‌افتیم ــ که هریک از محرکهای مزبور علامتی هستند از یک احتیاج و زندگی که ما را از ضرورت تامین آن احتیاج باخبر می‌سازند و عضلات و مغز ما را برای تامین آنها بکار می‌اندازد. احتیاجات مزبور هم با همه تفاوتها و تنوعی که دارند سرانجام در تحلیل نهایی به دو ضرورت بزرگ و اساسی مربوط میشوند. بقا صیانت نفس و بقای نوع، بنابراین دو اصل هیچیک از تمایلات نفسانی «بد» و «مضر» نیستند و بعکس وجودشان برای حفظ حیات و بقای نوع و تامین رشد و نمو لازم است. چیزیکه سبب میشود این تمایلات فطری و ضروری و سودمند، عامل ضرر شوند، آزادبودن از مهار غریزی است. در نتیجه این آزادی، بشر بدون استعانت از استعدادهای تازه‌اش، نمی‌تواند اعتدال و اندازه را در ارضاء تمایلات خود رعایت کند و سود و زیان «نفس» و «نوع» را تشخیص بدهد. از این رو در تبعیت از آن خواستها به افراط و تجاوز و زیاده‌روی و خلافکاری کشید میشود و تا آنجا پیش می‌رود که هردو مصلحت «صیانت نفس» و «بقای نوع» پایمال میگردند. هر عمل که تحت تاثیر محرکهای نفس انجام میگیرد. هنگامی بد و مضرّ می‌باشد که از «حدود» تجاوز کرده و در تشخیص به «خطاء» رفته باشد. و از آنجا که مهار غریزی وجود ندارد پس بشر دائماً در معرض خطا، گناه، انحراف و ظلم است.

بشر بدون استعدادها و احتیاجات انسانی‌اش یکسره در پی تامین هراهای نفس است و در این راه حدّ و مرزی نمی‌شناسد. بنده‌ایست بی‌اراده، اما سست‌شدن مهار غریزی بوسیله استعدادهای دیگر جبران شده است. استعدادهایی که اولاً به انسان کمک میکند تا حدود و اندازه‌ها را تشخیص دهد «و جعل لکم السمع و الابصار والا فئده» ثانیاً بر تمایلات نفس تسلط پیدا کرده و خودداری کفّ نفس نماید. «و کان الانسان قتوراً (اسراء ۱۰۰)، انسان خوددار است. و ثانیاً با احتیاجات و محرکهای تازه‌ای روبرو شود احتیاجاتی که مربوط به شخصیت انسانی اوست و به ضرورتهای صیانت نفس و بقاء، نوع مفهوم و معنای تازه‌ای میدهد. این احتیاجات که مربوط برشد و تکامل استعدادها و فطرت خدایی انسان‌اند. بوسیله احساسات و محرکهایی چون، میل به تعالی و کمال و عشق و پرستش، نیایش و عرفان کنجکاوی و حقیقت‌جوئی. همدردی و عدالتخواهی، محبت و نوعدوستی و نظایر آن شناخته میشوند.

اکنون انسان از یکطرف تحت تاثیر محرکهای نفس بطرف ارضاءِ بی حدوحصر تمایلات غریزی کشیده میشود و از تعادل و حدود لازم تجاوز میکند. در اینصورت می‌گوئیم ستمگر شده است و بطرف شرّ و بدی منحرف گردیده.

عاملی که میتواند تمایلات نفسانی و عمل انسان را مهار و تحت نظم و قاعده درآورد اراده آزاد و قدرت خودداری و تسلط بر نفس است که با کمک شناخت و تشخیص درست از زیاده‌روی و انحراف جلوگیری میکند.

در حالت اول، زیاده‌روی عواقب سوئی برای شخص در بر دارد بعبارت دیگر تجاوز از اعتدال موجب ظلم بر نفس است، کسیکه بیشتر از احتیاج واقعی می‌خورد قبل از هرچیز بر خود ستم روا داشته و سلامت خود را بخطر افکنده است. در حالت دوم، آگاهی بر مصلحت شخصی و برخورداری از قدرت اراده و تسلط بر نفس، موجب میشود ازحد اعتدال و احتیاج پا فراتر نگذارد.

حالت اخیر درصورتی است که فقط نیازها و تمایلات جسمانی در فرد ظهور کرده باشد. در حالت دیگری احتیاجات مادی و معنوی یا محرکهای دو بُعد وجودی باهم بروز می‌کنند. این وضعیت زمانی اتفاق می‌افتد که انسان در برابر یک موقعیت خاص قرار میگیرد.

موقعیتی که برانگیزنده هردو دسته احساسات و تمایلات است. مثلاً غذا یا مایحتاج دیگری است که هم می‌تواند به‌خود اختصاص دهد و هم می‌تواند به نیازمند دیگری بخشد در این حال بین دو نوع احساس قرار می‌گیرد یا خود دوستی و غیردوستی، در این وضعیت سه نوع انتخاب یا امکان انتخاب برای شخص وجود دارد یا همه را به‌خود اختصاص می‌دهد و نیازمند را محروم می‌کند که در این صورت می‌گوییم برخود ستم کرده است. زیرا با این زیاده‌روی درخواستها و بی‌اعتنائی به احساسات انسانی خویش از تکامل استعدادهای انسانی خود جلوگیری نموده است. یا قسمتی برای خود و قسمتی برای غیر جدا می‌کند. نه خود را محروم می‌سازد و نه غیر را و جانب اعتدال پیش می‌گیرد. یا از خود صرف‌نظر و همه را به غیر می‌بخشد و یعنی غیر را بر خود مقدّم می‌دارد. جز این سه، انتخاب دیگری وجود ندارد ــ اشخاص را بر حسب اینکه با موقعیتها به چه نحو برخورد می‌کند می‌توان به سه گروه عمده تقسیم کرد.

ثم اورثنا الکتاب الذین اصطفینا من عبادنا فمنهم ظالم لنفسه و منهم مقتصد و منهم سابق الخیرات باذن‌الله ذلک هوالفضل الکبیر.

سپس ارث دادیم کتاب را به‌کسانی که از بندگان خود برگزیدیم و از ایشان گروهی ظالم برخویش، از ایشان گروهی میانه‌رو، و از ایشان گروهی سبقت‌گیرنده در خوبیها هستند. چنانکه آیه خود معلوم می‌کند امکان انتخاب بین سه شیوه فوق بعد از کسب آگاهی از طریق کتاب (مکتب) بوجود می‌آید.

فعلیت یافتن استعدادها و فطریات

انسان در آغاز خلقت و با تولّد مجموعه‌ای از استعدادهای فطری است، دسته‌ای قدیمی و متعلّق به مرحله حیات بشری و دسته‌ای جدیدتر و مربوط به مرحله آغاز حیات انسانی، احتیاج و شرایط خارجی توأماً عامل بروز محرکها و تمایلات و یا استعدادهای مختلف‌اند. نیازمندیهای جسمانی می‌توانند مستقل از شرایط خارجی هم بروز کنند. احتیاج به غذا و احساس گرسنگی الزاماً ارتباطی با موقعیت محیط ــ بودن یا نبودن مواد خوراکی در دسترس ندارد. همچنین میل جنسی و نظایر آن. البته بعدها در اثر تجربه، بسیاری از این تمایلات شرطی می‌شوند. یعنی عامل خارجی که باید آن احتیاج را برآورده کند خود بصورت محرک مستقلی عمل می‌نماید. غذا احتیاج بدن را به مواد مورد نیاز رفع مینماید. اوّل بدن احتیاج پیدا می‌کند سپس بطرف غذا رو می‌آورد. امّا تاثیری که غذا در رفع گرسنگی و ارضاءِ این میل برجای میگذارد در اثر تکرار تجربه سبب میشود که گهگاه مشاهده غذا محرکی شود برای بروز میل بخوردن. همچنین میل جنسی که بعدها به مشاهده عامل خارجی شرطی میگردد.

نیازمندیهای روانی در مجموع از این قاعده مستثنی نیستند ولی بروز ظهور آنها بیشتر تابع موقعیت خارجی است. احساس همدردی و نوعدوستی پس از برخورد با موقعیتی که در آن فردی از نوع در رنج و سختی است در شخص برانگیخته میشود. میل به کشف حقیقت با مشاهده پدیده‌های اسرارآمیز جهان فعّال میگردد. انگیزه کمال‌جوئی با مشاهده نمونه‌های متعالی انسانی، بیدار میشود. نیاز به پرستش و عشق‌ورزی و نیایش هم جلوه‌های دیگری از انگیزه کمال‌جوئی و فرار از ضعف و نقص‌اند. روی هم رفته ایندسته انگیزه‌های فطری شخص را به رهایی از قید و بند تن و اسارت طبیعت و غریزه و فرار از ضعف و جهل و نقص و رفتن بسوی آزادی و قدرت دانائی و کمال می‌خوانند و این‌همه در قاموس انسانیت و ارزش‌های انسانی خیراند و خوبی. اما دسته اول انگیزه‌هائی هستند که شخص را به تبعیت کورکورانه و بنده‌وار از خواستهای تمایلات بشری دعوت میکنند و انسان در هر موقعیت بدو سو فراخوانده میشود. بسوی خیروکمال و بسوی شر و انحطاط «و یدع الانسان بالشر دعاوه بالخیر و کان الانسان عجولاً» اسراء ۱۱. و می‌خوانندشان به بدی همانند دعوتش به خوبی و انسان عجول است. بعضی به این ندا و بعضی به آن یک گوش فرا می‌دهند «و من ذرّیتهما محسن و ظالم لنفسه مبین» صافات ۳ و از اخلاف آنان (بعضی) نیکوکار و (بعضی) آشکارا ظالم برخوداند. انسان در اصل مستعد گام برداشتن در هر مسیر است. اما عملاً در آغاز زندگی و پیش از آنکه آگاهی کسب کند از تمایلات نفس تبعیت میکند و چون از «حدود» و «مرزها» بی‌اطلاع است زیاده‌روی و تجاوز میکند. از این جهت قرآن وی را «ظلوم» می‌خواند... در کارها بر خود اندازه نمی‌شناسد و لذا «عجول» است می‌خواهد زودتر از موقع مقرر واجل مسمی به مقصود برسد. می‌تواند چشم بر حقایق ببندد و آنها را نادیده بگیرد و کفور شود یا سر بر قوانین و سنتهای جهان پشت کند و «طاغی» گردد. مختار است، و از این رو قادر است نعمتهایی که پروردگار بوی داده پوشیده دارد و بجای استفاده درست از آنها، ناسپاسی و به ربّ خود کفور شود. استعدادها را نهفته نگاهدارد و یا در جهت عکس حرکت تکاملی هستی بکار اندازد. بهر تقدیر آدمی از دو سو در برابر دوبُعد تامین و نامحدود قرار دارد و در هر بُعد به هر آرزویی می‌تواند دست یابد «... ام للانسان ماتمنّی» نجم ۵۳ برای انسان است آنچه آرزو میکند انسان به آنچه دارد قانع نیست و در جائی که هست متوقف نمی‌ماند هر لحظه میکوشد موقعیت کنونی را ترک و گامی بجلو بردارد. از مواقع میگذرد و هرگز به سیری نمی‌رسد. «بل یرید الانسان لیفجر امامه» قیامة ۵ بلکه انسان میخواهد راهش را بجلو باز کند.»

بقیه از صفحه ۸

تداوم انقلاب

شرایط محیطی ناشی از زمینه‌های شخصی نوع انسان نیز می‌داند، راه مقابله با این مشکل را هم عرضه می‌کند و می‌گوید: یک بعد نفس تجاوزگری و وسوسه است و بعد دیگرش هم استعدادهای خدائی هستند که انسان را به‌اراده آزادش و بوسیلهٔ آگاهی و شعوری که بدست می‌آورد بر خود مسلط می‌کند و بر این اساس تأکید دارد که علاوه بر ایجاد شرایط و مناسبات اجتماعی سالم و پویا، با استفاده از امر بمعروف و نهی از منکر و جهاد اکبر در پرتو خودآگاهی توحیدی، شخصیت فرد را در جهت ایده‌آلهای انسانی تکامل بخشد و ضمناً علاوه بر جلوگیری از تمرکز قدرت و ثروت همیشه و در همه حال باید فرهنگ انقلابی اسلامی الگوی نظام اجتماعی باشد، نه تابع آن، تا بوسیله‌ای برای توجیه سیستم بدل نشود. مسئله دیگری که بسیار مهمّ است و در نظام اسلامی هم پیش‌بینی شده اینکه، نباید اجازه دهیم که قدرت و ثروت، بهر عنوانی، متمرکز شود. اسلام حتی اجازه نمی‌دهد که ثروتی را که از کار شخصی بدست آمده، متمرکز شود. چرا؟ چون همین تمرکز ثروت می‌تواند عاملی برای انحراف باشد. اینستکه می‌گوید حق جامعه را باید داد و بعد هم انفاق را برای تکامل یافتن، مطرح می‌کند. یا قدرت را هم به‌همین ترتیب، با توجه به‌اینکه اصالت را به‌انسانها و مردم میدهد، تصمیم‌گیری را در رابطه با اصول و شوراها مطرح می‌کند و اجازه نمی‌دهد که فقط دولت همه تصمیم‌گیری‌ها را انجام دهد. چه در سیستمهای دیگر همهٔ مراجع تصمیم‌گیری در دست دولت است، ارتش و اقتصاد هم بهمین ترتیب پس اگر دولت منحرف شد چه کسی می‌تواند جلوی این انحراف را بگیرد؟ بنابراین بنظر من در سیستم اسلامی دولت در واقع نقش راهنمائی و نظارت و هدایت و برنامه‌ریزی اساسی را دارد، ولی این مردم هستند که همیشه کارهای اجرائی را انجام می‌دهند. بنظر من این تمهیدات می‌توانند تا حدود زیادی جلوی بروز چنین فاجعه‌ای را بگیرند.

انقلاب فرهنگی و تداوم انقلاب

س ــ با توجه به‌اینکه جوامع در ارتباط با یکدیگرند و باید از تجربیات یکدیگر استفاده کنند. آیا در زمینه انقلاب فرهنگی، چین به‌نتیجهٔ مثبتی رسیده است که ما نیز از تجربیاتش استفاده کنیم؟

ج ــ انقلاب فرهنگی چین اصل مهمی را مطرح کرد، اما شکل اجرائیش نتوانست موفقیت‌آمیز باشد. اصلی که مطرح شد، تداوم انقلاب بود. همان که در اسلام هم بصورت امر بمعروف و نهی از منکر مطرح است و یکنوع تداوم انقلاب فرهنگی است. یعنی که شما باید همیشه آن پدیدهٔ فرهنگی را زنده نگهدارید و حتی در این مورد آیه‌ای نیز هست که با صراحت تأکید بر تشکل این نیروی اجتماعی دارد. «و لتکن منکم امة

بقیه در صفحه ۱۰

گرامی باد خاطره شریعتی، معلّم انقلاب ما

نامه‌های رسیده

خوانندگان عزیز:

از مدتی پیش که کثرت نامه‌های شما لزوم این را میداشت که به‌آنها پاسخ گفته شود بعلت تراکم مطالب نتوانستیم باین ضرورت جواب گوئیم. نامه‌های شما، بانقد و پیشنهاد بهفته‌نامه امت ما را دلگرمتر می‌کند و برای ما بسیار کمک کننده میباشند.

تا بحال تعداد زیادی نامه بما رسیده که یا در بخش گزارشات، تفسیرها و یا در بخش هنر و ادبیات بوده. اما اگر مقاله‌تان تاکنون بچاپ نرسیده بدو دلیل میباشد. اولاً تراکم مطالب و ثانیاً کمبود و ضعف، و اتخاذ بعضی مواضع در نامه‌ها باعث میگردید که بعضی نامه‌ها بچاپ نرسند.

در این شماره چند نامه رسیده بچاپ گردید. اما خواهران و برادران نمیبایست همکاری خودتان را با ما قطع کنید. که باز هم اینگونه نامه‌ها بما کمک مینمایند.

با آرزوی ادامه مکاتبات شما و بهتر شدن کیفیت ما.

خلع سلاح عمومی

نامه زیر از طرف یکی از خوانندگان امت بهما رسیده است. در مورد چاپ آن ذکر چند نکته ضروری است.

۱ ـ در جمله بندی سراسر نامه پراکندگی‌های وجود دارد.

۲ ـ پیشنهاد جمع‌آوری اسلحه ـ می‌توان مطرح باشد. اما بهمراه تغییراتی از همان قبیل که نویسنده پیشنهاد می‌کند. ـ امّا این بدان معنی نیست که جمع‌آوری اسلحه ضرورتی ندارد.

۳ ـ با توجه به‌اشکالات فوق ـ از آنجا که این نوشته را در مجموع مثبت تشخیص دادیم اقدام به‌چاپ آن می‌کنیم.

همه روزه در هر محفلی و از جمله در محافل رسمی صحبت از خلع‌سلاح عمومی است و هرکسی مسئله را از نقطه‌نظر خاصی مطرح کرده و طبعاً برحسب همان نقطه‌نظر نیز پاسخی ارائه میدهد.

قبلاً یادآور میشویم که بعلت فقدان فضای سیاسی باز در رژیم خفقان‌آور طاغوتی، از آنجا که امکان تمرین طرح و حل مسائل سیاسی برای عموم مردم وجود نداشته است از اینرو در جو آزاد فعلی هر فرد فاقد صلاحیتی که امکان این ورزش را پیدا میکند بناچار طرح و حل‌های اشتباه مطرح می‌کند و در این میانه از طرفی توهم تفکر سیاسی بجای تفکر سیاسی سالم می‌نشیند و از طرف دیگر مسائل مبتلا به‌مردم کماکان ناگشوده باقی می‌ماند.

برای اینکه مسئله مورد بحث را بروشنی تمام مطرح سازیم لازم است توجه خود را به‌نقش اسلحه در به‌ثمر رساندن انقلاب و پاسداری از دستاوردهای آن معطوف داریم. از هر زاویهٔ دیدی که به‌مسئله نگاه کنیم در هر حالی آنچه غیر قابل انکار است اینست که هر انقلابی زیرورو شدنی است در تمام مؤسسات و نهادهای اجتماعی یک جامعه و آنهم بنوبهٔ خود چیزی نیست مگر استحالهٔ کامل ارزشهای زیرساز روابط ملحوظ در آن مؤسسات و نهادها. بیانی دیگر پیام و هدف هر انقلابی آن ارزشهای متعالی اجتماعی است که رهبری انقلاب در صدد تحقق آنها در تمام اندام جامعه است و از همین مختصر میتوان نتیجه گرفت که تحقق انقلاب ممکن نیست جز از گذرگاه نفوذ و همه‌جاگیری و بویژه جاافتادگی طبیعی ارزشهای انقلاب در خمیره و ذات هرگونه رابطه اجتماعی بگونه‌ای که هر عمل اجتماعی از هر فردی که در انقلاب شرکت جسته (مردم) جز بر بنیاد ارزشهای نوین انقلاب استوار نشده باشد. حال با این طرز برخورد با موضوع سؤال اینست که آیا چنین استحاله‌ای صورت گرفته است؟ آیا روابط اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و بطور کلی ارزشهای هر رابطه‌ای در جامعه تکانی خورده است؟ آیا تفنگ آتشینی که برای تحقق ارزشهای انقلاب و پاسداری از دستاوردهای آن است دیگر لازم نیست در دست انقلابیون راستین باقی بماند؟ اگر شمشیر بدست زنگی مست هم افتاده است چگونه میتوان خلع سلاح انقلابیون را توجیه منطقی کرد؟ مگر نه اینست که درست چند روزی بعد از ۲۱ و ۲۲ بهمن ماه گذشته به‌عجله اعلام شد که مردم اسلحهٔ خود را تحویل دهند و باین دعوت لبیکی گفته نشد مگر از طرف افراد پاک ایمان و ساده‌دل، و همین باعث بهم‌خوردن تعادل جریان بنفع گروهها و افراد فرصت‌طلب و منافق گردید؟ چگونه میتوان از مردم مسلمان و پاک‌ایمان، پاسداری از انقلاب را انتظار داشت بی‌آنکه وسیلهٔ چنین دفاع و پاسداری را در اختیار آنها قرار داده باشیم؟ بی‌تردید تاریخ گذشته ما هم بخصوص در جریان مشروطه چراغی تواند بود فراراه امروز و آینده ما (فاعتبروا یا اولوالالباب).

۱ـ اسلحه واقعی انقلاب و ضرورت انجام تغییرات بنیادی

اگر مسئله را از زاویه دیگری مورد دقت قرار دهیم توقع پاسداری از انقلاب بدون بسیج همه‌جانبهٔ پاسداران واقعی آن (مردم مسلمان) چیزی نخواهد بود جز نمایانگر برداشت مکانیکی از مفهوم انقلاب. همانطوریکه اشاره شد تفنگ برای تحقق ارزشهای انقلاب و پاسداری از آنست و از اینرو سؤال اینست که با این دست‌نخوردگی ارزشی ـ فرهنگی جامعه ما (که همواره وسائل ارتباط جمعی و از جمله رادیو ـ تلویزیون نیز باین دست‌نخوردگی کمک میکنند) چگونه میتوان تفنگ را از پاسداری انقلاب جدا کرد در حالیکه دشمن زخم‌خورده و مزدوران ابرقدرتها مسلحانه در کمین انقلاب بتوطئه نشسته‌اند؟ در این امر تردیدی نیست که تفنگ اگر بتواند مظهر سیاسی رژیمی را سرنگون کند بیشک نمیتواند تا ابد مدعی پاسداری از انقلاب مردم باشد اما در اینهم نباید اندک تردیدی کرد که مادامیکه مردم انقلاب‌زده، به‌اسلحهٔ فرهنگ انقلابی مسلح نشده باشند نه تنها نمیتوان آن جامعه را انقلابی ـ در مفهوم واقعی آن ـ قلمداد کرد بلکه اصولاً خلع سلاح آن زمینه‌سازی خطرناکی است برای بازگشت و استواری و ریشه‌دوانی مجدد ارزشهای ضد انقلابی طاغوتی، و این حقیقتی است که تمام انقلابهای اجتماعی ـ اقتصادی بدون پشتوانهٔ انقلاب فرهنگی آنرا بروشنی باثبات رسانده است. بزبانی دیگر هرگز نمیتوان بتحقق انقلاب اجتماعی ـ اقتصادی در جامعه‌ای امیدوار و مطمئن بود مگر اینکه با قاطعیت هر چه تمامتر از طریق انقلاب فرهنگی بنیادینی، تمام ارزشهای والای انقلاب را بر پائین‌ترین طبقات و قشرهای جامعه ـ که بحق آنها بایستی حافظ انقلاب و ثمرات آن باشند که خود، انقلاب را بثمر رسانده‌اند نه ارتش که خاص دفاع از مرزها است ـ نفوذ داده و اطمینان کافی حاصل نمود که ارزشهای انقلابی، در ناخودآگاه مردم آنچنان جای گرفته است که هرگز بهیچ حرکت ضد انقلابی میدان عمل نمیدهد اما آیا با این شیوه تبلیغاتی فعلی، انقلاب فرهنگی ـ که سهل است ـ حتی ترک‌خوردگی در ترکیب فرهنگی ـ ارزشی طاغوتی نیز امکان پیدا کرده است؟

گذشته از اینها اگر ما بمفهوم واقعی انقلاب و رابطهٔ آن با تفنگ گرم و بویژه تفنگ سرد (فرهنگ انقلابی) توجه کافی داشته باشیم و بخصوص اگر بتربیت اجتماعی اسلامی عنایت کنیم که تربیت اجتماعی انسان را تربیت محیط او میداند نه تربیت خود او، بیشک باین اصل اساسی خواهیم رسید که خلع سلاح مردم ممکن نخواهد بود مگر از طریق اعدام ریشه‌های اقتصادی ـ اجتماعی توجیه‌کننده حمل و نگهداری تفنگ ـ که البته در صورت امکان چنین خلع سلاحی غیر از خطرات جبران‌ناپذیر و هدردادن خون شهیدانمان و بخون کشیدن هر چه بیشتر انسانها ثمرهٔ دیگری نخواهد داشت. اگر ما بی‌آنکه در ترکیب اقتصادی ـ اجتماعی جامعه دستی برده باشیم و یا دست کم طرح کلی آنرا برای آینده با همین مردمی در میان گذاشته باشیم که سینه‌های خود را سپر گلولهٔ دژخیمان کرده انقلاب را با چنگ و دندان بکف آورده‌اند و بیانی دیگر بی‌آنکه از طرح کلی و چهارچوب اساسی ملی‌کردن اراضی، مصادرهٔ سرمایه‌های بیادآوردهٔ غارتگران بین‌المللی، اعدام رباخواری بانکی و غیربانکی، مصادرهٔ صنایع عمده به نفع امت اسلامی، تنظیم رابطهٔ کار و کارگری و و و براساس اصل همیشه جاوید قسط اسلامی (و لیس للانسان الا ماسعی) تصویر روشنی بدست همین پایگاه اصلی انقلاب یا امت اسلامی خود تسلیم کنیم چگونه می‌توانیم جمع‌آوری اسلحه را امری موجه قلمداد نمائیم؟ البته شکی نیست که اسلحه در دست ضد انقلاب و فرصت‌طلب هرگز به سود انقلاب نخواهد بود اما راه‌حل منطقی آن حفظ جمیع شرائط طاغوتی و جمع‌آوری عمومی اسلحه تواند بود؟

۲ـ چه باید کرد

پیش از اینکه راه حل خود را اجمالا در این باره بیان کنیم باین واقعیت مسلم اعتراف داریم که دولت فعلی دولتی است موقتی و از اینرو نمی‌توان ارائهٔ سیاستهای درازمدت را از او توقع داشت اما باین هم اعتقاد داریم که اولاً روشن شدن این مسائل اساسی و در عین حال اجتناب‌ناپذیر را از پیشگاه رهبری انقلاب خواستاریم و ثانیاً باید قبول کنیم که بسیاری از موضع‌گیری‌ها و حرکتهای سیاسی ـ اقتصادی هر دولت موقتی بالاخره زمینهٔ طرح کلی نهادهای سیاسی ـ اقتصادی آینده را تشکیل خواهد داد و از همین رو هر گونه مسامحه‌ای جز، بهانه دادن بدست فرصت‌طلبان و زمینه‌سازی بازگشت ارتجاع نتیجه دیگری نخواهد داشت.

۱ ـ بنظر ما در وحله نخست ضرورت دارد رهبری انقلاب با قاطعیت همیشگی خویش خط مشی آینده انقلاب را در زمینه موارد یاد شده هرچه زودتر و روشنتر اعلام فرموده و دولت موقت را موظف سازند موضع‌گیری و حرکت سیاسی ـ اقتصادی خود را بر اساس آن آغاز و استوار نماید چه با چنین اقدامی اگر مردم عملاً خود و دولت را در مسیر واقعاً انقلابی احساس کنند خود آنها با هشیاری انقلابی خود کوچکترین حرکت ضد انقلابی را زیر نظر گرفته راساً اقدام به‌خلع سلاح خواهند کرد و مهمتر از آن اصولاً زمینه موجهی برای هیچ گونه حرکت ضد انقلابی از سوی هیچ فرد و گروهی باقی نخواهد ماند.

۲ ـ قبل از اینکه تفنگ را از دست مردم بگیریم بیائیم آنها را بتفنگ فرهنگ انقلابی مسلح سازیم تا بدانند در انقلاب چه چیزی را بدست آورده‌اند تا برای پاسداری از آن چگونه باید هشیارانه ناظر جریانات باشند و اساسی‌تر اینکه بدانند با از دست دادن تفنگ، نه تنها خلع سلاح نشده‌اند بلکه حتی بهترین و ریشه‌دارترین و مقدسترین سلاحها را بدست آورده‌اند و این ممکن نیست مگر از طریق استحالهٔ کامل فرهنگ و ارزشهای این جامعه، و اینهم ممکن نیست مگر از طریق بمباران فرهنگی انقلابی بتوسط وسائل ارتباط جمعی و ایجاد جو انقلابی.

۳ ـ بعد از رعایت دو اصل اساسی یاد شده چنانچه باز هم نیازی بجمع‌آوری اسلحه شد با شناسائی افراد مومن بانقلاب آنها را بسلاح گرم مسلح کرده بویژه با تسلیح فرهنگ انقلابی و فرهنگ اسلحه‌داری آنها، هرگونه فعالیت ناموجه ضد انقلابی را در نطفه سرکوب نمائیم.

محمدحسن شهیدی

نامه‌ای از خواننده

در ذیل نامه رسیده یکی از خوانندگان را چاپ رساندیم، به‌امید آنکه نتایج خواسته شده تحقق یابد.

بنام خدا

با درود فراوان بهشما برادران و خواهرانی که با مبارزه پیگیر و موضع‌گیریهای اصولی‌تان انقلاب را تداوم بخشیده و حرکت ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی خود را مستحکمتر میکنید.

من اهل دهی از توابع بوشهر میباشم و فعلاً در شهری دیگر درس میخوانم. این نامه را بخاطر انتظاریکه از شما دارم مینویسم. من نمی‌توانم از مسائلی که در اطرافم میگذرد بی‌تفاوت باشم چون در مقابل خدا و خلقم مسئولم و از مسئولین امر در خیلی از امور بخاطر بی‌توجهی و تسلیم‌پذیریشان دردمندم.

من اهل دهی هستم که مردمش اکثراً زمیندار (خرده مالک) بهمراه تعدادی قابل توجه مالک بزرگ (سرمایه‌دار پلید و کثیف) می‌باشند. تعدادی هم که زمیندار نیستند از مناطق دیگر مثل سیستان و بلوچستان، خراسان و... بده آمده‌اند که برحسب سنتهای غلط طایفه‌ای به‌اینها در موقع تقسیم زمینهای جدید هم زمین نمیرسد و اکثراً (۹۹/۹۹٪) در شرایط سختی هستند. سرمایه‌داران این ده زالو صفتانی هستند که تا دیروز مزدور رژیم وابسته به‌امپریالیزم و حالا در جهت هدفهای امپریالیزم قدم برمیدارند. همین سرمایه‌داران در کوران انقلاب کنار دریا خانه‌های شیکی ساختند که بوسیلهٔ جوانان همین ده بعد از سرنگونی استبداد بخاطر جلوگیری از غارت بیشتر، خانه‌هایشان خراب شد. ولی حالا که جوانان محصل نیستند آنها با فریب کمیته بوشهر و گرفتن مدرک کتبی اجازه بسازسازی خانه‌هایشان را میگیرند. همین کمیته با اقدام نادرست و تسلیم طلبانه اجازه داد در آن زمانیکه ماهی‌های دریا در حال تخم‌ریزی بودند توسط سرمایه‌داران و عده‌ای مالک و خرده مالک سودجو غارت شوند.

همین مسئله بسیار مهم باعث شد که من این نامه را بنویسم و از شما تا حدّ امکاناتتان طلب اقدام کنم زیرا که این منبع بزرگ خدادادی در معرض نابودی میباشد.

حالا همان سرمایه‌داران بهمراه تعدادی خرده مالک (به‌عبارتی مالک) با اجیر کردن عده‌ای از کشاورزان و دیپلمه‌ها و حتی لیسانسه‌های ضد انقلابی این ده ماهی‌های دریا را آنچنان غارت میکنند که حتی ماهی‌های کوچک را که نباید گرفته شود میگیرند و درست مثل گذشته در بندر انزلی و رشت و شمال شهر تهران بفروش میرسانند، چون برای اینان فقط سود مطرح است. بدبختی بزرگتر اینکه کمیته بوشهر از هر تور ماهیگیری در هفته ۲۵۰۰ تومان بقول خودش برای مستضعفان میگیرد در حالیکه هر تور در هفته بین ۴۰ تا ۱۰۰ هزار تومان درآمد دارد و کمیته عمق این خیانت را که نسبت بمستضعفان میشود درک نمیکند و این بخاطر

بقیه در صفحه ۱۱

تداوم انقلاب

بقیه از صفحه ۹

یدعون الی الخیر، یأمرون بالمعروف و ینهون عن المنکر». یعنی که گروهی از شما ـ صرفنظر از اینکه این یک وظیفه عام و واجب عینی است ـ باید متوجه این مسئله باشید. بدین معنا که فرهنگ را زنده نگهدارید و مراقبت اجتماعی کنید که انحراف رخ ندهد. این اصل در بینش توحیدی از جامعه است که معنی دارد و الاّ در بینش‌های دیگر وقتی که ما جامعه را بی‌طبقه می‌کنیم، دلیلی ندارد که مناسبات به‌گذشته رجعت کند.

اما در انسان شناسی توحیدی زمینه انحراف و تجاوز در نفس انسان هم هست، بهمین جهت است که ما می‌گوئیم انقلاب فرهنگی تا بشر زنده است، ضرورت دارد. امّا شکل اجرائی آن نیز بسیار مهم است و نباید بوسیلهٔ کسانی که حافظ یک نظام هستند، انجام بگیرد، بلکه باید توسط کسانی باشد، مستقل از سیستم و از درون خود مردمی که می‌خواهند بر جامعه نظارت کنند، بجوشد. بر این اساس است که می‌بینیم در مجلس خلیفه دوم، عربی بلند می‌شود و خطاب به‌خلیفه می‌گوید: اگر از راه راست منحرف شوی با این شمشیر راستت می‌کنم. یعنی که این مردم هستند که باید بر جامعه نظارت کنند.

در این مورد تجربه چین بما می‌آموزد که حتی بهترین و اصیل‌ترین تئوری و ضرورت اگر از مجرای قدرتهای حاکم انجام بگیرد، بمشکل اصلی‌اش اجرا نخواهد شد و نتیجه‌اش را هم که می‌بینیم. با همه این جریانات، چین در حال برگشت صد و هشتاد درجه‌ای بمناسباتی است که همه ارزشهای انقلابی را نفی می‌کند.

شخصیت‌پرستی و تکیه بر مردم

س ـ با توجه به‌اینکه فردپرستی پدیده‌ای از یک فرهنگ منحط است در این مرحله از فرهنگ جامعه چگونه با این مسئله باید روبرو شد و چه کسانی در این میان وظایف مهمتری بعهده دارند؟

ج ـ اصولاً در جهان بینی اسلامی هیچ جائی برای مطلق کردن شخص وجود ندارد و بر این اساس است که در اسلام حاکمیت از آن خداست و همه چیز مختص به‌اوست و بر روی زمین مردم هستند که جانشین خدایند. اگر ما این اصول را زنده کنیم، هیچ شخصی اجازه نخواهد یافت که به‌عنوان شخص خودش مطلق شود. این پدیده‌شناسی از فرهنگ غیرتوحیدی و استبدادی آمده، که بردگی ذهنی و عدم اعتماد به‌نفس و شخصیّت پرستی را بهمراه دارد. ما مبارزه با این پدیده را ابتدا باید از تغییر سیستم اجتماعی شروع کنیم. یعنی بمردم امکان بدهیم که خودشان تصمیم بگیرند و بر اساس شوراهای اسلامی، تصمیم‌گیری در سطح شوراها و در تمام سطوح جامعه انجام گیرد و سپس همّ کار فرهنگی که باید ارزشهای اسلامی را رواج بدهد و شدیداً با این انگیزه‌های شخصی و جاه‌طلبی و خودپرستی مبارزه کند و البته وظیفه رهبران در این میان سنگینتر است. چرا که وقتی خود رهبران جامعه مظهر چنین فرهنگی شوند و با این خصلتهای منفی مبارزه کنند، بهترین درس را بمردم خواهند داد. البته در عمل باز آنچه مهم است خود مردم هستند. همانطور که حضرت علی در برخورد با مسئله‌ای چون بردگی خطاب به‌برده‌ها میگوید: «مردم! شما را که خدا آزاد آفریده چرا تن به‌بردگی میدهید.» اینجا دو نوع برخورد مطرح است، یکی اینکه بمردم میگوید شما چرا تمکین می‌کنید؟ و یک وقت اینکه به‌برده‌دارها بگوئیم شما چرا به‌آنها اینگونه حکومت می‌کنید؟ برخورد صحیح این است که مردم را خطاب قرار دهیم و از آنها بخواهیم که خود بینش تازه بدست آورند. بنابراین ما هم در وهلهٔ اول باید این آموزش را بمردم بدهیم، سپس در سیستم سیاسی جامعه تغییرات لازم را، در جهت حاکمیت نظام اسلامی، پیاده کنیم تا مردم آن اعتماد بنفس لازم را بدست آورند و حالت بردگی فکری و ذهنی و سیاسی را از خود بزدایند.

دگرگونی روابط اقتصادی ـ اجتماعی

س ـ روابط اقتصادی ـ اجتماعی حاکم بر جامعه بعد از هر انقلابی دگرگون میشوند در حالیکه اکنون با اندکی تفاوت همان روابط پا برجاستند شما لزوم توجه به‌این مسئله را حس می‌کنید؟ اگر اینطور است چگونه و با کدام قدرت اجرائی باید این روابط را تغییر داد؟

ج ـ تردیدی نیست که در این انقلاب باید روابط و مناسبات اقتصادی ـ اجتماعی پیشین دگرگون شود و شکی نیز نیست که هنوز این دگرگونی صورت نگرفته است. اما علت این همه در اینجاست که دولت فعلی، دولتی موقت است که درگیر مبارزه با ضد انقلاب است و انتقال قدرت از رژیم پیشین به‌نظام انقلابی جدید. البته این وضعیت زیاد طبیعی نیست. بدین معنا که اگر ما دارای یک حزب پیشتاز انقلابی بودیم که برنامه‌هایش نیز روشن بود و نیروی پیشتاز ظرفیت و ابعاد گسترده و کافی برای جانشینی سریع داشت، دچار این تنگنا نمیشد. البته نفس این ضعف موجب این خواهد شد که ما در پیروزی علیه ضد انقلاب هم کمی ضعیف باشیم. چرا که پیروزی انقلاب علیه ضد انقلاب جدا از انجام این تغییرات بنیادی نیست و اگر میتوانستیم در اولین قدم مناسبات اساسی جامعه را دگرگون کنیم، ضد انقلاب را از پایگاههای اجتماعی ـ اقتصادی و سیاسی‌اش محروم کرده بودیم و در نتیجه ضد انقلاب خفه میشد. اما وقتی ما این آمادگی را نداریم ناچار در حالی با ضد انقلاب مبارزه می‌کنیم که هنوز پایگاههایش را دارد. در این میان مسأله‌ای که باید بدان توجه شود، ظرفیت انقلابی مردم است که میتواند در این دگرگونی نقشی بزرگ ایفا کند زیرا مردم خواهان تغییرات انقلابی هستند و برای اینکه این نیروی سیاسی ـ ایدئولوژیک خیلی گسترده انجام بگیرد و در غیر اینصورت و بدون توجه به‌این نیروی عظیم ضد انقلاب با تکیه بر سنتها و مناسباتی که در فرهنگ پیشین جای گرفته، میتواند مقاومت بخرج دهد.

عامل دیگری که به‌نظر من حائز اهمیت بسیاری است ظرفیت انقلابی خاصی است که امام خمینی از آن برخوردارند که ناشی از تقوی و صداقتشان در زندگی و عدم وابستگی ایشان به‌علائق شخصی است و نیز عشق پرشوری که بمردم و اسلام دارند، و بنظر من اگر نیروهای انقلابی ما از این فرصت گرانبها که ایشان هستند و میتوانند نفوذ کلام و نفوذ معنوی خودشان را برای بسیج مردم و علیه دشمن بکار برند، استفاده نکنند و ما تغییرات اساسی را ندهیم، ممکن است که ما این فرصت را به‌آسانی و مجددا نتوانیم که بدست آوریم.

مصادره اموال غیر مشروع

س ـ در نظام جدید با سرمایه‌هایی که از طریق روابط ظالمانه اقتصادی و در نتیجه نامشروع در نظام پیشین انباشته شده چه باید کرد؟

ج ـ تردیدی نیست که بر مبنای معیارهای اسلامی، چنین سرمایه‌هایی در هر زمان و در هر شرایطی که بدست آمده باشند، چون نامشروعند پس متعلق بمردم هستند. بهمین دلیل است که وقتی امام علی زمام امور را در دست گرفتند، گفتند که تمام آنچه در نظام پیشین به‌ناحق باشخاص داده شده، حتی اگر به‌کابین زنانشان هم رفته باشد، تعلق به‌بیت‌المال است و باید پس گرفته شود. در این بینش اسلامی اموال و سرمایه‌هایی که از راه نامشروع و استثمار و دزدی بدست آمده بمردم متعلق دارد در اولین مرحله به‌مرحله دیگر باید به‌مردم پس داده شود.

وابستگی به‌اقتصاد امپریالیستی

س ـ اصولاً مشکل اساسی جامعه ما از نظر اقتصادی و فرهنگی چیست و برای از میان برداشتن این مشکلات چگونه باید عمل کرد؟

ج ـ مشکلات اقتصادی ما بیشتر ناشی از وابستگی به‌اقتصاد امپریالیستی و سرمایه‌داری جهانی است، که همه چیز ما را در خدمت خودش گرفته است. ما اگر بخواهیم به‌استقلال و رشد اقتصادی برسیم در درجه اول باید با این وابستگی مبارزه کنیم و از زیر سلطه اقتصاد سرمایه‌داری بیرون آئیم. البته در این رابطه مشکلات ما ابعاد گسترده پیدا خواهد کرد و بدلیل همین وابستگی همه جانبه شاید نتوانیم یک‌باره عمل کنیم و یکباره تمام پیوندها را ببریم و به‌استقلال کامل برسیم. اما مشی اقتصادی ما باید این باشد که در زمینه‌های تولید اقتصادی به‌استقلال و خودکفایی لااقل علمی و فنی برسیم و مطمئنا برای انجام این مهم باید چندین سال کار پر زحمت و سخت را انجام داده و محرومیتهایی را تحمل کنیم و شعارمان این باشد که تا چیزی را تولید نکرده‌ایم، مصرف نیز نکنیم. اگر چه در زمینه نیازهای غذایی تا زمانیکه کشاورزی خود را احیاء نکرده‌ایم ناچار از وارد کردن آن مواد هستیم. اما مشی اقتصادی و سیاسی ما باید این باشد و فقط در این راه است که میتوانیم به‌آزادی برسیم. از نظر فرهنگی هم مهمترین مشکل ما وابستگی‌هایی است که هنوز به‌فرهنگ کهنه استعماری وجود دارد. زیرا همانطور که گفته شد این انقلاب و دگرگونی فرهنگی کاملاً رخ نداده و هنوز بعضی از نهادهای فرهنگ استعماری و سرمایه‌داری پیشین بخصوص در رابطه با اسلام که ۱۴ قرن در زیر سلطه طبقاتی خلفا و سلاطین و شاهان و طبقات ستمگر بوده و فسخ شده است وجود دارد اگر چه تا کنون به همت متفکران و پیشروان فکری بسیاری از حقایق آن نمودار گردیده است لیکن تا پاره کردن کامل پرده‌های ریا و تزویر و انجام یک انقلاب فرهنگی در تمام زمینه‌های فکری و فرهنگی و اقتصادی و اجتماعی اسلامی از پای نباید نشست.

وحدت نیروهای انقلابی مسلمان ضامن پیروزی ماست

ملی کردن بانکها

بنام خدا

بیانیه جنبش مسلمانان مبارز در مورد ملی کردن بانکها

اولین گام بزرگ انقلاب را در زمینه ملی کردن بانکها بدولت موقت، شورای انقلاب، بملت ایران و رهبر انقلاب امام خمینی تهنیت میگوئیم.

ما این اقدام را اگرچه با تأخیر صورت گرفت طلیعه آغاز مرحله تازه‌ای در حرکت انقلابی خلق مسلمان ایران تلقی میکنیم مرحله‌ای که در آن تغییرات بنیادی در نظام پوسیده استثماری وابسته به‌استعمار آغاز میشود و با اعمال حق حاکمیت بر موسسات پولی و تولیدی و اقتصادی اصل توحیدی حاکمیت و مالکیت «الله» تدریجاً تحقق مییابد.

با توجه به‌این واقعیت که غلبه برضد انقلاب و امپریالیسم بدون محو پایگاهها و قطع ایادی آن از شریانهای اقتصاد کشور ممکن نیست ملی کردن موسسات بانکی تجاری و تولیدی بزرگ و خلع‌ید از سرمایه‌داری وابسته یک ضرورت حیاتی برای انقلاب بشمار میرود.

با ملی کردن بانکها تا حدودی از کارشکنی و توطئه‌های ضد مردمی علیه اقتصاد کشور جلوگیری میشود و زمینه برای پی‌ریزی اقتصاد سالم و ملی فراهم میگردد.

ما این اقدام را بعنوان گام نخستین در انجام تغییرات اساسی تلقی کرده انتظار داریم اقدامات لازم بعدی در زمینه ملی کردن موسسات بزرگ صنعتی و تجاری سرنوشت میلیاردها ثروت کشور و ملیونها مصرف کننده و دهها هزار کارگر را در اختیار دارند با سرعت و قاطعیت بیشتری انجام گیرد.

ما این اقدامات انقلابی را وسیله موثری در بسیج خلق جهت بدست گرفتن سرنوشت خود و عامل زنده نگاه داشتن شور انقلابی و تب مبارزه با دشمن بوسیله وحدت عمل و هماهنگی بیشتر نیروهای انقلابی مسلمان و زمینه دگرگونی در تمام شئون زندگی مادی و معنوی جامعه میدانیم.

ما معتقدیم که الهام از رهنمودهای انقلابی و با توجه به‌انتظاراتیکه خلق بپا خاسته و مستضعف ما دارند اقدامات قاطع و سریعی در راه محو نهادهای پوسیده و ضد مردمی گذشته و الغاء مناسبات استثماری و قطع وابستگی اقتصادی و فرهنگی با امپریالیسم و لغو قراردادهای استقلال شکنانه پرداخته شود. و راه برای استقرار نظام قسط اسلامی و جامعه توحیدی هموار گردد.

جنبش مسلمانان مبارز

۵۸/۳/۱۹

بیانیه (۵۸/۳/۲۴)

گرامیداشت خاطرهٔ شهادت معلم شهید دکتر علی شریعتی

در روزهایی که خلق مسلمان بپا خاسته ما میرود تا با ادامه مبارزه علیه امپریالیزم جهانی به‌تحقق اهداف جمهوری اسلامی بپردازد، در روزهائی که ما بیش از هر زمان احتیاج به‌آگاهی و بینش و شناخت داریم، در زمانی که دستهای توطئه و تحریف از همه سو علیه انقلاب ما در فعالیت است، گرامیداشت خاطره شهادت پرشکوه علی شریعتی فرصت مغتنمی است برای تحلیل ضرورتهای اصلی انقلاب.

دکتر علی شریعتی که در روزگار تاریک اختناق علیه سه عامل بهم پیوسته زر، زور و تزویر جنگید عناصر ضد انقلاب یعنی زرداران، زورمندان و اهل تزویر را برای ما مشخص کرد.

دکتر علی شریعتی که در اوج استبداد و دیکتاتوری با عافیت‌طلبی، ارتجاع و غرب‌زدگی مبارزه کرد در حقیقت عوامل اصلی سد راه انقلاب را بما شناساند و مبارزه شجاعانه با آنان را بهمهٔ فرزندان مکتب اسلام آموخت.

دکتر علی شریعتی که در زمانه سکوت و رضا، عصیان برای احقاق حق بردگان، رنجبران، زحمتکشان و شلاق‌خوردگان را آغاز کرد به‌فرزندان انقلاب صراحت و جسارت و حق‌طلبی را بعنوان تنها روحیه مؤثر انقلابی آموزش داد.

هواداران جنبش مسلمانان مبارز در غرب کشور از همه نیروهای مسلمان مترقی و همه شاگردان دکتر علی شریعتی خواستار شرکت مؤثر و فعال در بزرگداشت خاطرهٔ شهادت معلم شهید، و مجاهد حق‌طلب علی شریعتی است. برنامه تنظیمی جنبش بمناسبت شهادت این بزرگمرد بزودی انتشار خواهد یافت.

گشوده باد راه شریعتی در تداوم انقلاب خلق ما

هواداران جنبش مسلمانان مبارز در غرب کشور

امام خمینی با اعلام جهاد سازندگی همهٔ اقشار ملّت را باین جهاد فراخواند.

امام خمینی در پیامی بملّت ایران از همهٔ اقشار ملّت خواست که در امر جهاد سازندگی شرکت نمایند. ما در ذیل قسمتهایی از این پیام مهّم را میآوریم:

ما در مشکلات باید به ملّت متوسل بشویم ملتی که بحمدالله مهیا برای همه‌نوع خدمت و فداکاری بوده و هستند. با فداکاری ملّت بحمدالله مراحلی را که بسیار اهمیت داشت پشت سر گذاشتیم، موانع مرتفع شد، خائنین رفتند، و اگر نغمه‌ای هم باشد با همت ملّت خواهند رفت.

... دانشجویان عزیز، متخصصین، مهندسین، بازاریان، کشاورزان، همهٔ قشرهای ملّت داوطلب برای این است که ایرانی که بطور مخروبه بدست ما آمده است بسازند. از این جهت باید ما این جهاد را به سازندگی موسوم نمایم. در این جهاد که همه قشرهای ملت زن و مرد، پیرو جوان دانشگاهی و دانشجو، مهندسین، متخصصین، شهری، دهاتی همه باید با هم تشریک‌مساعی کنند و این ایران را که خراب شده است بسازند و البته آنجاهائیکه بیشتر خرابی هست مثل روستاها، جاهائیکه ساکن عشایر است، دهات دورافتاده که تقریباً هر کدام از گروههایی آیند شکایت از وضعشان دارند.

... من به همه ملت به همه اشخاص که در این روستاها و دهات بسر می‌برند پس از اینکه به همه‌شان دعا میکنم و عرض ارادت یک سفارش دارم و آن این است که توجه کنند کسانیکه برای ساختن و برای سازندگی و برای جهاد سازندگی در دهات می‌آیند، در روستاها می‌آیند توجه کنند که مبادا خدای نخواسته در بین آنها اشخاصی باشند که برخلاف میل ملت برخلاف اسلام مسائلی داشته باشند اگر یک چنین اشخاصی دیدند فوراً آنها را از دو کنار بگذارند و نگذارند در بین جوانهای ما در بین روستائیان ما بتبلیغات سوئی بکنند. انشاءالله خداوند به همه ملّت و به همه کسانی که در این راه تشریک‌مساعی میکنند و این وظیفه اخلاقی شرعی را ادا میکنند به همه توفیق عنایت کند. همه موفق باشند که در این جهاد شرکت کنند و آن خرابیها را بسازند و برادران خودشان را کمک کنند که شاید هیچ عبادتی بالاتر از این عبادت نباشد...

کمک‌های آمریکا به‌مصر و اسرائیل

هرالد تریبون ــ ۱ ــ ژوئن ــ ۱۹۷۹

کمک اضافی بمصر و اسرائیل بخاطر حمایت از پیمان صلح اخیرشان، دیروز که کنگره به‌اتفاق‌آراء کمک ۴/۸ میلیارد دلاری آمریکا را به‌تصویب رساند، حتمی شد. کنگره با ۳۷۴ رأی موافق در مقابل ۲۸ رأی مخالف این کمک را تصویب نمود. سنای آمریکا نیز در ۱۴ مه جاری با آراء مشابهی این کمکها را تصویب کرده بود. یک کمیته مشترک سنا و کنگره به‌منظور موافقت بر سر بعضی تفاوت‌نظرهای جزئی شروع بکار خواهد کرد. صورت حساب در حقیقت شامل یک کمک اقتصادی و نظامی ۱/۴۷ میلیارد دلاری بدو کشور، و ۱/۱ میلیارد بصورت وام و کمک‌های اقتصادی و ۳۷۰ میلیون دلار به‌شکل اعتبار خرید ــ بمنظور تأمین بودجه ۳/۷ میلیارد دلاری خریدهای نظامی، می‌باشد. اسرائیل ۸۰۰ میلیون دلار بصورت وام برای اقلام دفاعی و ساختن پایگاههای هوایی بمنظور جایگزینی پایگاههای سینا که تحت مفاد قرارداد تخلیه خواهد کرد، دریافت خواهد نمود، و ۲۲۰ میلیون دلار نیز بشکل وامهای فروش نظامی برای سال مالی جاری بمنظور تأمین بودجهٔ ۲/۲ میلیارد دلاری اقدام دفاعی و خدمات دریافت خواهد کرد.

بازپرداخت این کمکها که در ۱۰ سال اوّل بدون بهره بر اصل سرمایه است، ۳۰ ساله خواهد بود. مصر ۳۰۰ میلیون دلار بصورت وام و کمک اقتصادی و ۱۵۰ میلیون دلار بصورت وام خریدهای نظامی به‌منظور تأمین بودجهٔ ۱/۵ میلیارد دلاری خرید اقلام دفاعی و خدمات، دریافت خواهد نمود.

دستگیری ۱۰۰۰ دانشجوی فلسطینی

فلسطین اشغالی ــ ۷۹/۶/۱۶ ــ وفا

فرماندار نظامی صهیونیست در کرانه غربی اعتراف کرد نیروهای پلیس بیش از هزار دانشجوی فلسطینی را دستگیر کرده است. وی در یک مصاحبه تلویزیونی گفت تنها در شش ماه گذشته بیش از ۱۵۰۰ فلسطینی که اکثرشان از دانش‌آموزان مدارس هستند، دستگیر شده‌اند.

وی تأکید کرد پلیس تصمیم دارد دانشگاه بیرزیت را بحالت تعطیل نگاه داشته و سال تحصیلی جاری را لغو کند.

اعتراض شهرداری و سندیکاهای کارگری

فلسطین اشغالی ۱۹۷۹/۶/۱۶ ــ وفا

شورای شهرداری و سندیکاهای کارگری و انجمن‌های ملّی و مذهبی نابلس در اجتماعی شیوه‌های صهیونیستها را در مصادره اراضی بقصد تأسیس مستعمره‌نشین‌های یهودی بشدت مورد انتقاد و اعتراض قرار داده و از نیروهای ملّی و ترقیخواه عربی خواستار افشای این توطئه‌ها شدند. در این اجتماع عنوان شد که ملّت ما در هر مناسبتی سیاست مهاجرنشین صهیونیستها را محکوم کرده و خواستار متوقف‌ساختن این توطئه‌ها است.

انقلاب فلسطین به‌نبرد و مقاومت ادامه میدهد

بنا بر خبرگزاری وفا در طرابلس در تاریخ ۷۹/۶/۱۳، برادر یاسر عرفات در نهمین سالگرد بیرون‌رفتن نیروهای آمریکائی از یکی از مهمترین پایگاههای آمریکائی در حوزه مدیترانه در لیبی نطقی باین مناسبت ایراد کرد و ضمن آن گفت:

من بعد از پیمان نامقدس کارتر ــ بگین ــ سادات اعلام میکنم آنهائیکه میخواهند مردم ما تسلیم شوند گمان پوچی کرده‌اند. مردم عرب نه‌تنها تسلیم نشده بلکه تا پیروزی به نبرد ادامه خواهد داد. جایی برای تسلیم طلبی در برابر امپریالیستها و صهیونیستها وجود نداشته و همواره به نبرد و مقاومت می‌پردازیم و سادات بداند که سرزمین اسلامی خرید و فروش نمیشود. سادات، بگین و کارتر دشمنان انسانیت و دشمنان حقوق بشر هستند و در فلسطین بجز پرچم ملّت عرب و پرچم فلسطین پرچم دیگری بلند نخواهد شد. امروز مردم فلسطین و لبنان در برابر یورشهای وحشیانه آمریکائیها و اسرائیلیها مقاومت می‌کنند. این توطئه نتیجه قرارداد شیطانی سادات ــ کارتر ــ بگین است، قراردادی که زشت‌ترین شکل تجاوز صهیونیستی و آتش خمپاره‌ها و موشکهاست. این توطئه‌ای است که بعد از سقوط رژیم شاه و تبدیل ایران به پایگاه پشتیبانی اعراب برهبری امام خمینی توسط کارتر، بگین و سادات اتخاذ شد.

بطوریکه امروز سادات میکوشد ژاندارم منطقه شود و ارتش را وسیله‌ای برای سرکوبی نیروهای آزادیبخش بگرداند. برادران روی دیگر توطئه نقشی است که سادات در آفریقا ایفا میکند وقتی سادات از حضور خود در آفریقا سخن میگوید بمعنای نقش ژاندارم در حمایت از منافع آمریکا در بیش از ده کشور آفریقایی است. ما برای شما اعلام می‌کنیم که انقلاب ادامه دارد و تجاوزات اسرائیل جلو آنرا نمی‌گیرد و توطئه‌گران خللی در ارادهٔ ما وارد نمیتوانند بکنند.

محاکمهٔ منفورترین عوامل ساواک

بنا بر گفتهٔ سخنگوی دادگاه انقلاب اسلامی اعلام شد که محاکمه دو تن از شکنجه‌گران مخوف ساواک به‌نامهای تهرانی و آرش و همچنین محاکمه عده‌ای دیگر از عمال رژیم منفور بنامهای سرلشگر روحانی، یوسف خوش‌کیش، تقی روحانی، جمشید اعلم و چند تن دیگر در این هفته آغاز میشود.

با آغاز کار دادگاههای اسلامی انقلاب که چیزی جز تبلور دادخواهی خلق مستضعف ما نیست سروصدای بسیاری از سرمایه‌داران و صهیونیستها بصدا درآمد که این سروصدا در حقیقت نشاندهندهٔ نقطه ضعف اساسی ضد انقلاب بود. تداوم کار دادگاههای انقلاب بحق بیانگر خواست خلق قهرمان ماست که ناشی از ارادهٔ عدل الهی است. استقلال این دادگاهها در عمل انقلابیشان برای نابودی ریشه‌های ارتجاع و امپریالیسم و صهیونیسم امری ضروری و حتمی است. ما قاطعانه و همه‌جانبه بار دیگر کار دادگاههای انقلاب اسلامی را مورد تأئید قرار میدهیم و اعلام می‌کنیم که دادگاههای اسلامی در راه گسستن ریشه‌های ظلم و فساد قاطعانه و پیگیر تلاش کنند.

کمک‌خیرخواهانه امپریالیسم آمریکا به مردم نیکاراگوئه

ــ امپریالیسم آمریکا که بطور مستقیم در چپاول منابع انسانی و طبیعی کشورهای دیگر بخصوص جهان سوم میباشد، بطرق غیر مستقیم نیز باین کار میپردازد. بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول ارگانهای دیگر امپریالیسم غرب میباشند که برای حفظ و چپاول دول دست‌نشانده عمل مینمایند. تحقیق و مطالعه در تاریخ ایندو مؤسسه امپریالیستی بخوبی عملکرد آنها را نمایان میسازد، بخصوص اگر از نظر مقایسه کمک‌های مالی ایندو مؤسسه بحکومت‌های دست‌نشانده مطالعه گردد. یکی از شرایط اساسی در دادن قرض به‌ممالک متقاضی برنامه‌ایست که احتیاج به‌سرمایه دارد. و سرمایه در سطح جهان بمناطقی حرکت می‌کند که یا برای یافتن سود بیشتر هست و یا برای تحکیم پایه‌های استبداد سودآور.

در هفته‌های اخیر می‌بینیم که صندوق بین‌المللی پول برای دادن قرض بحکومت ترکیه به‌چانه‌زدنها و قهرکردنها پرداخته. اما به‌پرداخت کمک غیر اقتصادی بحکومت دیکتاتوری ساموزا در نیکاراگوئه بدون تأمل جواب مثبت میدهد. و وزیر خزانه‌دارای آمریکا ادعا مینماید که «عدم پرداخت این وام بدولت نیکاراگوئه میتواند بسیاسی شدن شدید صندوق بین‌المللی پول منجر گردد» واقعاً آدمی بیاد آل‌ن‌دالس وزیر امور خارجه آمریکا میافتد که در پشت میکروفون چنان از صلح و دوستی و انسان دوستی صحبت میکرد که ممکن بود او را بعنوان نماینده جنایتکار امپریالیسم نشناسند.

بحران در نیکاراگوئه

بنابر گزارش خبرگزاریها از ماناگوئه از چند روز پیش نبرد در پایتخت نیکاراگوئه به‌شدیدترین صورت خود رسیده است. چریکها اطراف سفارتخانهٔ آمریکا نبردی یکساعته با نیروهای گارد مزدور «سوموزا» داشتند.

چریکهای جبههٔ ساندنیست نیکاراگوئه طی انتشار اعلامیه‌ای به‌گارد ملی هشدار داد تا سلاحهای خودرا بزمین گذارده و دست از پیکار بردارند. چریکها در ماناگوئه در تمام خیابانها سنگربندی کرده و کنترل مناطق فقیرنشین را کاملاً بدست گرفته‌اند. از سوی دیگر در آستانه تصرف کامل پایتخت بدست چریکها فرار خارجیان از ماناگوئه شروع شده است و با چند پرواز فشرده در روزهای اخیر شهروندان ژاپنی، آمریکائی، آرژانتینی، کانادائی، انگلیسی و... از این کشور تخلیه شدند.

حقیقت انقلاب ایران

از کویت تایمز ــ چاپ کویت ــ ۲۸ ــ مه ــ ۷۹

ما دولت جمهوری اسلامی ایران را از تلاشهای آمریکا در راه لطمه‌زدن به ایران آگاه ساخته‌ایم. ایران تا این اواخر بهشت کارتلها و سرمایه‌گذاران آمریکا محسوب میشد... از آنجائیکه ایران جزو کشورهای جهان سوم است و دارای منابعی برای استفادهٔ غرب و شرق می‌باشد، شرق، برخلاف جنجال مطبوعات آمریکا، هیچگونه دلیلی برای آشفته‌کردن اوضاع ایران بدست نداده است.

انقلاب ایران منافع گروههای زیادی را در غرب بخطر انداخته است و از اینرو مطبوعات آمریکا تلاش شدیدی را برای منحرف‌کردن افکار عمومی علیه ایران آغاز کرده است. کارگردانان سنای آمریکا باید احکام اعدامی را که به حق در ایران به اجرا درآمده با بمباران مردم بیگناه و بی‌دفاع ویتنام توسط هواپیماهای آمریکا مقایسه کنند. این گروها سناتورها در آن زمان دم برنمی‌آوردند تا اینکه مردم شجاع آمریکا، کاخ سفید را زیر فشار گذاشتند و قبل از اینکه زندگی آمریکائیان بیشتری نابود گردد نیروهای نظامی آمریکا خاک ویتنام را ترک کردند. جالب اینکه محترم‌شمردن حقوق بشر درست زمانی مطرح میگردد که منافع آمریکا در ایران بخطر افتاده است و زمامداران تازه ایران تلاش می‌کنند برنامه‌های رفاهی را در مورد تمام مردم این کشور پیاده کنند.



«اطلاعیه کانون فرهنگی نهضت اسلامی»

جلسه دیدار همگانی اعضاء کانون فرهنگی نهضت اسلامی در تاریخ پنجشنبه ۵۸/۳/۲۴ در محل کانون تشکیل گردید. در آغاز خانم صفارزاده ضمن سخنانی تاکید کرد که کار و هدف کانون صرفاً پرورش استعدادهای جوان در رشته‌های مختلف هنری مبتنی بر محتوی و فرهنگ اسلامی است. ایشان متذکر شدند که هدف کانون پیوسته باید کوشش در ساخت سالم هنری جوانان مسلمان در راه پیشبرد هنر متعهد بدون رقابت و تعارض با کانونها و موسسات فرهنگی مشابه باشد.

سپس مسائل مربوط به‌فعالیتهای گروههای مختلف هنری و مشکلات مالی و کمبود امکانات مطرح و پیشنهادات اعضاء در مورد رشد و توسعه کانون مورد بحث و بررسی قرار گرفت.

«دوره جدید کلاسهای کانون فرهنگی نهضت اسلامی»

کانون فرهنگی نهضت اسلامی برای دوره جدید کلاسهای سینما، تاتر، عکاسی، هنرجو میپذیرد.

ثبت‌نام: از تاریخ دوم تا هفتم تیرماه جاری از ساعت ۳-۷ بعدازظهر

آدرس: چهار راه مصدق، خیابان نظامی، کوچه اتفاق شماره ۱۱

بقیه از صفحه ۱۰ نامه‌های...

نداشتن درک و بینش انقلابی میباشد. بنابراین برای آنها امکان ندارد که توده مردم و دردش را حس کنند، آنها چون نمی‌خواهند سروصدائی بلند باشد در مقابل هر عملی با مسالمت و تسلیم سازش رفتار کرده، حال هر جنایتی میخواهد اتفاق بیافتد. قرار بود تا ۱۷ خرداد این مسئله ماهیگیری متوقف شود ولی من چشمم آب نمی‌خورد. لذا از شما انتظار دارم که تا حد امکان از دولت بخواهید که اقدام سریع بکند در غیر اینصورت دولت شدیداً مسئول است، چون اولاً خرده مالکان دیگر، زمینهای کشاورزی را کنار گذاشته و بمحوریا حمله‌ور شده چنانکه تا حال شده‌اند. ثانیاً راه را برای نفوذ ضد انقلاب هموار کرده و امکان درگیری بوجود میآورد. ثالثاً مسئله نسل ماهی که ریز و درشت آن شدیداً غارت میشود مطرح هست. رابعاً سرمایه‌دارانی که تا دیروز مردم را غارت میکردند حالا با دست بازتری مشغول هستند. چون این کار دست‌کم در این مورد خیلی ساده‌تر شده. لذا از دولت بخواهید (البته با تحقیق عمیقتر) که در این مورد واقعاً اقدام انقلابی نماید. اقدام دولت حداقل باید طوری باشد که کشاورز زمین را جلب نکند و سرمایه‌دار تفاله را دور اندازد و آن کارگرانی که واقعاً احتیاج بکار دارند جلب کنند در ضمن کنترل دقیقی شود چون قاچاقچیان سودجو زیادند.

از ماهی دریا همه مردم باید بهره‌مند گردند نه اربابان دیروز و حتی امروز!!! به‌امید اینکه انقلابمان تداوم یابد و تمام نیروهای انقلابی اسلامی در جهت نابودی کامل امپریالیزم جهانخوار و صهیونیزم جنایتکار متحد شوند و به‌امید اینکه بتوانیم با نیروی عظیم توده‌ها و رهبری قاطع امام بطرف ایجاد جامعه بی‌طبقه توحیدی حرکتمان را ادامه دهیم.

جعفری

هفته‌نامه امت
شماره ۱۰
چهارشنبه ۳۰ خرداد ۵۸
زیرنظر: شورای نویسندگان امت
خیابان چهارشمالی نش خیابان نامجو
۸۳۴۸۳۹
۸۳۳۹۸۴
چاپ شرکت افست «سهامی عام»

توطئه امپریالیسم و صهیونیسم را در جنوب لبنان محکوم کنیم

■ خرداد ۱۳۳۸ کارگران شهید کوره‌پزخانه تهران ■ ۱۵۰۰۰ شهید ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ ■ شهدای گروه مؤتلفه اسلامی خرداد ۱۳۴۴ : (محمد بخارائی، محمد صادق امانی، رضا صفار هرندی، مرتضی نیک نژاد) ■ خرداد ۱۳۴۹ شهادت آیت الله سعیدی ■ خرداد ۱۳۵۰ شهادت رضا رضایی ■ خرداد ۱۳۵۱ شهادت بنیان گذاران سازمان مجاهدین خلق ایران : بدیع زادگان، حنیف نژاد، سعید محسن، عسگریزاده ■ خرداد ۱۳۵۴ شهادت مهدی امیرشاه کرمی، محمد طریق اسلام، عبدالرسول مشکین فام ■ خرداد ۱۳۵۶ شهادت استاد دکتر علی شریعتی



خرداد، ماه خون و پیام